



آرتور کسلر قبیله سیزدهم

(امپراتوری خزدان و میراث آن)
ترجمه جمشید ستاری

آرتور کسلر

قبیله سیزدهم

(امپراتوری خزران و میراث آن)

ترجمه جمشید ستاری



انتشارات آلفا: تهران. فلسطين، پلاك ۲۳

آرتور كسلر

قبيله ميژدهم

ترجمه جمشيد ستاري

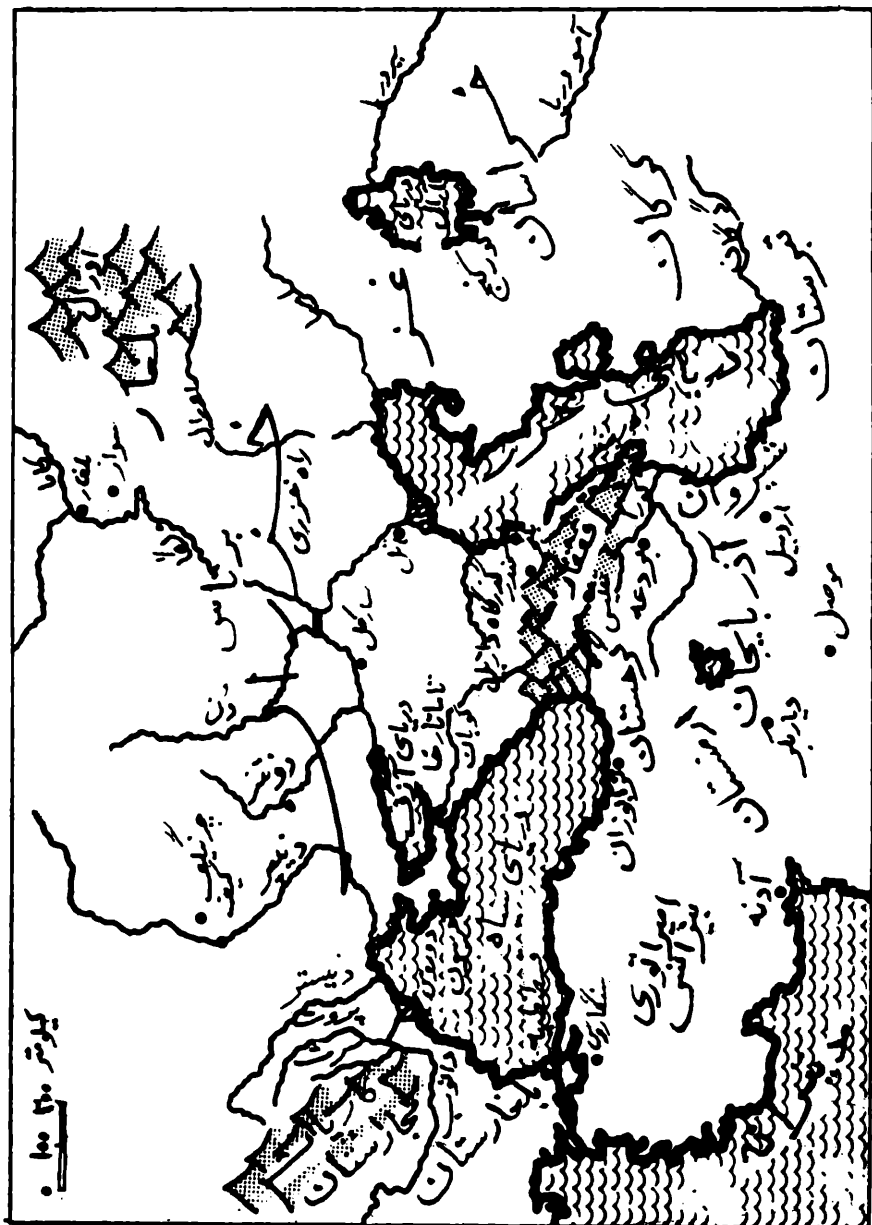
چاپ اول ۱۳۶۱

تيراژ ۳۰۰۰ جلد

چاپ نقش جهان

حقوق چاپ و نشر محفوظ است

بها: ۵۵۰ ريال



فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۵	بخش نخست
	فصل اول
۱۷	برآمدن
	فصل دوم
۶۱	نودینی
	فصل سوم
۸۵	افول
	فصل چهارم
۱۱۴	برافتادن
	بخش دوم
۱۴۱	میراث
	فصل پنجم
۱۴۳	مهاجرت
	فصل ششم
۱۶۰	از کجا آمدند؟
	فصل هفتم
۱۷۰	جریان مهاجرت‌ها
	فصل هشتم
۱۸۲	ژاد و افسانه
۲۰۲	ضمیمه یکم
	ضمیمه دوم
۲۰۳	یادداشتی درباره منابع
	ضمیمه سوم
۲۱۳	مراسلات خزری
	ضمیمه چهارم
۲۲۰	بارهای تعبیرها - اسرائیل و پراکندگان یهودی
۲۲۵	فهرست مآخذ

مسئله یهودیان و ایجاد کشور یهود از دیرباز مورد گفت‌وگو بوده و در چند دهه گذشته به صورت حادی در خاورمیانه مطرح شده است. کتاب حاضر بررسی پرارزشی از گوشه تاریکی از تاریخ منطقه ماست، که به این مسأله حاد مربوط می‌شود.

آرتور کسار، نویسنده نامی، در این کتاب به وجود آمدن امپراتوری خزرهای ترك‌تژاد در قرن هفتم میلادی در شمال کوه‌های قفقاز، گرویدن آنها به کیش یهود و برافزاندن امپراتوریشان را زیر ضربات وایکینگ‌ها، که قدیمیان آنها را افرنجیان می‌نامیدند، و سپس بر اثر حمله باتوخان مغول، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده است. وی برای انجام این کار کلیه متن‌های تاریخی را به زبان‌های عربی، عبری، روسی، لاتین و همچنین نوشته‌ها و تحقیقات مورخان و دانشمندان معاصر را مطالعه و بررسی کرده است. «قبیله سیزدهم» در حقیقت تاریخ این خزرهای ترك‌تژاد است که سرنوشت خود را با قبول کیش یهود با سرنوشت قبایل دوازده گانه اسرائیل پیوند زدند. مطالعه «قبیله سیزدهم» ما را به نتایج زیر هدایت می‌کند:

— بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که یهودیان سامی
تژاده، یعنی همان اسباط دوازده گانه بنی‌اسرائیل هم،
حتی پیش از این که از اسرائیل بیرون آیند و در
جهان پراکنده شوند، بر اثر اختلاط با مردمان مختلف،
دیگر آن تژاد خالص و آن قوم نخستین نبودند که
در تورات، برگزیده خداوند خوانده می‌شوند. به‌علاوه
همان قوم مخلوط پس از خروج و پراکندگی، طی
مهاجرت‌ها و سکونت در کشورهای مختلف نیز بار دیگر
به‌اشکال گوناگون با مردم این کشورها درآمیخت و
در نتیجه مردمی چند رگه به‌وجود آمدند که درجهان
پراکنده شدند و جوامعی با فرهنگ‌ها و زبان‌های
گونه‌گون ایجاد کردند.

— اغلب این جوامع در اروپای غربی یعنی اروپای
پیشرفته و آباد شده آن زمان (اسپانیا — فرانسه و
سواحل رود راین — ایتالیا) ساکن بودند. در بخش
شرقی اروپا که هنوز آباد نشده بود و جمعیت چندانی
از خود نداشت جامعه قابل‌توجهی از یهودیان وجود
نداشت.

— جمعیت جوامع یهودی غرب اروپا بر اثر تضییقات
مذهبی و کشتار یهودیان در دوران جنگ‌های صلیبی
و طاعون سیاه، که اروپا را در قرون وسطی فرا
گرفت، تقریباً نابود گردید. مورخان و واقع‌نگاران
نیز هیچ‌گاه ذکری از مهاجرت جمعیتی از یهودیان
غرب به‌طرف شرق نکرده‌اند و هیچ نکته‌ای در تاریخ‌ها
و افسانه‌ها دال بر مهاجرت یهودیان در این جهت وجود
ندارد؛ بنابراین نظریه‌ای که ایجاد جوامع یهودی
شرق اروپا را نتیجه مهاجرت یهودیان غرب اروپا
بشرق اروپا می‌داند قابل قبول نیست.

— مدارک تاریخی و جامعه‌شناسی نشان می‌دهند که
اکثریت قاطع جمعیت یهودی شرق اروپا که هم‌زمان
با برافتادن خزران و ناپدید شدن خزرهای یهودی
در زادگاه خویش به‌وجود آمدند، از یهودیان خزری

تشکیل شده بود. این جمعیت معادل جمعیت خزرها و به مراتب بیش‌تر از جمعیت تحلیل‌رفته یهودیان غرب بود و در نتیجه اکثریت بزرگ مجموع یهودیان را تشکیل می‌داده است. بنابراین یهودیان جهان امروز حاصل جمع اکثریتی بزرگ از یهودیان خزری است با جمع کوچکی از یهودیان چند رگه اصیل.

— یهودیان پراکنده در جهان به علت فرهنگ و زبان و حتی شکل ظاهری مختلف نمی‌توانند به عنوان يك ملت واحد شناخته شوند. آن‌ها تنها يك دین مشترك دارند که همه‌شان هم به آن عمل نمی‌کنند، هرچند این دین باعث جدائی آن‌ها از ملت‌های دیگر شده است.

اضافه کنم که این يك تحقیق تاریخی قابل رد و یا اثبات بیش‌تر است و به تعصب‌های مذهبی این یا آن دین ربطی نمی‌یابد.

آرتور کسلر که اکنون تابعیت انگلیسی دارد در اصل مجارستانی است و در سال ۱۹۰۵ در بوداپست به دنیا آمد. وی آموزش دبستانی و دبیرستانی را در بوداپست گذراند و برای گرفتن دانشنامه مهندسی وارد دانشکده فنی دانشگاه وین گردید؛ لیکن در آخرین سال تحصیل تصمیم به تغییر شغل گرفت و بدون گرفتن دانشنامه مهندسی ناگهان دانشگاه را ترك گفت و به‌خاورمیانه رفت و يك سال و اندی را به‌سختی و در کمال عسرت در آن‌جا گذراند. سرانجام به عنوان خبرنگار يك بنگاه خبری آلمانی در خاورمیانه به روزنامه‌نگاری پرداخت. پس از مراجعت به اروپا مخبر روزنامه در پاریس و سپس سردبیر روزنامه در برلن گردید (۱۹۲۶ — ۱۹۳۱). وی در سال ۱۹۳۰ به عضویت حزب کمونیست آلمان درآمد و مدتی به دعوت دولت اتحاد شوروی در آن کشور مسافرت کرد (۱۹۳۲ — ۱۹۳۳). پس از روی کار آمدن هیتلر در آلمان با سایر پناهندگان

سیاسی در فرانسه به فعالیت‌های ضدنازی مشغول بود. در سال ۱۹۳۶، در زمان جنگ‌های داخلی اسپانیا، روزنامه «نیوزکرونیکل» او را به‌عنوان خبرنگار به اسپانیا فرستاد؛ ولی یک سال بعد به فرمان فرانکو و به اتهام جاسوسی به زندان افکنده شد و بدون محاکمه محکوم به اعدام گردید. کسلر چندماه در زندان انفرادی در انتظار حکم اعدام بود، لیکن با فعالیت دوستان انگلیسی‌اش آزاد گردید. «وصیت‌نامه اسپانیایی» او که در آمریکا «گفت‌وگو با مرگ» نامیده شد (۱۹۳۷) وضع روحی او را در آن زمان نشان می‌دهد. کسلر پس از تجربه اسپانیایی‌اش از حزب کمونیست برید و به نوشتن پرداخت و کتاب «گلادیاتورها» را که رمانی تاریخی است و براساس داستان شورش اسپارتاکوس ساخته شده منتشر کرد (۱۹۳۹). در آغاز جنگ جهانی دوم دولت فرانسه او را به بازداشتگاه فرستاد؛ این بار نیز به کومک بریتانیایی‌ها نجات یافت و در سال ۱۹۴۰ بدون ویزا خود را به انگلستان رساند و به جرم ورود غیرمجاز به زندان افتاد. کتاب «وازدگان خاک» نتیجه این ماجرا است که هم‌زمان با «ظلمت نیمروز» در ۱۹۴۱ نوشته شد. آرتور کسلر که تا این زمان، یعنی ۱۹۴۱ به زبان آلمانی می‌نوشت، پس از ورود به انگلیس، شروع به نوشتن در زبان انگلیسی کرد و سایر کتاب‌هایش را مستقیماً به این زبان منتشر کرد. از آن جمله‌اند «از ره رسیدن و بازگشت» (۱۹۴۳)، «یوگی و کمیسر» (۱۹۴۵)، «درون‌نگری و جهان‌بینی» (۱۹۴۹)، «سن‌هوس» (۱۹۵۱)، «خواب‌گردها» (۱۹۵۹)، «عمل‌آفرینش» (۱۹۶۴)، «روح در ماشین» (۱۹۶۷) و بسیاری دیگر. زندگی ادبی کسلر به دو دوره مشخص تقسیم می‌شود. اول دوره سیاسی که با انتشار «گلادیاتورها» و مخصوصاً «ظلمت نیمروز» آغاز می‌شود و با انتشار دو جلد زندگینامه‌اش به نام‌های «تیری در آسمان» و

«نوشته ناپیدا» به پایان می‌رسد. «ظلمت نیمروز» رمانی است که براساس محاکمات و تصفیه‌های زمان استالین در شوروی نوشته شده و مدل اصلی قهرمان آن، روباشف، ترکیبی است از بلشویک‌های برجسته‌ای که در این تصفیه‌ها تلف شدند - مخصوصاً بوخارین و رادک. این کتاب و زندگینامه‌ها نام کسلر را سال‌ها به‌عنوان نویسنده سیاسی بر سرزبان‌ها انداخت و مورد بحث و جدال‌های شدید قرار داد.

اما کسلر پس از انتشار زندگینامه‌هایش از مباحث سیاسی و اجتماعی دست کشید و به‌علاقه‌دوران جوانی‌اش یعنی تاریخ علوم و زیست‌شناسی و روان‌شناسی پرداخت. حاصل مطالعات این دوره‌اش سه کتاب معروف است به‌نام‌های «خواب‌گردها»، «عمل آفرینش» و «روح در ماشین». «خواب‌گردها» که به‌همین نام به‌فارسی ترجمه شده است، سیری است در تاریخ تصور انسان از جهان یا «جهان‌شناسی» که به‌زندگینامه علمی کوپرنیک و کپلر و تیکودوبراهه ختم می‌شود. با انتشار این کتاب کسلر خود را به‌عنوان یک مورخ جدی علوم و تحلیل‌کننده تیزبین کشفیات علمی شناساند، و چندسال بعد که کتاب بزرگ «عمل آفرینش» در تشریح آفرینندگی انسان و چه‌گونگی روند آفرینش آثار علمی و هنری انتشار یافت، مقام کسلر به‌عنوان محقق و ناقد علوم کاملاً تثبیت شد: آخرین اثر علمی مهم کسلر، که به‌نظر خود او حلقه آخر یک سلسله سه‌گانه را تشکیل می‌دهد، «روح در ماشین» است که درباره مسأله تکامل و مخصوصاً تکامل انسان و دشواری‌های وضع انسان در این روند تکامل بحث می‌کند.

کسلر علاوه بر سیاست و علوم به‌زمینه‌های دیگر مانند تاریخ و تحقیقات «حاشیه‌ای» روان‌شناسی (پاراپسیکولوژی) نیز علاقه‌مند است و در هر کدام از این زمینه‌ها آثاری دارد. کتاب حاضر در واقع

حاصل‌گریز اوست به‌زمینه تحقیقات تاریخی و نظریه او را درباره مسأله دولت اسرائیل و قوم یهود به‌طور کلی بیان می‌کند.

آن‌چه را که از مطالعه این کتاب حاصل می‌شود در بخش اول این پیش‌گفتار آوردیم؛ این نتایج یکی از دلائل نظری ایجاد دولت اسرائیل را در فلسطین، که بازگشت به ارض موعود و سرزمین اجدادی باشد، مترنزل می‌کند. اگرچه نویسنده به‌علل قابل فهمی در آخر کتاب تلاش می‌کند خود را از این نتیجه‌گیری مبرا کند، ولی این همان نتیجه‌ای است که از مجموع کتاب به‌دست می‌آید و او می‌خواسته علی‌رغم اعتراض به آن برسد. بدیهی است به‌وجودآمدن دولت اسرائیل تنها براین دلیل نظری متکی نبوده است، بلکه علل و شرایط سیاسی و اجتماعی دیگری داشته و مهم‌ترین آنها فجایع زمان جنگ آلمان نازی است که موجب تشدید فعالیت صهیونیسم جهانی گردید، ولی این‌بخشی است مفصل که این مختصر جای آن نیست.

در ترجمه کتاب از متن انگلیسی و ترجمه آن به فرانسه استفاده شد. تاریخ وقایع را همان تاریخ مسیحی متن کتاب قرار دادیم، چون لزومی برای تغییر آن به تاریخ هجری خورشیدی یا قمری به‌نظر نمی‌رسد. نویسنده از مورخانی که به‌عربی می‌نوشت‌اند شواهد بسیاری آورده است و آن‌ها را به‌عنوان «مورخان عرب» معرفی می‌کند؛ اما چون اغلب این مورخان، مانند استخری (اصطخری)، عرب نیستند بهتر دیده شد که از آن‌ها به‌عنوان مورخان اسلامی یاد کنیم و تا آن‌جا که ممکن بود کوشش کردیم به‌جای ترجمه متن انگلیسی، که خود ترجمه‌ای از متن عربی است، ترجمه‌های مستقیم این متن‌ها را به‌فارسی‌بیآوریم؛ مانند ترجمه «سفرنامه ابن‌فضلان» از آقای ابوالفضل

طباطبائی، «المسالك والممالك» استخری به‌اهتمام
آقای ایرج افشار و ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده
از «مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر».
در خاتمه لازم است از راهنمایی‌ها و یاری‌های دوست
گرامیم آقای نجف دریابندری که ترجمه کتاب به
تشویق ایشان انجام گرفت سپاسگزاری کنم.

تهران ۲۵ آسفند ۱۳۶۵

جمشید ستاری

در خزران گوسفند، عسل و یهودی
به وفور یافت می‌شود.
مقدس

بخش نخست

برآمدن و برافتادن

فصل اول

برآمدن

۱

تقریباً در زمانی که شارلمانی به عنوان امپراتور غرب تاج گذاری می کرد، در سرزمین های شرقی اروپا بین قفقاز و رود ولگا دولتی یهودی، به نام امپراتوری خزران حکومت می کرد که در اوج قدرتش، یعنی در قرن هفتم تا دهم میلادی، در سرنوشت اروپای قرون وسطی و در نتیجه در اروپای جدید نقش مؤثری داشت. باید به همین علت باشد که امپراتور کنستانتین پروفیروژنیتوس^۱ (۹۱۳ تا ۹۵۹ میلادی) که تاریخ نویسی هم می کرد در کتاب «تشریفات دربار» خود (۱) برای نامه هایی که به پاپ در رم و یا به امپراتور غرب فرستاده می شد، مهر زرینی به قیمت دوسولیدوس^۲ تعیین کرده، در صورتی که برای نامه هایی که به پادشاه خزران ارسال می شده مهر زرینی به قیمت سه سولیدوس لازم دانسته است. در آن دوران این عمل برای خوش آمد نبود بلکه يك مصلحت سیاسی به شمار می رفت و به قول باری^۳ احتمال داشت که اهمیت خان خزرها از نظر سیاست خارجی بیزانس کم تر از شارل کبیر و اعقابش نبوده باشد. (۲)

کشور این خزرهای ترک نژاد در موقع نظامی مهمی در گذرگاه بین

1: Constantine Prophyrogenitus

۲: سولیدوس Solidus ، سکه طلای رومی که در عهد کنستانتین اول معمول شد و تا سقوط بیزانس رواج داشت ارزش آن قریب ۳/۰۲ دلار بود. مترجم.

3: Bury

(۱) برای توضیحات مربوط به شماره های داخل پرانتز به آخر کتاب رجوع شود.

دریای سیاه و دریای خزر و در محل برخورد قدرت‌های شرقی آن زمان قرار داشت و به منزله سپر حفاظتی امپراتوری بیزانس در مقابل قبایل وحشی و نیرومند استپ‌های شمال مثل بلغارها، مجارها، پچنک‌ها و غیره و همچنین بعدها در مقابل وایکینگ‌ها و روس‌ها بود. از آن مهم‌تر لشگرهای خزر راه یورش سیل‌آسای اولیه اعراب را سد کرده، مانع اشغال شرق اروپا گردیدند که از نظر سیاست بیزانس و تاریخ اروپا این اقدام دارای اهمیت خاصی است. دونلوپ^۴ (۳) استاد دانشگاه کولمبیا که از متخصصان تراز اول تاریخ خزرها است خلاصه‌دقیقی از این دوران حساس و تقریباً ناشناس تاریخ ارائه می‌دهد:

«کشور خزران... در روی خط طبیعی پیشروی اعراب قرار گرفته بود. در فاصله چند سال پس از مرگ [حضرت] محمد [ص] (۶۳۲ میلادی) لشگرهای خلیفه در حرکت سریعشان به طرف شمال از میان خرابه‌های دو امپراطوری گذشته و در حالی که همه چیز را از مقابل خودشان برمی‌داشتند به کوه‌های قفقاز رسیدند. در صورت عبور از این سد، راه سرزمین‌های شرق اروپا برایشان باز بود. ولی در این‌جا اعراب به قدرت نظامی متشکلی برخوردند که مانع پیشروی و ادامه تصرفاتشان در این جهت گردید. جنگ اعراب و خزرها که بیش‌تر از یکصد سال طول کشید، باوجودی که چندان شناخته نیست دارای اهمیت شایان تاریخی است. تقریباً در زمانی که فرانک‌های شارل مارتل^۵ در نزدیکی تور^۶ جلو امواج اعراب را گرفتند خطری که از طرف شرق اروپا را تهدید می‌کرد کم‌تر نبود... مسلمانان فاتح توسط دولت پادشاهی خزران متوقف شدند... در این امر تردیدی نیست که در صورت نبودن خزرها در شمال قفقاز، بیزانس این دژ تمدن اروپایی توسط اعراب دور زده می‌شد و تاریخ مسیحیت و اسلام با آنچه ما اکنون می‌شناسیم بسیار تفاوت داشت.»

در این شرایط شاید شگفت‌انگیز نباشد که در سال ۷۳۲ میلادی و پس از پیروزی پرآوازه خزرها بر اعراب امپراتور آینده بیزانس کنستانتین پنجم يك شاهزاده خانم خزر را به‌زنی گرفت و پسرشان که به نام لئوی خزر معروف بود امپراتور لئوی^۷ چهارم گردید. اتفاقاً در آخرین جنگ در سال ۷۳۷ م.

4: D. M. Dunlop, The History, of the Jewish Khazars, Princeton 1954. P. IX-X.

5: Charles Martel

6: Tours

7: Leo

خزرها شکست خوردند؛ ولی در این مدت شور جهاد مقدس مسلمانان فروکش کرده بود و خلفا گرفتار اختلافات داخلی شده بودند و اعراب بدون نگاه داشتن يك جای پای دائمی در شمال قفقاز، از راهی که آمده بودند بازگشتند. در صورتی که خزرها علی‌رغم شکستشان از آنچه قبلاً بودند نیرومندتر شدند.

چند سال بعد (احتمالاً در سال ۷۴۵ میلادی) پادشاه خزران و دربارش و طبقه حکمران نظامی دین یهود را به‌عنوان دین رسمی خزرها قبول کردند. بدون شك شگفتی معاصرینشان از این تصمیم کم‌تر از شگفتی محققانی که مدارك اسلامی و بیزانسی و عبری را در این مورد مطالعه می‌کردند نبود. یکی از جدیدترین نظریه‌ها را می‌توان در کارهای دکتر آنتال بارتا^۸ مورخ مارکسیست مجارستانی یافت. کتابش به‌نام «جامعه‌مجار در قرن‌های هشتم و نهم»^۹ (۴) به‌علت حکومت طولانی خزرها بر مجارها، چندین فصل درباره خزرها دارد ولی با وجود این از تغییر مذهبشان به یهودیت فقط در يك پاراگراف و با ناراحتی مشهودی صحبت می‌کند:

«تحقیقات ما نمی‌تواند به‌مسائل مربوط به تاریخ افکار و عقاید بپردازد ولی باید توجه خوانندگان را به‌مسئله دین رسمی دولت پادشاهی خزران جلب کنیم. دین یهود دین رسمی طبقه حاکم گردید و لازم به‌گفتن نیست که قبول دین یهود به‌عنوان دین رسمی از طرف قومی غیر یهودی خود می‌تواند موضوع جالبی برای مطالعه باشد. در هر صورت ما باید به‌این نکته توجه کنیم که این نودینی که موجب شگفتی کلیه مورخان که به‌تاریخ خزرها پرداخته‌اند گردیده، علی‌رغم علاقه شدید بیزانس به‌ترویج مسیحیت و نفوذ مسلمانان از طرف شرق و علی‌رغم فشارهای سیاسی این دو قدرت به‌دینی که بدون حامی و مورد آزار و اذیت همه بوده‌انجام گرفت. بنابراین نمی‌تواند به‌عنوان يك اتفاق ساده تلقی گردد؛ بلکه باید به‌عنوان نشانه‌ای از سیاست مستقل پادشاهی خزر در نظر گرفته شود.»

خود این شرح، بیش‌تر ما را حیران می‌کند. ولی با وجود اختلاف منابع در جزئیات اصل قضیه غیر قابل بحث است. آن چیزی که مورد اختلاف است سرنوشت خزرهای یهودی بعد از اضمحلال

8: Barta Antal, A IX-X Sza'zadi Magyar Ta'rsad.

9: The Majiar Society in the Eighth and Ninth Centuries.

امپراتوری آن‌ها در سده‌های دوازده و سیزده میلادی است. در این مورد منابع اطلاعاتی بسیار نادرند و آنچه وجود دارد خبر از استقرار خزرها در اواخر قرون وسطی در کریمه، اوکراین، مجارستان، لهستان و لیتوانی می‌دهد. تصویر عمومی که از این اطلاعات به دست می‌آید معرف مهاجرت ایلات و اقوام خزر به این نواحی و مخصوصاً روسیه و لهستان است. یعنی در همان جایی که در غروب قرون وسطی بزرگ‌ترین تمرکز یهودیان پیدا شد. این موضوع بسیاری از مورخان را به این نتیجه هدایت کرد که قسمت بزرگ و شاید اکثریت یهودیان شرق اروپا و در نتیجه دنیای یهودی باید از اعقاب خزرها باشند و نه از تژاد سامی.

نتایج بعدی که از این فرضیه حاصل می‌شود مورخان را بر آن داشته که یا با احتیاط زیاد به این موضوع نزدیک شوند و یا آن را کاملاً کنار بگذارند. مثلاً در دائرةالمعارف یهود ۱۰ سال ۱۹۷۳ قسمت مربوط به خزرها به امضای دنلوپ است ولی قسمت جداگانه‌ای در مورد خزرهای یهودی بعد از سقوط پادشاهی به امضای ناشر وجود دارد که پیداست طوری نوشته شده که معتقدان به اصل جزمی قوم برگزیده را ناراحت نکند:

«قرائینان ۱۱ ترک‌زبان کریمه، لهستان و دیگر نقاط خود را از تژاد خزر می‌دانند که شاید دلایل فولکلوری و انسان‌شناسی و زبانی این ادعا را تأیید کند و به نظر می‌رسد که شواهد بسیاری حضور مداوم اعقاب خزرها را در اروپا گواهی می‌کند.»

حال سؤال این است که امروزه چه تعدادی از این اعقاب قفقازی «یافت» در زیر چادر «سام» قرار گرفته‌اند؟ یکی از معتقدترین طرفداران فرضیه خزری بودن یهودیان، استاد تاریخ قرون وسطای یهود دانشگاه تل‌آویو، ا. ن. پولیاک^{۱۲} است. او در مقدمه کتابش به نام خزریا^{۱۳} به زبان عبری که بار اول در سال ۱۹۴۴ و بار دوم در ۱۹۵۱ در تل‌آویو (۵) منتشر شده می‌نویسد:

«چنانچه از زاویه جدیدی به مسئله روابط بین یهودیان خزری و جوامع دیگر یهودی بنگریم و بخواهیم بدانیم این یهودیان «خزری» تا چه حد هسته اصلی جامعه وسیع یهودیان شرق اروپا هستند... بازماندگان این جامعه، چه آن‌هایی که سرچایشان‌ماندند

10: Encyclopedia Judaica

۱۱: Karaites ، فرقه اصل‌گرایی از یهودیان که شریعت خاخام‌ها را قبول ندارند و فقط به متن تورات معتقدند. این فرقه با نام عبریشان «قرائیم» معروفند. مترجم.

12: A. N. Poliak 13: Khazaria

و چه آن‌هایی که به آمریکا و سایر ممالک از جمله اسرائیل مهاجرت کردند اکنون اکثریت بزرگ دنیای یهود را تشکیل می‌دهند».

این کتاب قبل از این که فجایع زمان جنگ کاملاً شناخته شود نوشته شده است؛ ولی این مطلب اصل قضیه را که اکثریت یهودیان دنیا از شرق اروپا و شاید به‌طور عمده از ژاد خزر باشند نفی نمی‌کند. در این صورت اجداد یهودیان امروز نه از کنار رود اردن بلکه از کنار رود ولگا و نه از کنعان بلکه از قفقاز که گویا مهد آریا ژادان است، آمده‌اند. و از نظر ژنتیک بیش‌تر به ایلات هون و اویغور و مجار وابسته‌اند تا به ابراهیم و اسحاق و یعقوب. اگر چنین باشد لغت ضد یهود^{۱۴} لغتی خالی از معنی خواهد شد که برپایه یک سوء تفاهم دوطرفه یعنی بین قاتلان و مقتولان بنا شده است و روشن شدن تدریجی تاریخ خزرها نشان می‌دهد که این موضوع یکی از بی‌رحمانه‌ترین بازی‌هایی است که تاریخ به‌صحنه آورده است.

۲

«آتیلا با همه تفصیلات فقط پادشاه کشور چادرها بود. دولت او از بین رفت، در حالی که شهر تحقیر شده قسطنطنیه به‌صورت یک قدرت باقی ماند. چادرها ناپدید شدند و شهرها باقی ماندند. دولت هون‌ها گریزناپذیر بود...»

به این ترتیب کاسل^{۱۵} (۶) شرق‌شناس آلمانی قرن نوزدهم نیز معتقد بود که خزرها هم به‌علل مشابه همان سرنوشت را داشتند. ولی حضور هون‌ها در صحنه اروپا بیش از هشتاد سال طول نکشید^{۱۶} در صورتی که پادشاهی خزران خودش را حدود چهار قرن نگه داشت. آن‌ها هم اکثراً در زیر چادر زندگی می‌کردند ولی مراکز بزرگ شهری هم داشتند و در حال تغییر وضعیت از حالت قبایل جنگجو به یک ملت کشاورز، دامدار، صیاد، موکار و تاجر و صنعتگر ماهر بودند. باستان‌شناسان شوروی شواهد یک تمدن نسبتاً پیشرفته را از خاک بیرون آورده‌اند که نشان دهنده چیزی متفاوت از «گردباد هون‌ها» است. آن‌ها دهکده‌هایی به‌وسعت چند فرسنگ یافتند (۷) که خانه‌هایشان توسط دالان‌هایی به آغل‌های گاو و گوسفند و اصطبل‌ها ارتباط داشت. این اصطبل‌ها

14: Anti Semitism 15: Cassel

۱۶: از حدود ۳۷۲ میلادی که هون‌ها حرکتشان را از استپ‌های شمال دریای خزر به‌طرف غرب شروع کردند تا مرگ آتیلا در ۴۵۳ میلادی.

به ابعاد ۳ تا ۳٫۵ در ۱۵ تا ۱۵٫۵ متر بودند و سقف آن‌ها روی ستون‌ها قرار می‌گرفت. (۸) باقی‌مانده‌های گاوآهن و همچنین کارهای دستی مثل سنجاق سینه و گوشواره و تزیینات زین، معرف هنرمندی سازندگان آن‌ها بود.

نکته جالب، کشف پی مدفون ساختمان‌های مدوری است که به‌نظر باستان شناسان شوروی قدیمی‌تر از ساختمان‌های چهارگوش معمول خزرها بودند و در تمام سرزمین‌های مورد سکناي خزرها یافت می‌شدند. (۹) واضح است که ساختمان‌های مدور نمودار دوران گذر از چادرهای مدور و قابل حمل [اوبه] به‌مسکن دائمی و از زندگی صحراگردی به‌زندگی در محل ثابت یا نیمه‌ثابت است. منابع عرب آن عصر اطلاع می‌دهند که خزرها زمستان را در شهرها و پایتختشان اتل ۱۷ بسر می‌بردند و با رسیدن بهار خانه‌ها را می‌گذاشتند و با چادرها و گله و رمه به طرف استپ‌ها بیرون می‌رفتند یا در کشتزارهای گندم و تاکستان‌ها چادر می‌زدند.

کاوش‌ها همچنین نشان می‌دهند که از قرن‌های هشتم و نهم به‌بعد يك رشته استحکامات کشور پادشاهی را احاطه و مرزهای شمالی آن‌را درمقابل استپ‌های باز حفاظت می‌کرد. این استحکامات تقریباً نیم‌دایره‌ای را تشکیل می‌دادند که از کریمه (که برای مدتی زیر سلطه خزرها بود) شروع می‌شد و از قسمت سفلی رودخانه‌های دونتر ۱۸ و دون ۱۹ می‌گذشت و به‌رودخانه ولگا می‌رسید. رشته‌کوه‌های قفقاز، دریای سیاه و دریای خزر نیز حافظ مرزهای جنوبی، غربی و شرقی آن‌ها بودند. این رشته استحکامات شمالی فقط يك حلقه داخلی برای حفاظت بدنه اصلی خزران بود و مرزهای واقعی حکومت آن‌ها برقبایل شمال بنا بر نتیجه جنگ‌ها تغییر می‌کرد. خزرها در اوج قدرتشان حدود سی ملت و قبیله را زیر سلطه و یا خراج گذار داشتند که در سرزمین‌های وسیعی بین قفقاز و دریای آرال و کوه‌های اورال و شهر کیف و استپ‌های اوکراین‌زندگی می‌کردند. ازجمله مردم زیرسلطه پادشاهی خزران بلغارها، بورتاها، غزا، مجارها و جوامع گوت ۲۰ و یونانی کریمه و قبایل اسلاو مناطق جنگلی شمال غرب بودند. علاوه براین لشکر خزر به‌گرجستان و ارمنستان نیز یورش می‌برد و وارد منطقه خلفای عرب شده حتی تا موصل هم پیش می‌رفت. به‌قول باستان‌شناس شوروی م. ی. آرتامونوف ۲۱ (۱۵):

«تأقرن نهم خزرها در منطقه شمال دریای سیاه و استپ‌های اطراف

و جنگل‌های حوزه دنیپر ۲۲ رقیبی نداشتند و مدت يك قرن و نیم آقای مطلق نیمه جنوب شرق اروپا بودند و همانند سدی گذرگاه اورال - دریای خزر را از آسیا به طرف اروپا بسته بودند. و در تمام این مدت جلوی یورش‌های ایلات صحرا گرد شرق را گرفته بودند».

يك مطالعه کلی تاریخ امپراتورهای بزرگ ایلات صحراگرد شرق نشان می‌دهد که پادشاهی خزران از نظر زمانی و اهمیت و درجه تمدن درجایی بین امپراتوری هون‌ها و آوارها ۲۲ که قبل از آن‌ها آمده بودند و امپراتوری مغول‌ها که بعداً آمدند قرار می‌گیرد.

۳

ولی که بودند این ملت که قدرت و سرنوشتی قابل توجه داشتند و مذهب مطرودی را قبول کردند؟ اطلاعاتی که به دست ما رسیده از منابع مخالف هستند و نمی‌توانند ارزش زیادی داشته باشند. مثلاً يك واقعه نگار عرب (۱۱) در مورد خزرها می‌نویسد:

«آن‌ها در شمال ارض مسکون و نزدیک اقلیم هفتم مسکن دارند و دباکبر بالای سرشان قرار گرفته است. زمین‌هایشان سرد و مرطوب و در نتیجه رنگشان سفید، چشمانشان آبی، و موهایشان آویخته و مایل به قرمز است. بدیشان پهن و طبیعتشان سرد است و حالت عمومی ایشان وحشی است».

پس از يك قرن جنگ طبیعتاً نویسندگان اسلامی احساس خوبی نسبت به خزرها نداشتند. همین‌طور است برای نویسندگان گرجی و ارمنی که تمدنی قدیمی‌تر داشتند و کشورشان بارها توسط سواران خزر به هم ریخته شده بود. يك واقعه نگار گرجی بنا بر سنت قدیمی آن‌ها را لشکر یا جوج و ما جوج می‌خواند. «مردان وحشی با رفتاری همانند حیوانات وحشی و خون‌آشام». (۱۲) يك نویسنده ارمنی در مورد آن‌ها می‌گوید «خزرهای بی‌شمار و وحشتناك با صورت‌های پهن و خشن و موهای بلند و آویخته، همانند زن‌ها» (۱۳) و بالاخره استخری، جغرافی‌دان و یکی از منابع اصلی اسلامی می‌گوید:

22: Denieper

23: Avars

«خزرها به ترکان نزدیکند، و اما به ترکان نمانند و ایشان دو گروهند: گروهی سیاه چرده باشند و سیاه موی — گویی از تژاد هندوانند. و گروهی سپیدروی و باجمال»^{۲۴}

این افسانه‌ها ما را بیش‌تر در ابهام غرق می‌کند، چون نزد اقوام ترك رايچ بود که طبقه حاکم و بالا را سفید و طبقات پایین جامعه را سیاه بنامند. به علاوه دلیلی وجود ندارد که قبول کنیم «بلغارهای سفید» سفیدتر از بلغارهای سیاه و یا این که هون‌های سفید^{۲۵} (هیاطله) که هند و ایران را در قرن پنجم و ششم اشغال کردند سفیدتر از هون‌های دیگر بوده باشند که اروپا را درنوردیدند. بنابراین خزرها سیاه‌پوست استخری هم مثل سایر نوشته‌های او و همکارانش بر پایه افسانه‌های شنیده شده در گوشه و کنار استوار است و چیز مستندی در مورد شکل ظاهری و مبدا تژادی خزرها به دست ما نمی‌دهد.

به سؤال در مورد مبدا تژادی فقط به صورت کلی و مبهم می‌توان جواب گفت. جواب همین سؤال در مورد قبایل هون، الان، آوار، بلغار، مجار، باشگیر، بورتا، سایبر، اویغور، سارغور، اونوغور، اوتیغور، کوتریغور، تاریناک، کوتراغار، خابار، زبندر، پچنک، غز، کومان، قبقاق و چند دوجین از قبایل و ملت‌های دیگر که گه‌گاهی در دوران پادشاهی خزرها از دروازه این صحنه‌های مهاجرت می‌گذشتند نیز همان قدر ناامید کننده است. حتی هون‌ها را هم که بیش‌تر می‌شناسیم مبدا معلومی ندارند. ظاهراً نامشان از لغت چینی هیونگ-نو^{۲۶} مشتق شده است که به طور عمومی به طوایف صحرا گرد جنگجو اطلاق می‌شود درحالی که ملت‌های دیگر نام هون را به طور یکسان در مورد هر گروه صحرا گرد و از جمله هون‌های سفید فوق‌الذکر و سایرین و مجارها و خزرها به کار می‌برند.^{۲۷}

در قرن اول میلادی چینی‌ها این هون‌های ناخوش‌آیند را به طرف غرب رانندند و به این ترتیب چندین قرن امواج یورش‌های این قوم از آسیا به طرف غرب ادامه داشت. از قرن پنجم به بعد اغلب قبایلی که به طرف غرب راه می‌افتادند به نام ترك‌ها

۲۴: استخری المالك والمالك، ص ۱۸۵

25: The Ephtalites

26: Hiung-nu

۲۷: جالب این است که در زمان جنگ جهانی اول انگلیسی‌ها واژه هون را به جای ناسزا به کار می‌بردند و در همان زمان در محل تولد من یعنی مجارستان به پیچه‌های دبستانی یاد می‌دادند که با افتخار و سربلندی از اجداد هون خویش یاد کنند. يك باشگاه قایق‌رانی تراز اول در بوداپست به نام «هونیا» وجود داشت و هنوز اسم آتیلابین مردم بسیار رایج است.

خوانده می‌شدند. این لغت هم منشاء چینی دارد (ظاهراً از اسم يك تیه مشتق شده) و بعداً به قبایلی اطلاق می‌شد که به زبان‌هایی با مشخصات مشترکی تکلم می‌کردند که گروه زبان‌های ترکی خوانده می‌شد. به این ترتیب لغت ترك در جهتی که نویسندگان قرون وسطی و حتی انسان‌شناسان معاصر استعمال کرده‌اند در ابتدا به زبان مربوط می‌شده نه به نژاد. به این معنی هون‌ها و خزرها جزء ملت‌های ترك بودند^{۲۸}. زبان خزرها ظاهراً لهجه چوواش^{۲۹} از ترکی بوده که هنوز در جمهوری خودمختار چوواش شوروی که بین ولگا و سورا^{۳۰} قرار دارد تکلم می‌شود. ولی همه این ارتباطات خیلی ضعیف و برپایه حدس و استدلال‌های دانشمندان زبان‌شناس بنا شده‌اند. تنها چیزی که ما می‌توانیم با اطمینان بگوییم این است که خزرها يك ایل ترك بودند که از استپ‌های آسیا بیرون آمدند و احتمالاً در قرن پنجم به حدود ما [یعنی اروپای شرقی] رسیدند.

منشاء نام خزر و مشتقات جدیدش نیز موضوع حدسیات زیادی است. ولی به احتمال زیاد از لغت ترکی «روت‌گر»^{۳۱} به معنی کوچ و به طور ساده یعنی ایل صحراگرد، مشتق شده. مطلب جالب‌تر از نظر غیر متخصصان بعضی واژه‌ها هستند که ظاهراً از لغت خزر مشتق شده‌اند: از جمله واژه روسی كراك یا قزاق^{۳۲} و لغت مجارستانی هوسار^{۳۳} می‌باشد که هر دو به معنی سوار نظام است.^{۳۴} و همین‌طور واژه آلمانی كترز^{۳۵} به معنی مرتد یعنی یهودی. اگر این مشتقات درست باشند نشان می‌دهند که خزرها اثر زیادی در تصورات ملت‌های متفاوت قرون وسطی گذارده‌اند.

۴

بعضی از مورخان ایرانی و عرب مخلوط جالبی از افسانه‌ها و شایعات را ارائه

۲۸: مجارها جزء این دسته نبودند، چون زبان‌شان جزء دسته فینو-اوگریان (Finno-ugrian) می‌باشد.

29: Chuvash 30: Sura 31: Root gas
32: Cossack 33: Husar

۳۴: احتمالاً واژه «هوسار» از زبان یونانی که اشاره به خزر بوده، وارد زبان صرب و کروات شده و به صورت هوسار درآمده است.

35: Ketzer

می‌دهند. آن‌ها ممکن است با داستان آفرینش شروع کنند و با اخبار بی‌اهمیت روز پایان دهند؛ مثل یعقوبی مورخ اسلامی قرن نهم که منشاء خزرها را به‌یافت پسر سوم نوح می‌رساند. موضوع یافت در اغلب نوشته‌ها می‌آید و بعضی دیگری نسب خزرها را به‌ابراهیم و یا اسکندر کبیر ربط می‌دهند.

قدیمی‌ترین نوشته بر پایه مشاهدات عینی در باره خزرها، نوشته‌های زاخاریا رتور^{۳۶} به‌زبان سیریاکی است که مربوط به اواسط قرن ششم می‌باشد. این نوشته‌ها خزرها را جزء فهرستی از ملت‌های ساکن در منطقه قفقاز آورده‌است. منابع دیگر می‌نویسند که آن‌ها یک قرن پیش‌تر هم معروف بودند و روابط نزدیکی با هون‌ها داشتند. در سال ۴۴۸ میلادی امپراتور بیزانس تئودوزیوس دوم^{۳۷} سفراتی به‌سوی آتیلا فرستاد که ادیب زبردستی به‌نام پریسکوس^{۳۸} را همراه داشت. این شخص تنها به‌برداشتن یادداشت در مورد مذاکرات سیاسی اکتفا نکرده است بلکه در مورد توطئه‌های دربار و آنچه در سالن عظیم ضیافت آتیلا می‌گذشته نیز خبرنگار کاملی است و نوشته‌های او هنوز منبع اصلی اطلاعات در مورد عادات و رسوم هون‌ها می‌باشد. ولی پریسکوس لطیفه‌هایی نیز در مورد مردمی به‌نام اکاتزیر^{۳۹} که رعیت هون‌ها بودند دارد (این‌نام شباهت زیادی به‌آق‌خزر^{۴۰} دارد). پریسکوس می‌گوید امپراتور بیزانس کوشش کرد این مردم جنگجو را به‌طرف خودش جلب کند ولی کاریداش^{۴۱}، رئیس طماع خزرها، رشوه‌ای را که به‌او پیشنهاد شده بود کافی ندانست و با هون‌ها متحد باقی ماند. آتیلا رقیب کاریداش را شکست داد و کاریداش را به‌عنوان تنها فرمانروای آکاتزیرها به‌جای او نشاند و دعوتش کرد که از دربار او دیدن کند. کاریداش از این دعوت تشکر بسیار کرد و گفت «برای یک مردفانی بسیار مشکل خواهد بود که به‌صورت خدا نگاه کند، چون همان‌طور که هیچ کس نمی‌تواند به‌قرص خورشید خیره شود کسی هم نمی‌تواند بدون صدمه دیدن به‌صورت بزرگ‌ترین خدایان نگاه کند». آتیلا باید از این چاپلوسی خوشحال شده باشد. چون ریاست کاریداش

36: Zacharia Rhetor

37: Theodosius II

38: Priscus

۳۹: Akatzirs، حدود یک قرن بعد نیز جورداثر Jordanes مورخ بزرگ گوت از اکاتزیرها به‌عنوان یک ملت جنگجو صحبت می‌کند و جغرافی‌دان راونا Geographer of Ravenna تأکید آن‌ها را با خزرها یکی می‌داند. این مطلب از طرف بزرگ‌ترین مرجع‌های امروزی قبول شده است. (بایک استثناء برجسته که مارکوارت Marquart است، ولی به‌ردیه دونلوپ در این باره رجوع شود. op. cit, Pr 7 f. کاسل مثلاً تذکر می‌دهد که تلفظ واملاء پریسکوس از خازیرارمنی و گرجی گرفته شده است.

40: Ak khazar

41: Karidach

را تأیید کرد.

پریسکوس تأکید می‌کند که خزرها در اواسط قرن پنجم به‌عنوان قومی در زیر فرمان هونها در صحنه اروپا ظاهر شدند و می‌توان آن‌ها را بامجارها و قبایل دیگر از بازماندگان گروه‌های آتیلا دانست.

فروریختن امپراتوری هونها بعد از مرگ آتیلا يك خلاء قدرت در شرق اروپا به‌وجود آورد که از میان آن يك بار دیگر موج بعد از موج گروه‌های قبایل صحراگرد از شرق به‌طرف غرب به‌حرکت درآمدند که برجسته‌ترین آن‌ها اویغورها و آوارها بودند. در تمام این مدت به‌نظر می‌رسد که خزرها مشغول تاخت و تاز و غارت در مناطق غنی ماوراء قفقاز، گرجستان و ارمنستان بودند. در نیمه دوم قرن ششم آن‌ها به‌صورت قدرت حاکم بین ایلات شمال قفقاز درآمدند. از این تاریخ به‌بعد از تعدادی از این ایلات مثل سایبر - ساراگور - ساماندار - بالانجار و غیره دیگر ذکری در منابع نیست: آن‌ها باید یابه‌انقیاد خزرها درآمده باشند و یا توسط خزرها جذب شده باشند. شدیدترین مقاومت ظاهراً از طرف بلغارها ابراز شد که آن‌ها هم در حدود ۶۴۱ میلادی شکست سختی خوردند و در نتیجه به‌دو دسته تقسیم شدند که یکی به‌طرف غرب و دانوب و به‌بلغارستان امروزی رفتند و دیگری به‌طرف شمال شرقی و قسمت وسطای رود ولگا مهاجرت کردند. این دسته دوم زیر حاکمیت خزرها باقی ماندند. ما اغلب در جریان این بحث به‌بلغارهای دانوب و بلغارهای ولگا برخوایم خورد.

اما خزرها قبل از این که به‌صورت يك دولت مستقل دریابند، هنوز می‌باید زیر لوای قدرت زودگذری به‌نام «پادشاهی ترکان غرب» کارآموزی می‌کردند. این قدرت، اتحادیه‌ای از ایلات بودند که توسط فرمانروایی به‌نام خاقان اداره می‌شد. خاقان لقبی بود که خزرها هم بعداً انتخاب کردند. این اولین دولت ترك - اگر بتوانیم آن را دولت بنامیم - مدت يك قرن دوام آورد (حدود ۵۵۰ تا ۶۵۰ میلادی) و بعداً تقریباً بدون باقی گذاردن اثری از بین رفت. باوجود این فقط پس از تشکیل این دولت بود که نام ترك به‌ملت مشخصی جدا از ملت‌های ترك‌زبان مثل خزرها و بلغارها داده شد.^{۴۲}

خزرها اول در زیر قیوموت هونها و پس از آن زیر قیوموت ترکان بودند. پس از افول دولت ترکان در اواسط قرن هفتم دیگر نوبت آن‌ها بود که

۴۲: ولی این مطلب مانع نشده است که نام ترك را برای نامیدن هر قبیله صحراگرد استپا به‌عنوان اشاره به‌وحشیگری و یا به‌عنوان لقب برای هونها به‌کاربرند که موجب اشکال در بررسی متون قدیمی می‌شود.

به قول ایرانی‌ها و بیزانسی‌ها بر «کشور پادشاهی شمال» حکمرانی کنند. بنابر روایتی (۱۵) خسرو انوشیروان «عادل» در کاخش سه تخت زرین داشت که مخصوص امپراتوران بیزانس و چین و خزران بود. هیچ ملاقات رسمی از طرف این فرمانروایان به عمل نیامد و اگر چنین تخت‌هایی وجود داشته فقط نمایشی بوده است. ولی حقیقت یا افسانه این مطلب با داستان مهر زرین سه گانه مخصوص نامه‌های امپراطوری بیزانس به فرمانروای خزران مطابقت دارد.

۶

به این ترتیب در چند دهه اول قرن هفتم میلادی یعنی درست قبل از این که طوفان اسلامی از عربستان به حرکت دربیاید، خاورمیانه زیر سلطه سه قدرت بود: امپراتوری بیزانس - شاهنشاهی ساسانی و پادشاهی ترکان غرب. دو قدرت اولی مدت يك قرن با یکدیگر می‌جنگیدند و هردو طرف به سرحد اضمحلال رسیده بودند. بیزانس توانست پایدار بماند ولی شاهنشاهی ساسانی به زودی منقرض شد و در حقیقت خزرها نیز در این کار دستی داشتند.

خزرها هنوز اسماً زیر سلطه پادشاهی ترکان غرب بودند ولی در میان آن‌ها عملاً قوی‌ترین نیرو به شمار می‌آمدند که بعداً می‌بایستی وارث آن‌ها بشوند. در نتیجه در سال ۶۲۷ هرقل ۴۲ امپراتور روم يك معاهده نظامی با خزرها منعقد کرد که اولین پیمان از يك سلسله پیمان‌های بعدی بود که برای لشکرکشی مهم خود علیه ایران منعقد می‌کرد. در مورد نقش خزرها در این لشکرکشی که ظاهراً چندان موفقیت‌آمیز نبود چندین روایت وجود دارد. ولی قدر مسلم این است که خزرها نیرویی مرکب از ۴۵۰۰۰ سوار به فرماندهی شخصی به نام زیبل ۴۴ در اختیار هرقل گذاردند که در پیشروی به داخل ایران شرکت داشت ولی ظاهراً به علت ناراحتی از نقشه‌های احتیاط آمیز یونانی‌ها مراجعت کرد و به محاصره تفلیس پرداخت و موفق نشد. ولی سال بعد مجدداً با هرقل متحد شد و پایتخت گرجستان را گرفت و با غنایم بسیار بازگشت. کیبون ۴۵ از قول تئوفان ۴۶ داستان پرآب و تابى از اولین ملاقات امپراتور روم و رئیس خزرها ارائه می‌دهد. (۱۶)

43: Heraclius

44: Ziebel

45: Gibbon

46: Theophanes

«...امپراتور روم برای مقابله با اتحاد تهدید کننده خسرو با آوارها به اتحاد مفید و شرافتمندانه‌ای با ترك‌ها [از دنباله کلام پیداست که مقصود خزرها است] پرداخت. به دعوت او دسته‌های خزر چادر هایشان را از دشت‌های ولگا به کوه‌های گرجستان بردند. هرقل از آن‌ها در اطراف تفلیس پذیرایی کرد. اگر روایت یونانیان را قبول کنیم خان و اشرافش از اسب‌ها پیاده شدند و برای پرستش طلیسان سرخ قیصر به‌خاک افتادند. لازم بود که به این احترام داوطلبانه و کمک مهمی که آورده بودند به گرم‌ترین وجهی جواب گفته شود. امپراتور تاج خود را برداشته به‌سر شاهزاده ترك گذاشت و او را در آغوش گرفته و پسر خود خواند. پس از يك ضیافت مجلل ظروف و تزیینات زرین‌وسنگ‌های قیمتی و پارچه ابریشمی را که برای میز امپراتور مصرف شده بود به‌زیل هدیه کرد و با دست خودش جواهرات و گوشواره‌هایی بین متحدین جدیدش توزیع کرد، و در يك ملاقات سری تصویر دخترش اودوسیا^{۴۷} را ارائه نمود و راضی شد به این وحشی يك عروس بور و عالی قدر را هدیه کند و به این ترتیب کمک فوری چهل هزار سوار را به دست آورد...»

اودوسیا یا اپیفانیا^{۴۸} تنه‌دختر هرقل از زن اولش بود و دادن قول ازدواج این دختر به آن ترك يك بار دیگر نشان می‌دهد که دربار بیزانس چه ارزشی برای اتحاد با خزرها قائل بود. به هر حال ازدواج منتفی گردید چون زیل در زمانی که اودوسیا و همراهانش در راه بودند فوت کرد. در این جا اشاره دوپهلویی از تموفان به این ترتیب وجود دارد که زیل هم پسر نوجوان خود را به امپراطور معرفی کرد (هدیه متقابل؟)

روایت شیرینی از يك وقایع‌نویس ارمنی در مورد دستور بسیج از سوی فرمانده خزرها برای لشکرکشی علیه ایران به صورت زیر وجود دارد:

«به تمام قبایل و ملت‌ها [زیر نفوذ خزر] که در کوهستان ودشت منزل دارند و زیر سقف و یا در هوای آزاد زندگی می‌کنند و سرشان را می‌تراشند و یا موی بلند نگه می‌دارند.» (۱۷)

این مطلب به ما نشان می‌دهد که امپراتوری خزران مجموعه‌ای متشکل از اقوام نامتجانس بوده و «خزرهای حقیقی» که حکمرانی می‌کردند احتمالا

مثل اطریشی‌ها در امپراتوری اطریش - هنگری همیشه در اقلیت بودند.

۷

دولت ساسانی هیچ‌وقت پس از شکست سنگینی که در سال ۶۲۷ از هرقل متحمل شد کمر راست نکرد و شاه پس از يك شورش به‌دست پسر خودش کشته شد و او هم چند ماه بعد فوت کرد. بعد از اوبچه‌ای را به‌تخت نشاندند. و پس از ده سال اولین لشگرهای عرب وارد صحنه شدند و تیر خلاص را بمسوی شاهنشاهی ساسانی رها کردند. تقریباً در همان زمان اتحادیه ترکان غرب منحل شد و قبایل تشکیل دهنده آن مستقل شدند و يك مثلث جدید قدرت جای مثلث قبلی را گرفت: دربار خلافت اسلامی - امپراتوری مسیحی بیزانس و پادشاهی جدید خزران در شمال. تحمل ضربه اصلی حمله‌های اولیه اعراب و حفاظت دشت‌های شرق اروپا در مقابل اشغالگران به‌عهده این آخری افتاد.

در بیست سال اول بعد از هجرت (از ۶۲۲ میلادی به‌بعد) مسلمانان، ایران، سوریه، بین‌النهرین و مصر را تسخیر کردند و قسمت اصلی امپراتوری بیزانس (ترکیه امروزی) را در نیم دایره مرگ آوری که از مدیترانه شروع و به قفقاز و سواحل دریای خزر ختم می‌شد محاصره کرده بودند. قفقاز مانع طبیعی عظیمی بود ولی بازدارنده‌تر از کوه‌های پیرنه نبود و از طریق گذرگاه «داریل» و یا گذرگاه «دریند» در کنار دریای خزر قابل گذر بود.

این تنگ مستحکم شده که اعراب آن را باب‌الابواب می‌نامیدند يك نوع دروازه تاریخی بود که از زمان‌های قدیم از طریق آن خزرها و دیگر ایلات ماجراجو به کشورهای جنوب یورش می‌آوردند و بازمی‌گشتند. اکنون نوبت اعراب بود. در سال‌های بین ۶۴۲ و ۶۵۲ میلادی مکرراً از دروازه دربن‌بیرون زدند و عمیقاً داخل خزران شده و کوشش کردند بلنجر ۴۹ را که نزدیک‌ترین شهر بود تصرف کنند و به‌این ترتیب جای پایی در طرف اروپایی قفقاز به‌دست آورند. ولی هر بار در این مرحله از جنگ‌های عرب و خزر شکست خوردند. آخرین بار در ۶۵۲ در يك جنگ بزرگ که هردو طرف از وسایل جنگی مثل منجنیق و بالیست استفاده کردند چهار هزار عرب از جمله فرمانده‌ان‌ها به‌نام عبدالرحمن بن ربیعہ کشته شدند و بقیه به‌طور پراکنده به‌کوه‌ها گریختند.

در سی یا چهل سال بعد اعراب دیگر به مواضع خزرها حمله نکردند. در این مدت هدف اصلی حملات آن‌ها خود بیزانس بود. چندین بار (۶۶۹، ۶۷۳، ۶۷۸، ۷۱۷ و ۷۱۸ میلادی) قسطنطنیه را از زمین و دریا محاصره کردند. اگر اعراب توانسته بودند پایتخت را از طریق قفقاز دور بزنند سرنوشت امپراتوری روم معین شده بود. خزرها در این فاصله بلغارها و مجارها را به انقیاد درآوردند و توسعه به طرف غرب را با گرفتن اوکراین و کریمه تکمیل کردند. ولی این جنگ‌ها دیگر حملات نامنظم برای گرفتن غنایم و اسیران نبود بلکه جنگ‌هایی بود برای کشورگشایی و الحاق ملت‌ها به یک امپراتوری با سازمان اداری منظم در زیر فرمان خاقان که مدیر و حاکم و مأمور جمع‌آوری مالیات برای این سرزمین‌ها تعیین می‌کرد. در شروع قرن هشتم دولت خزرها به حد کافی قوام گرفته بود که بتواند ابتکار حمله به عرب‌ها را به دست بگیرد.

اکنون اگر پس از گذشت بیش از هزار سال به این دوران (جنگ‌های دوم اعراب و خزرها، ۷۲۲ تا ۷۳۷ میلادی) نگاه کنیم این جنگ‌ها یک سلسله وقایع تکراری به نظر می‌آیند که براساس الگوی واحدی انجام می‌شده به این ترتیب که سواران خزر با برگشتن از سنگینشان از طریق گذرگاه داریل یا دربند وارد منطقه خلفا در جنوب می‌شدند و بالعکس العمل اعراب از طریق همان گذرگاه‌ها به طرف ولگا بازمی‌گشتند. ولی درحقیقت منابع اسلامی (باوجودی که اغلب غلو می‌کنند) از لشکرهای یکصد هزار و حتی سیصد هزار نفری صحبت می‌کنند که دوطرف وارد عمل می‌کردند. بهر صورت تعداد نفرات این لشکرها بیش‌تر از نفرات لشکرهایی بود که تقریباً در همین زمان سرنوشت دنیای غرب را در جنگ «تور» تعیین کردند.

ناچیز گرفتن مرگ، به علت تعصب، شاخص این جنگ‌ها بود. واقعه‌هایی مثل خودکشی تمام اهالی یک شهر خزر با آتش برای این که تسلیم نشوند و یا مسموم کردن آب درگذرگاه دربند توسط فرمانده عرب و یا تشویق سربازان عرب به جنگیدن تا آخرین نفر - زیرا در صورت مردن در جهاد مقدس به بهشت خواهند رفت - نمونه‌های بارز این جنگ‌ها است.

در مرحله‌ای از این پانزده سال جنگ، خزرها، گرجستان و ارمنستان را تسخیر کردند و پس از تحمیل یک شکست کامل در اردبیل (۷۳۵) تاموصل و دیار بکر یعنی تائیمه راه دمشق که مقر خلافت بود پیش رفتند. ولی نیروهای تازه نفسی مسلمان جلوی این موج را گرفت و خزرها عقب نشستند و از طریق کوه‌ها مراجعت کردند. سال بعد مسلمة ابن عبد الملك معروف‌ترین فرمانده عرب که قبلاً قسطنطنیه را محاصره کرده بود بلنجر را تسخیر کرد و حتی دورتر به

طرف شمال تا شهر سمندر که یکی دیگر از شهرهای بزرگ خزران بود پیش رفت. ولی بازهم اشغالگران قادر به ایجاد يك ساخلوی دائمی نبودند و مجبور به عقب‌نشینی و مراجعت شدند. امپراتوری روم با يك اتحاد سببی دیگر، یعنی ازدواج ولیعهد امپراتوری و يك شاهزاده خانم خزر آرامش خیال خود را نمایان گرداند. نتیجه این ازدواج پسری بود که به‌نام لئوی خزر معروف گردید و به‌نوبه خود فرمانروای بیزانس شد.

آخرین لشکرکشی اعراب توسط خلیفه اموی مروان دوم انجام گرفت و با يك پیروزی بی‌حاصل خاتمه پیدا کرد. مروان به‌خاقان خزرها پیشنهاد اتحاد داد ولی ناگهان از هردو گذرگاه قفقاز به‌خزران تاخت. لشکر خزر تاب تحمل ضربه اولیه را نداشت و تارودخانه ولگا عقب نشست و خاقان مجبور به درخواست ترك مخاصمه گردید و مروان بنا بر روال همیشگی در کشورهای تسخیر شده به‌شرط اسلام آوردن خاقان به‌ترك مخاصمه راضی شد. خاقان شرط را قبول کرد ولی این اسلام آوردن باید فقط زبانی بوده باشد چون درست به عکس اثر پردوام تغییر دین رسمی خزرها به‌یهودیت که چند سال بعد اتفاق افتاده^{۵۵} هیچ اثری از این اسلام‌آوری در منابع اسلامی و بیزانسی دیده نمی‌شود. مروان راضی از این نتیجه، بدون باقی‌گذاشتن ساخلو و حکمران و یا يك دستگاه اداری، از طرف خود باخزران وداع کرد و چند سال بعد برای فرونشاندن شورش طوایف جنوب از خزران درخواست يك اتحاد جدید کرد.

خزرها از يك خطر جدی جستند. دلیل این حاتم‌بخشی ظاهری مروان رامی‌توان به‌غیر از مسائل دیگر در وضعیت سیاسی این فصل شگفت‌انگیز تاریخ پیدا کرد. شاید عرب‌ها متوجه شدند که برعکس ملت‌های نسبتاً متمدن مثل ایرانی‌ها و ارمنی‌ها و گرجی‌ها این وحشی‌های سبع شمالی را نمی‌توان بایک شاهزاده پوشالی و يك ساخلوی كوچك اداره کرد به‌علاوه مروان به‌تكتك افرادش برای سرکوب شورش‌های بزرگ سوریه و دیگر نقاط دولت اموی که در حال ازهم پاشیدن بود احتیاج داشت. مروان شخصاً در جنگ‌های داخلی که بعد از این شورش‌ها شروع شد فرمانده کل قوا بود و در سال ۷۴۴م. آخرین خلیفه اموی گردید (شش سال قبل از این که موقع انتقال خلافت به‌عباسیان به‌قتل برسد). با درنظر گرفتن این وضعیت مروان نمی‌توانست نیروهای خود را بیش از این درجنگ باخزرها بفرساید. و می‌بایست فقط به‌دادن درسی که آن‌ها را از حملات مکرر به‌قفقاز باز دارد قناعت کند.

۵۵. تاریخ احتمالی این تغییر دین حدود ۷۴۵ میلادی است. به‌ادامه کتاب مراجعه شود.

به این ترتیب حرکت عظیم گازانبری اعراب که از پیرنه در غرب و از قفقاز در شرق شروع شده بود در هردو طرف و در يك زمان متوقف گردید. همان طور که شارل مارتل فرانک، کشور گل‌آه و غرب اروپا را نجات داد خزرها هم کرانه‌های شرق ولگا و دانوب و امپراتوری روم شرقی را نجات دادند. حداقل در این مورد باستان شناس و مورخ شوروی آرتامونوف و مورخ آمریکایی دونلوپ کاملاً هم عقیده‌اند. پیش از این از دونلوپ جمله‌ای در مورد خزرها آورده‌ام که بدون خزرها بیزانس این دژ شرقی تمدن اروپایی از طرف شرق دور زده می‌شد و تاریخ هم مسیر دیگری را می‌پیمود. آرتامونوف هم همین عقیده را دارد. (۱۸)

«خزران اولین دولت فئودال شرق اروپا بود که هم‌تراز امپراتوری بیزانس و خلافت عربی شمرده می‌شد... فقط در اثر حملات نیرومند خزرها در قفقاز بود که بیزانس توانست در مقابل اعراب بایستد...»

اخیراً دیمتری اوبولنسکی ۵۲ (۱۹) استاد تاریخ روسی در دانشگاه آکسفورد گفته: مشارکت اصلی خزرها در تاریخ دنیا، موفقیتشان در متوقف ساختن یورش اعراب در جبهه قفقاز بود.

مروان علاوه بر فرماندهی آخرین حمله اعراب به خزران آخرین خلیفه‌ای بود که اقلاً به‌طور ظاهری به نام پیروزی اسلام سیاست توسعه را دنبال می‌کرد. با خلفای عباسی جنگ‌های کشورگشایی تمام شدند و در اثر بازگشت فرهنگ قدیمی ایرانی فضای جدیدی ایجاد گردید که باعث شکوه و جلال بغداد در زمان هارون الرشید شد.

۸

خزرها در فاصله طولانی بین جنگ‌های اول و دوم با عرب‌ها به يك سلسله وقایع خوفناک تاریخ بیزانس آلوده شدند که تصویری از آن روزگاران و نقشی است که خزرها در آن بازی کردند.

در سال ۶۸۵ میلادی یوستینیان دوم ۵۳ - ربنوتمتوس - در سن شانزده سالگی امپراتور روم شرقی شد. گیون با سبک غیر قابل تقلیدش تصویری از این

جوان ارائه میدهد. (۲۵)

«وی دارای احساساتی قوی، فهمی ضعیف و سرمت از غروری احمقانه بود... دو وزیر محبوبش از هر نوع احساس انسانی عاری بودند. یکی از آنها خواجه و دیگری راهب بود. اولی مادر امپراطور را با شلاق ادب می‌کرد و دومی بدهکارانی را که بدهیشان قابل وصول نبود از پاروی آتش پردودی می‌آویخت.»

پس از ده سال ادامه این حکومت غیر قابل تحمل، انقلابی به وقوع پیوست و لئونتیوس^{۵۴} امپراتور جدید دستور بریدن بینی و تبعید یوستینین را صادر کرد. (۲۱)

بریدن بینی و شاید زبان او نیمه‌کاره انجام شده بود ولی زبان غنی یونانی لقب رینوتمتوس (بینی‌بریده) را به او داد. این جبار بینی بریده به‌خرسون در کریمه که محلی دورافتاده بود و گندم و شراب و روغن در آن‌جا جزء مواد تجملی وارد می‌گردید، تبعید شد.^{۵۵}

در مدت تبعیدش به‌خرسون یوستینین برای به‌دست آوردن تاج و تختش به‌توطئه مشغول بود. پس از سه سال به‌نظرش رسید که بخت مراجعت او به‌بیزانس روبه‌تزاید است چون لئونتیوس از تخت به‌زیر کشیده شده بود. و بینی او را هم بریده بودند. یوستینین از خرسون گریخت و به شهر دوروس^{۵۶} که زیر حکومت خزرها بود رفت و با خاقان خزران به‌نام بزیر^{۵۷} ملاقات کرد. خاقان هم ظاهراً فرصت را برای انگشت زدن به‌خلوای سیاست درباری بیزانس مناسب تشخیص داد چون بایوستینین متحد شد و خواهرش را هم به‌عقد او درآورد. ظاهراً این خواهر که تئودورا نام گرفت و بعداً با تشریفات تاج‌گذاری کرد تنها فرد منزله بین تمام افرادی بود که در این توطئه‌های سیاه دست داشتند. ضمناً عشق پاکی هم نسبت به شوهر بینی بریده‌اش (که حدود سی سال داشت) احساس می‌کرد. این جفت و همراهانشان به‌شهر فاناگوریا^{۵۸} در مشرق ترعه کرچ انتقال داده شدند و در آن‌جا به‌آماده کردن مقدمات اشغال بیزانس

54: Leontius

۵۵: رفتاری که با یوستینین شده بود درحقیقت یک‌نوع تخفیف مجازات محسوب می‌شد چون روال عمومی آن زمان برانسانی کردن قوانین بود و قطع عضو را به‌جای اعدام توصیه می‌کردند. بریدن دست برای دزدان و بینی برای زناکاران مجازات معمولی بود و فرمانروایان بیزانس معمولاً به‌جای اعدام رقیب به‌کود کردن اواکتفا می‌کردند.

56: Doros

57: Bazir یا Buzit

۵۸: Phanagoria یا Taman امروزی

پرداختند. اشغال بیزانس باید با کمک لشگری انجام می‌گرفت که ظاهراً بزریرشاه قول داده بود ولی فرستاده تیریراس سوم امپراتور جدید روم با پیشنهاد پاداش سنگینی از طلا برای تحویل زنده یا مرده یوستینین به بیزانس بزریر را متقاعد کرد که تغییر عقیده بدهد. پادشاه بزریر به دو نفر از آجودان‌هایش به نام پاپاترس^{۵۹} و بالجیترس^{۶۰} دستور داد که شوهر خواهرش را به قتل برسانند ولی تئودورای باوفا از این نقشه باخبر شد و به شوهرش اطلاع داد. یوستینین نیز پاپاترس و بالجیترس را به طور جداگانه به منزل خودش دعوت کرده و آن‌ها را یکی بعد از دیگری با طناب خفه کرد و بعد با کشتی از دریای سیاه گذشته و داخل مصب دانوب گردید و در آنجا اتحاد جدیدی با قبيله نیرومند بلغار برقرار کرد. شاه بلغارها که تربولیش^{۶۱} نام داشت نشان داد که قابل اعتمادتر از خاقان خزرها است زیرا در سال ۷۰۴ میلادی پانزده هزار سوار را برای حمله به قسطنطنیه همراه یوستینین کرد. پس از گذشت ده سال، یا اهالی بیزانس سیاهکاری‌های حکومت پیشین یوستینین را فراموش کرده بودند یا فرمانروای برمسند نشسته را غیر قابل تحمل‌تر می‌دانستند، چون فوراً علیه تیریراس شورش کردند و یوستینین را بر تخت نشاندند. شاه بلغارها هم تلی از سکه‌های طلا پاداش گرفت که باتازیانه سکاکی^{۶۲} اش اندازه گرفت و مراجعت کرد (برای این که چند سال دیگر دوباره علیه بیزانس وارد جنگ دیگری بشود).

دوران حکومت دوم یوستینین (۷۰۴ - ۷۱۱) حتی بدتر از اولی بود چون برای او تنها وسیله حکومت تبر و طناب و شکنجه بود. (۲۲) سرانجام او تعادل فکری خود را از دست داد و نفرت بیمارگونه و آزاردهنده‌ای نسبت به مردم خرسون (محل که سال‌های تلخ تبعید را در آن گذرانده بود) وجودش را فراگرفت و برای تنبیه آن‌ها لشگری به آنجا فرستاد که تعدادی از اهالی سرشناس خرسون را زنده زنده سوزاندند و عده دیگری را در آب خفه کردند و تعداد زیادی هم اسیر گرفتند ولی این کارها برای فرونشاندن عطش انتقام یوستینین کافی نبود چون لشگر دیگری را مأمور کرد تا خرسون را با خاک یکسان کنند ولی این بار لشگرش توسط لشگر مقتدری از خزرها متوقف شد و در همان موقع نماینده یوستینین در کریمه به نام باردانس^{۶۳} تغییر عقیده داد و به خزرها پیوست. نیروی اعزامی روحیه باخته بیزانس نیز از یوستینین برگشته و باردانس را به امپراتوری انتخاب کردند و نام او را فیلیپی کوس گذارند. ولی از آنجایی که فیلیپی کوس

59: Papatzes

60: Balgitres

61: Trebolis

62: Scythian

63: Bardanes

در دست خزرها بود شورشیان اجباراً غرامت سنگینی برای رها کردن امپراتور جدیدشان به خاقان خزران پرداختند. وقتی نیروی اعزامی به قسطنطنیه بازگشت یوستینین و پسرش به قتل رسیده بودند و مردم شهر از فیلپپی کوس به عنوان ناجی پذیره شدند و او را به تخت نشاندند ولی چند سال بعد او را هم از تخت به زیر کشیدند و کور کردند.

این داستان نشان می‌دهد که خزرها علاوه بر نقش دفاعی که در قفقاز در مقابل مسلمانان داشتند در تعیین سرنوشت امپراتوری روم شرقی نیز ذی‌نفوذ بودند. باردانس - فیلپپی کوس امپراتوری بود که به دست خزرها ساخته شده بود و وحشت امپراتوری دوم یوستینین نیز توسط برادر زنش خاقان خزرها به وجود آمد. به قول دونلوپ در آن دوران خاقان عملاً قادر بود که هر آن فرمانروای جدیدی برای امپراتوری یونان تعیین کند. (۲۳)

۹

از نظر ترتیب تاریخی مسئله بعدی که باید مورد مطالعه قرار بگیرد گرویدن خزرها به یهودیت است که در حدود سال ۷۴۰ میلادی اتفاق افتاد. ولی قبل از این که به این مسئله قابل توجه بپردازیم لازم است اقلاً اطلاعاتی کلی و عمومی در مورد عادات و رسوم و زندگی روزانه خزرها قبل از نودینی داشته باشیم.

متأسفانه در این مورد ما گزارشی عینی مانند گزارش پریسکوس از دربار آتیلا نداریم. آنچه داریم مربوط است به گزارش‌های دست دوم از وقایع نگاران بیزانسی و عرب که اغلب به جز دو استثناء سطحی و پراکنده هستند. یکی نامه‌ای است که می‌گویند نوشته یکی از شاهان خزر است که در فصل دوم مورد بحث قرار خواهیم داد. دیگر سفرنامه‌ای است از یک سیاح عرب به نام ابن فضلان^{۶۴} که مانند پریسکوس همراه هیئت سیاسی یک دربار متمدن به سوی وحشی‌های شمال فرستاده شده بود.

این دربار، دربار خلیفه المقتدر بود و هیئت سیاسی از بغداد و از طریق ایران و بخارا به سرزمین بلغاری‌های ولگا مسافرت می‌کرد. بهانه رسمی این هیئت اعزامی عظیم دعوت نامه‌ای بود از طرف شاه بلغارها، که از خلیفه خواسته

۶۴: عرب بودن ابن فضلان مسلم نیست.

بود اولاً هیئتی را برای آموزش دین اسلام به مردم سرزمینش بفرستد و ثانیاً دژها و استحکاماتی برای اوبسازند که درمقابل شاه خزران که براو فرمانروایی می کرد بتواند ایستادگی کند. این دعوت بدون تردید قبلاً باتماس های سیاسی تهیه دیده شده بود و درضمن امکان این را هم می داد که درطول راه حسن ظن قبایل ترك را باموعظه های قرآنی و توزیع هدیه های زیاد برانگیزند. در مقدمه این سفرنامه می خوانیم^{۶۵}:

«این سفرنامه احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد، یکی از دبیران رسمی امیر محمد بن سلیمان سفیر خلیفه المقتدر به سوی شاه بلغارها است. دراین سفرنامه آنچه ما در سرزمین ترك ها و خزرها و روس ها^{۶۶} و بلغارها و باشگیرها و دیگران و همچنین درباره ادیان متفاوتشان و تاریخ شاهان آنها و رفتارشان در مراحل مختلف زندگی دیده ایم حکایت می کنیم^{۶۷}. المش بن یلطوار پادشاه اسلاوها (صقالبه) درنامه خود که به امیرالمؤمنین المقتدر نوشته شده بود از وی خواسته بود شخصی را نزد او بفرستد تا مسائل دینی را به وی بیاموزد و او را به شرایع اسلامی آشنا سازد و برایش مسجدی بنا کند و منبری نصب نماید تا بتواند درشهر و درتمام کشور خویش برایش دعا و تبلیغ کند. و نیز تقاضا کرده بود که برای او دژی بسازد تا در مقابل حملات پادشاهان^{۶۸} مخالف پناهگاهی داشته باشد و از آسیب آنان در امان بماند. خواسته او برآورده شد.

سفیر او «نذیر حرمی» بود. من مأمور شدم نامه را برایش بخوانم و هدایا را به وی تقدیم کنم و به کار فقها و معلمین رسیدگی کنم... [دراین جا جزئیاتی درمورد پرداخت هزینه این مأموریت و نام شرکت کنندگان داده شده است] و به این ترتیب ما در روز

^{۶۵}: نویسنده، این نقل قول را برپایه ترجمه زکی ولیدی طغان از نسخه عربی به آلمانی و ترجمه منتخبات توسط بلیک و فرای Blake and Frye که هردو برای تسهیل در قرائت تغییراتی درآن داده اند آورده است. متنی که ما این جا می آوریم از ترجمه مستقیم آقای ابوالفضل طباطبایی است از سفرنامه ابن فضلان که توسط انتشارات بنیاد فرهنگ ایران در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۵۹ انتشار یافت. مترجم.

66: Rus

^{۶۷}: تا این جا در نسخه ترجمه شده آقای طباطبایی وجود نداشت.

^{۶۸}: مقصود پادشاه خزران است.

پنج‌شنبه یازدهم صفر سال ۳۵۹ هجری قمری (۲۱ ژوئن ۹۲۱)

از مدینه السلام (بغداد پایتخت خلافت) حرکت کردیم.^{۶۹}

همان‌طور که دیده می‌شود تاریخ این مأموریت خیلی دیرتر از واقعهای است که در قسمت قبل شرح داده شد. ولی در مورد آنچه مربوط به عادات و رسوم همسایگان کافر خزرها است این مسئله فرق نمی‌کند و اطلاعاتی که این کتاب از زندگی این قبایل صحراگرد می‌دهد اقلاً تصویری از آنچه زندگی خزرها در گذشته و قبل از نودینی آن‌ها بوده است، یعنی موقعی که آن‌ها مثل همسایگان‌شان در زمان ابن‌فضلان از نوعی شامانیسم^{۷۰} پیروی می‌کردند، به دست می‌دهد.

پیشرفت هیئت کند بود ولی تا ورود به خوارزم (ولایت مرزی خلافت که در جنوب دریایچه اورال قرار داشت) مسافرت بدون حادثه انجام گرفت. در این‌جا حاکم خوارزم [محمد بن عراق خوارزم شاه، مترجم] سعی کرد آن‌ها را از ادامه مسافرت منصرف کند، به این دلیل که از آن‌جا تا سرزمین بلغارها هزار قبیله کافر وجود دارند که مطمئناً آن‌ها را خواهند کشت. اما در حقیقت وی دریافت کرده بود که هدف این مأموریت به‌طور غیرمستقیم علیه خزرها است و چون او با آن‌ها روابط دوستانه و تجارت پرسودی داشت، تلاش می‌کرد تاهیت را از رفتن به سوی هدف بازدارد. ولی سرانجام حاکم مجبور به تمکین شد و به آن‌ها اجازه مسافرت به سوی گرگانج (جرجانیه) را که در مصب رود آمور دریا قرار داشت بدهد. در آن‌جا سه ماه زمستان را به علت سرمای شدید متوقف شدند. مسئله سرما در اغلب سفرنامه‌های عربی جای مهمی دارد:

«سرتاسر رودخانه جیحون یخ بسته و قطر یخ هفده وجب بود و اسب و قاطر والاغ و گاو و گوساله از روی آن مانند جاده می‌گذشتند و یخ همچنان محکم بود و نمی‌شکست. این وضع سه ماه ادامه داشت. ما شهری دیدیم که فقط گمان کردیم در آن‌جا دروازه زمهریر

۶۹: سفرنامه ابن‌فضلان ص ۵۷-۶۱

۷۰: شامانیسم یا مذهب شمنی به مذهب خاصی اطلاق نمی‌شده است بلکه علم یا شکلی از سحر و جادو بوده است که پیروان آن معتقدند که بدان وسیله طبیعت را می‌توان زیر قدرت و اختیار انسان قرارداد. شمن‌ها، همان ساحران و پزشکان و کاهنان هستند، که با قوای فوق طبیعت مرتبط و در احوال عالم متصرف شده می‌شوند، و در علاج امراض و دفع ارواح مودی به کهنات و سحر متشبث می‌شوند. مذهب شمنی مبتنی است بر اعتقاد به این که نیروها یا نفوس نامرئی در جهان مادی ساری و در زندگی موجودات زنده مؤثرند. نقش شمن این است که از طریق ارتباط با جهان فوق طبیعی، آدمی را از گردن این نیروها و نفوس مودی برهاند. رسیدن به این مقام بسته به استعداد و قوت نفس شخص و آداب آن متفاوت است.

به‌رویمان باز شده است. وقتی برف می‌بارید باد و طوفان سختی همراه داشت... سرمای هوا به‌قدری سخت بود که کوچه‌ها و بازارها خلوت بودند و هیچ‌کس در سرتاسر آن‌ها دیده نمی‌شد. من وقتی از حمام بیرون آمدم و به‌خانه رسیدم ریشم یک پارچه یخ بسته بود، به‌طوری که ناچار آن را به‌آتش نزدیک ساختم. من در اطاقی درون اطاق دیگر که سقف آن از گلیم ترکی پوشیده بود می‌خوابیدم و عبا و پوستین را به‌خود می‌پیچیدم و گونه‌هایم بیش‌تر اوقات به‌بالش می‌چسبید»^{۷۱}

در نیمه فوریه ذوب یخ‌ها شروع شد و هیئت ترتیبی داد که برای عبور از استپ‌های شمال با کاروانی مرکب از ۵۰۰۰ مسافر و ۳۰۰۰ ستور همراه بشود. لوازم مورد احتیاج از قبیل شتر — قایق‌های تهیه شده از پوست شتر برای گذشتن از رودخانه‌ها، نان، ارزن و گوشت ادویه‌زده برای سهام را خریداری کردند. اهالی محل آن‌ها را از سرمای وحشتناک شمال باخبر و لباس‌هایی که می‌باید بپوشند توصیه می‌کردند:

«هریک از ما یک قبا «قرطق» و روی آن یک جلیقه «خفتان» و روی آن یک پوستین و روی آن یک «لباده» و یک «برنس» پوشید و فقط چشمانش از آن نمایان بود. و نیز شروال «سروال» و شل «طاق» ساده و آستردار و کفش‌ران و کفش‌سرپایی «خف کیمخت» و روی آن کفش «خف» دیگر پوشیدیم. بدین ترتیب هر یک از ما وقتی با این همه لباس که پوشیده بود نمی‌توانست بجنبد.»^{۷۲}

ابن‌فضلان، این عرب مشکل‌پسند نه‌خوارزمیان را دوست می‌داشت و نه آب و هوایشان را:

«طرز تکلم و اخلاق مردم آن‌جا بسیار بد و وحشت‌انگیز است. صحبت ایشان بیش‌تر به جیرجیر سار (سیاح الزراذیر) شباهت دارد. در آن‌جا به‌فاصله یک روز قریه‌ای به‌نام «آردکو» واقع است و ساکنین آن‌را «کردلیه» می‌نامند. کلام ایشان بیش‌تر به نق‌نق قورباغه (نقیق‌الضفادع) شبیه است.»^{۷۳}

کاروان در سوم مارس به‌حرکت درآمد و شب را در کاروانسرای به‌نام زمغان که دروازه سرزمین ترکان‌غز بود متوقف شد. از آن‌جا به‌بعد در سرزمین‌های

۷۱: ابن‌فضلان، ص ۶۵ و ۶۶ ۷۲: ابن‌فضلان، ص ۶۷ ۷۳: ابن‌فضلان، ص ۶۵.

ناشناس بودند. «سروشتمان را به دست خداوند سپردیم» در یکی از بوران‌های متعدد برف ابن‌فضلان در کنار ترکی حرکت می‌کرد که این طور شکایت داشت: «فرمانروا از ما چه می‌خواهد، او دارد ما را از سرما می‌کشد، اگر می‌دانستیم چه می‌خواهد به او می‌دادیم.» ابن‌فضلان به او می‌گوید: «تنها چیزی که او می‌خواهد این است که مردم بگویند، لا اله الا الله» آن وقت ترك باخنده می‌گوید «اگر می‌دانستیم چنین می‌کردیم.» ۷۲

وقایع زیادی از این دست را ابن‌فضلان بی‌توجه به این که نشانه استقلال فکری اشخاص است، حکایت می‌کند. همچنین فرستادگان بغداد گردن‌افزایی مردم این قبایل را در برابر قدرت مرکزی درک نمی‌کردند. واقعه زیرهم در سرزمین ترکان‌غز که خراجگذار خررها بودند و از نظر بعضی منابع نسبت نزدیکی با آن‌ها داشتند اتفاق افتاد. (۲۴)

«فردای آن روز با مردی از ترك‌ها که بسیار زشت و بدقیافه و رذل و پلید بود و لباس ژنده‌ای در بر داشت برخوردیم. آن روز باران سختی ما را گرفته بود. آن مرد گفت «بایستید». تمام قافله که شامل قریب سه هزار چهارپا و پنج هزار مرد بود از حرکت ایستاد، آن‌گاه گفت «هیچ‌یک از شما حرکت نکنند»، همگی دستور او را اطاعت نموده ایستادیم ۷۵ و به او گفتیم: «ما دوستان گودرکین هستیم» او پیش آمده خنده‌ای کرد و گفت «گودرکین کیست؟ ریدم به ریش گودرکین» سپس گفت «پکنده». به زبان خوارزمی یعنی نان. من چند گرده نان به او دادم و آن‌ها را گرفت و گفت: «بروید به شما رحم کردم.» ۷۶

روال دمکراتیکی که ترکان‌غز در گرفتن هر تصمیمی داشتند بیش‌تر باعث حیرت این نمایندگان دولت مستبد مذهبی می‌گردید:

«این مردم زندگی صحرائی دارند و دررنج و مشقت به سر می‌برند. در عین حال مانند الاغ گمراهند، به خدا ایمان ندارند و فاقد عقل و شعورند و هیچ چیز را نمی‌پرستند. فقط بزرگان خود را ارباب می‌خوانند. وقتی یکی از ایشان بخواهد با رئیس خود در کاری مشورت کند می‌گوید «ای خدا (یارب) در فلان کار... چه کنم» ایشان در کار خویش بایکدیگر مشورت می‌کنند اما وقتی در امری

۷۴: ابن‌فضلان، ص ۶۸.

۷۵: ظاهراً کاروان سالار مجبور بود به هر قیمتی از برخورد با قبایل غزاجتناب کند.

۷۶: ابن‌فضلان، ص ۷۴.

اتفاق نمودند و روی آن تصمیم گرفتند یکی از پست‌ترین و فرومایه‌ترین آنان از میانشان برخاسته قرارشان را برهم می‌زند.» ۷۷
عادات و رسوم جنسی ترد غرها و سایر قبایل مخلوط عجیبی از بی‌قیدی و وحشیگری بود:

«زن‌های ایشان خود را از مردان خویش و دیگران نمی‌پوشانند. همچنین زن هیچ چیز از بدن خود را از هیچ کس پنهان نمی‌کند. يك روز ترد یکی از مردان ایشان نشستیم. همسرش نیز با ما بود. او در حالی که با ما صحبت می‌کرد پیش روی ما فرج خود را باز کرد و خارش داد. ما روی خود را پوشانیدیم و گفتیم: «استغفرالله». آن‌گاه شوهرش خندید و به ترجمان گفت: «به ایشان بگویید او آن را پیش روی باز کند و ببینید و آنرا حفظ کند و دست کسی به آن نرسد بهتر است که آن را ببوشاند و به آن دست بیا بند.»

ایشان با زنا سروکار ندارند و هر کس که مرتکب این کار بشود او را دوانیم می‌کنند، بدین قسم که شاخه‌های درخت را به هم نزدیک کرده او را به شاخه‌ها می‌بندند و آن‌ها را رها می‌کنند و شخصی که به آن‌ها بسته شده است دوانیم می‌شود.» ۷۸

ولی نمی‌گویند که همین مجازات را در مورد زن مجرم هم اجرا می‌شود. بانه. سپس وقتی درباره بلغاری‌های ولگا صحبت می‌کند مجازات وحشیانه شقه کردن را که در مورد زن و مرد اجرا می‌شود شرح می‌دهد. ولی با تعجب می‌نویسد که بلغارهای زن و مرد کاملاً عریان ترد هم در رودخانه شنا می‌کنند و مانند غرها هیچ نوع شرمی در این مورد ندارند.

در مورد همجنس‌بازی که ترد اعراب رایج بود ابن‌فضلان می‌گوید که ترد ترکان گناهی وحشتناک محسوب می‌شد.

ولی در تنها مثالی که برای اثبات این ادعا می‌آورد، اغفال‌کننده جوان بی‌ریزی با پرداخت چهارصد گوسفند به عنوان جریمه رها می‌شود.

مسافر ما که به حمام‌های باشکوه بغداد عادت کرده بود از کثافت ترکان به‌ستوه می‌آمد: «این مردم طهارت نمی‌گیرند، غسل جنابت و شست‌وشو نمی‌کنند و با آب بخصوص در زمستان سروکاری ندارند» ۷۹ وقتی رئیس کل غرها پالتوی پوست گوزنش را برای پوشیدن پالتوی جدیدی که هیئت برای او آورده بود

۷۷: ابن‌فضلان، ص ۶۹.

۷۸: ابن‌فضلان، ص ۶۹.

۷۹: ابن‌فضلان، ص ۶۹.

درآورد: «درآن هنگام دیدم نیم تنه ای (قرطق) که به تن داشت از کثرت چرک پوسیده بود. زیرا عادت آن ها این است که لباسی را که شخص پوشید تا برتنش پاره پاره نشود آن را بیرون نمی آورند.»^{۸۰} قبیله دیگری از ترکان به نام باشگرد (باشگرد): «آن ها ریشان را می تراشند و شپش می خورند. بدین شکل که درزهای نیم تنه (قرطق) خود را جست و جو کرده شپش ها را بادنند جویده می خورند. یکی از ایشان را که همراه ما بود واسلام آورده بود و برایمان کار می کرد دیدم يك شپش در لباس خود پیدا کرد و باناخن خود کشت و سپس آن را لیسید و چون مرا دید گفت: «خوب است.»^{۸۱}

در مجموع تصویر جذابی نیست و تنفر مسافر لطیف طبع ما نسبت به این وحشیان بسیار عمیق بود، ولی این تنفر فقط به علت کثافت و بی حجابی آن ها برانگیخته شده بود، چون در مورد مجازات های وحشیانه و رسوم قربانی کردنشان بی تفاوت است. مثلاً مجازات قتل غیر عمد را نزد بلغارها بابتی تفاوتی و بدون استعمال لغات شدید چنین شرح می دهد:

«صندوقی از چوب تبریزی برایش ساخته او را درون آن قرار می دهند و سی قرص نان و يك كوزه آب نزد او می گذارند آن گاه صندوق را میخکوب کرده سه چوبه مانند سه پایه نصب می کنند و صندوق را به آن می آویزند و می گویند «اورا در میان آسمان و زمین قرار می دهیم تاباران و آفتاب بخورد، شاید خداوند به او رحم کند.» او آن قدر آویزان می ماند تا گذشت زمان و وزش بادها او را پیوساند.»^{۸۲}

همچنین بابتی تفاوتی قربانی کردن صدها اسب و گله هایی از حیوانات دیگر را برای تشریفات عزاداری و قربانی کردن سنتی دختران برده روس^{۸۳} را در مقابل تابوت آقایشان شرح می دهد.

در مورد مذهب این کفار چیز زیادی نمی گوید ولی رسم پرستش آلت رجولیت نزد باشگیرها کنجکاوای او را تحریک می کند چون توسط مترجمش از یکی از اهالی دلیل پرستش آلت چوبی را می پرسد و جواب او را به این ترتیب یادداشت کرده است:

«زیرا من از آن بیرون آمده ام و برای خودم آفریننده ای جز آن نمی شناسم.»^{۸۴}

۸۰: ابن فضلان، ص ۷۶. ۸۱: ابن فضلان، ص ۷۹. ۸۲: ابن فضلان، ص ۹۱.
۸۳: منظور وایکینگ هایی است که اولین جوامع روس را تشکیل دادند (به فصل سوم رجوع شود) ۸۴: ابن فضلان، ص ۷۹.

و بعد می‌نویسد:

«در میان ایشان کسانی هستند که به وجود دوازده خدا معتقدند: خدای زمستان — خدای تابستان — خدای باد — خدای درخت — خدای مردم — خدای چهارپایان — خدای آب — خدای باران — خدای شب — خدای روز — خدای مرگ — خدای زمین. خدایی که در آسمان است بزرگ‌ترین آن‌ها می‌باشد در عین حال با سایر خدایان متفق است و هر يك از آن‌ها از کار شريك خود رضایت دارد. تعالی الله عما يقول الظالمون علوا کبیراً. گروهی از ایشان را دیدم مار می‌پرستیدند. طایفه دیگر آن‌ها ماهی و جمعی هم کراکی (بلدرچین) را پرستش می‌نمودند...» ۸۵

در میان بلغارهای ولگا ابن‌فضلان عجبی را مشاهده کرده:

«هرگاه باشخصی زیرك و با اطلاعی برخورد می‌کنند می‌گویند «حق این است که این شخص در خدمت خدای ما باشد» سپس او را گرفته ریسمانی به گردنش می‌بندند و بردختی می‌آویزند تا متلاشی شود.» ۸۶

زکی ولیدی طغان شرق‌شناس ترك و خبره در مورد ابن‌فضلان و زماش این مورد را چنین تفسیر می‌کند (۲۵): «هیچ چیز اسرارآمیزی در این رفتار خشونت‌بار بلغارها نسبت به کسانی که از دیگران باهوش‌تر بودند وجود ندارد. این رسمی است برپایه يك استدلال ساده از طرف اشخاص معمولی که می‌خواهند طبیعی زندگی کنند و از آلوده شدن توسط افراد نابغه به کارهای خطرناك و ماجراها دوری گیرند» او مثلی از تاتارها می‌آورد که می‌گویند: «اگر زیاد بدانی دارت می‌زنند و اگر خیلی فروتن باشی پا بر سر ت می‌گذارند». و نتیجه می‌گیرد «که مرد قربانی را نباید به‌عنوان يك دانشمند نگاه کرد بلکه باید او را به‌صورت نابغه‌ای خارج از قاعده و مردردند در نظر گرفت و سنت‌ها را باید به‌عنوان يك نوع دفاع اجتماع در مقابل تغییرات و مجازات خارج از عرف بودن نوآوران دانست.» ولی چند سطر بعد تعبیر دیگری ارائه می‌دهد:

«ابن‌فضلان فقط شرح ساده قتل مردم زیرك را نقل نمی‌کند، بلکه يك سنت کفر را شرح می‌دهد که با رسم قربانی کردن انسان بهترین افراد را به‌عنوان قربانی به‌خدا هدیه می‌کردند. این تشریفات احتمالا توسط بلغارهای معمولی انجام نمی‌شد بلکه مامور انجام این

کار طبیب یا جادوگرشان بود، یا کسی که خیال می کردند با ارواح ارتباط دارد یعنی «شمن» آن‌ها، که همدریف آن‌ها در میان بلغارها و روس‌ها نیز به نام مذهبشان اختیار مرگ و زندگی مردم را در دست داشتند. به گفته ابن‌روسته جادوگر یا طبیب روس می‌توانست برای جلب مرحمت خدا به گردن هر کسی طناب ببنداند و به درخت دارش بزند. و وقتی این کار را تمام می‌کرد می‌گفتند: «این شخص به درگاه خدا قربانی شده است».

شاید هر دو هدف مخلوط شده بود: «از آن جایی که قربانی لازم است، بگذار مزاحم را قربانی کنیم.»

خواهیم دید که قربانی کردن انسان و همچنین کشتن سنتی پادشاه در پایان سلطنتش توسط خزرها نیز انجام می‌شده است و با توجه به آن باید قبول کرد که تشابه زیادی بین رسوم قبایلی که ابن‌فضلان شرح می‌دهد و رسوم خزرها وجود دارد. متأسفانه ابن‌فضلان نتوانست از پایتخت خزرها دیدن کند و مجبور شد به اطلاعاتی که در سرزمین‌های زیر نفوذ خزرها و مخصوصاً در دربار بلغارها جمع‌آوری کرده بود اکتفا کند.

۱۰

هیئت اعزامی خلیفه برای رسیدن به هدفشان که سرزمین بلغارها بود نزدیک به يك سال (از ۲۱ ژوئن ۹۲۱ تا مه ۹۲۲ میلادی) وقت صرف مسافرت کرد. کوتاه‌ترین راه بغداد به ولگا از قفقاز و خزران می‌گذشت. برای اجتناب از خزران آن‌ها مجبور شدند راهشان را دور کنند و دریای خزر را از طرف شرق دور بزنند. با وجود این دائماً نزدیکی خزرها و خطر آن‌ها را احساس می‌کردند. در مدت اقامتشان نزد رئیس غزها (همان شخصی که زیرپیراهن غیر قابل توصیفی داشت) اتفاق جالبی رخ داد. در ابتدا از آن‌ها پذیرایی شایانی به عمل آمد ولی رهبر غزها به علت روابطی که با خزرها داشتند رای خود را تغییر داد و اجتماعی از ریش‌سفیدان برپا کرد تا در این مورد تصمیم بگیرند.

«طرخان نجیب‌تر و محترم ایشان؛ مردی لنگ و کور و شل بود. سپس رئیس به ایشان گفت «این‌ها فرستادگان پادشاه عرب ترد داماد من «المش بن شکلی» هستند و من نخواستم ایشان را بدون مشورت با شما آزاد کنم».

طرخان گفت «این چیزی است که هرگز ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم و در زمان ما و پدرانمان فرستاده هیچ پادشاهی از ترد ما نگذشته است. به گمان من سلطان حيله به کار برده و این اشخاص را نزد خزر فرستاده تا ایشان را علیه ما برانگیزاند. عاقلانه آن است که این فرستادگان دو نیم شوند و آنچه را همراه دارند ضبط کنیم». یکی دیگر گفت: «نه بلکه آنچه دارند بگیریم و ایشان را لخت به جای که آمده‌اند بازگردانیم».

دیگری گفت «نه، ما اسیرانی نزد خزر داریم. این‌ها را به عوض آن‌ها نزد او بفرستیم».

آن‌ها همچنان هفت روز در این باب میان خود شور می‌کردند. ما در این مدت به وضع مرگباری دچار شده بودیم. تا بالاخره بر آن شدند که ما را آزاد کنند و راه خود را پیش بگیریم.^{۸۷}

دلیل آزادی آن‌ها گفته نشده است، شاید ابن فضلان توانست آن‌ها را متقاعد کند که مأموریت آن‌ها در حقیقت علیه خزرها بوده است. غزها قبلاً همراه خزرها با قبيله دیگری از ترکان به نام پچنک‌ها جنگیده بودند ولی اخیراً حالت تهاجمی پیدا کرده و به این علت خزرها هم گروگان‌هایی از آن‌ها گرفته بودند.

خطر خزرها در همه جهت و در طول مسافت احساس می‌شد. در شمال دریای خزر برای رسیدن به محل سکونت بلغارها که نزدیک تلاقی رودهای ولگا و کاما^{۸۸} بود مجبور شدند باز هم دوربزرگی بزنند. در آن‌جا پادشاه بلغارها و سران آن‌ها در نگرانی شدید منتظر آن‌ها بودند. به محض این که تشریفات و جشن به آخر رسید پادشاه بلغارها برای مذاکره در مورد کارها به دنبال ابن فضلان فرستاد. او با لحن شدیدی (صدایش گویی از ته يك بشکه بیرون می‌آمد) هدف اصلی این مأموریت یعنی پولی را که باید به او داده می‌شد یادآوری کرد: «که من بتوانم دژی بسازم تا مرا در مقابل سلطه یهودیان حفظ کند». متأسفانه مبلغ چهار هزار دیناری که به او قول داده شده بود به علت اشکال تراشی‌های اداری در اختیار هیئت قرار نگرفته بود و باید بعداً فرستاده می‌شد. با فهمیدن این موضوع پادشاه که ظاهری تنومند و هراس‌آور داشت به مرز ناامیدی رسیده بود. او فکر می‌کرد که هیئت پول را به جیب زده است و می‌گفت:

«چه می‌گوید راجع به شخصی که به وسیله جماعتی برای مردمی ناتوان و در محاصره و قید بندگی پولی بفرستد و (آن جماعت) به او خیانت کنند؟ گفتم «جایز نیست و آنان مردم بدی هستند». گفت به اختلاف یا به اجماع گفتم «به اجماع».^{۸۹}

قدم به قدم این فضلان موفق شد پادشاه را متقاعد کند که ارسال پول فقط به تأخیر افتاده است.^{۹۰} ولی نتوانست نگرانش را آرام کند. پادشاه مرتباً تکرار می‌کرد که هدف اصلی از این دعوت ساختمان دژ بود. چون از پادشاه خزران خوفناک بود و بنا به گفته ابن فضلان حق با او بود:

«پسر پادشاه اسلاوها به طور گروگان نزد پادشاه خزر می‌باشد. يك بار پادشاه خزر خبر یافت که پادشاه اسلاوها دختر زیبایی دارد. برای ازدواج از او خواستگاری کرد. ولی پادشاه اسلاو به او اعتراض کرد و تقاضایش را نپذیرفت. آن‌گاه پادشاه خزر که یهودی است دختر را که مسلمان است به زور گرفت. دختر نزد او مرد. پس از آن به سراغ دختر دیگر پادشاه اسلاو فرستاد. چون این خبر به اسلاو رسید از ترس آن که مبدا او را مانند دختر اولش بر باید وی را به ازدواج پادشاه «اسکل» که خود زیر دست اوست درآورد. به همین جهت بود که پادشاه اسلاو به سلطان (خلیفه) نامه نوشته از او تقاضا کرده بود تا برایش دژی بسازد که او را از آسیب پادشاه خزر در امان بدارد».^{۹۱}

مطلبی است که دائم تکرار می‌شود. ابن فضلان همچنین در مورد مقدار خراج سالانه پادشاه بلغارها نیز اطلاعاتی می‌دهد: «يك پوست سمور از هر خانوار در اقلیم خویش»^{۹۲} از آن جایی که تعداد خانوارهای بلغار به پنج هزار تخمین زده می‌شد و از آن جایی که پوست سمور بلغار در تمام دنیا قیمت زیادی داشت مقدار خراج مبلغ سنگینی بود.

۱۱

آنچه ابن فضلان در مورد خزرها به ما می‌گوید همان طور که قبلاً هم گفته

۸۹: ابن فضلان، ص ۸۵.

۹۰: ظاهراً چندی بعد پول رسیده است، چون دیگر صحبتی از این موضوع نیست.

۹۱: ابن فضلان، ص ۹۷ و ۹۸. ۹۲: ابن فضلان، ص ۸۹.

شد برپایه اطلاعاتی است که در جریان مسافرت واکثراً در دربار بلغارها جمع آوری شده است و صفحات مربوط به خزرها به عکس بقیه داستان، که از مشاهدات عینی نتیجه شده، از اطلاعات دست دوم و بی ارزش تشکیل شده است و علاوه بر آن خصوصیت قابل درک پادشاه بلغارها نسبت به ارباب خزرش و ناراحتی دستگاه خلافت از دولت پادشاهی خزر که دین رقیب را پذیرفته بود موجب غرض آلوده شدن نظریات وی در مورد خزران گردیده است.

در این جا شرح وقایع ناگهان از توصیف دربار روس به دربار خزر

می پرد:

«اما پادشاه خزر که خاقان نام دارد فقط هر چهارماه يك بار برای گردش بیرون می آید. او به نام خاقان بزرگ خوانده می شود و جانشین (خلیفه) او را «خاقان بيك» می نامند، این شخص فرماندهی سپاهیان و امور ایشان را به عهده دارد و امور کشور را اداره می کند و در جماعت ظاهر می شود و به جنگ می رود. پادشاهانی که در تردیکی او هستند از وی اطاعت می کنند. او هر روز با فروتنی نزد «خاقان بزرگ» می رود و اظهار تواضع و آرامش می کند و فقط با پای برهنه، در حالی که يك تکه هیزم در دست دارد، نزد او حاضر می شود. پس از فراغت از اشتغال هیزم روی تخت در طرف راست پادشاه می نشیند و مردی به نام «کندر خاقان» پشت سر او و مرد دیگری نیز به نام «جاوشیغر» پشت سر این شخص جای می گیرد.

رسم پادشاه بزرگ بر این است که بارعام نمی دهد و برای مردم نمی نشیند و با ایشان سخن نمی گوید. بجز کسانی که نام بردیم هیچ کس نزد او نمی رود. کارشهرستان ها و محل و عقد امور و مجازات ها و اداره کشور بر عهده خلیفه او «خاقان بيك» است. رسم است که چون پادشاه بزرگ بمیرد خانه بزرگی برایش می سازند. این خانه بیست اتاق دارد. در هريك از اتاق های این خانه برایش قبری می کنند و آنقدر سنگ را خرد می کنند تا مانند سرمه نرم شود و کف اتاق را با آن می پوشانند. سپس روی آن نوره می ریزند. د رزیر ساختمان نهر آبی موجود است. این نهر بزرگ است و آب آن جریان دارد. قبر را بالای نهر قرار می دهند و می گویند: «برای این که شیطان و انسان و کرم و حشرات به آن دسترسی نداشته باشند».

وقتی (پادشاه) به خاک سپرده شد گردن کسانی را که او را دفن کرده‌اند می‌زنند تا معلوم نشود قبر او در کدام يك از اتاق‌ها واقع است. قبر او بهشت نامیده می‌شود و می‌گویند: «به بهشت رفت.» سپس همه اتاق‌ها را بادیبای زربافت فرش می‌کنند.»^{۹۲}

پادشاه خزر را عادت این است که بیست و پنج زن داشته باشد. هر يك از ایشان دختر یکی از پادشاهان هممرز وی می‌باشند و او را خواه‌ناخواه می‌گیرد. او شصت کنیز برای هم‌خوابی با خود دارد که همه‌شان بی‌اندازه زیبا هستند.»^{۹۳}

ابن‌فضلان سپس شرحی افسانه‌ای از حرم خاقان می‌دهد که هر کدام از این هشتاد و پنج زن «قصری برای خود» و خواجeh‌ای در خدمت دارد که به‌اشاره خاقان و دريك «چشم به هم زدن» بانو را به حجله خاقان می‌رساند. پس از چند نکته مشکوك دیگر از رسوم خاقان (که به آن‌ها باز خواهیم گشت) ابن‌فضلان بالاخره اطلاعاتی حقیقی در مورد کشور به ما می‌دهد:

«پادشاه خزر در کنار رود ولگا (نهراتل) شهر بزرگی دارد. این شهر دارای دو قسمت است. دريك قسمت آن مسلمانان و در قسمت دیگر پادشاه و همراهانش سکونت دارند. یکی از غلامان شاه که مسلمان است او را «خز» می‌خوانند بر مسلمانان حکومت می‌کند. کارهای مسلمانان ساکن شهر خزرها و کسانی که برای بازرگانی نزد ایشان رفت و آمد می‌کنند به این غلام مسلمان رجوع می‌شود و هیچ کس به جز او به کار آنان رسیدگی نمی‌کند و حکم نمی‌دهد.»^{۹۴}

سفرنامه ابن‌فضلان آن‌طوری که محفوظ مانده با این کلمات خاتمه پیدا می‌کند:

«همه خزرها و پادشاهشان یهودی‌اند.»^{۹۵} بلغارها و سایر همسایگان زیر نفوذ پادشاه هستند و از او با پرستش اطاعت می‌کنند. بعضی فکر می‌کنند که خزرها همان قوم یأجوج و مأجوج هستند.»^{۹۶}

۹۳: ابن‌فضلان، ص ۱۱۳. ۹۴: ابن‌فضلان، ص ۱۱۴. ۹۵: ابن‌فضلان، ص ۱۱۵. ۹۶: این هم باید گرافه باشد چون يك جامعه مسلمان هم در پایتخت وجود داشته. زکی ولیدی طغان کلمه «همه» را حذف می‌کند. باید قبول کرد که خزرها در مجموع مردم خزران قبیله حاکم را تشکیل می‌دادند و مسلمانان با وجود برخورداری از يك نوع خود مختاری در مسائل قضایی و مذهبی به عنوان خزرهای حقیقی شناخته نمی‌شدند.

اگر من در این جا به تفصیل از سفرنامه ابن فضلان صحبت کردم چندان به علت اطلاعات ناچیزی که درباره خود خزرها می دهد نبود بلکه بیش تر برای این بود که وضع دنیای اطراف خزران و زندگی ملت های این دنیا روشن شود، چون درجه توحش آن ها نمودار زندگی خزرها قبل از پذیرفتن دین یهود بود. در زمانی که ابن فضلان به دیدن بلغارها می رفت کشور خزران به طور شگفت انگیزی در مقابل کشورهای اطراف، پیشرفته به شمار می آمد.

این اختلاف تمدن در گزارش های مورخان اسلامی ۹۸ تأیید شده و در همه سطوح از خانه سازی تا دادگستری مشهود است. بلغارها هنوز مطلقاً در چادر زندگی می کردند، حتی پادشاهشان. «چادر پادشاه خیلی وسیع است و می تواند بیش از هزار نفر را جابدهد (۲۶)». در مقابل، خاقان خزر در قصری از آجر پخته زندگی می کند و بانوانش «گویا در کاخ هایی با سقف هایی از چوب آبنوس زندگی می کنند (۲۷) و مسلمانان چندین مسجد دارند که مناره های یکی از آن ها از قصر پادشاه بلندتر است» (۲۸)

در مناطق حاصلخیز مزارع و زمین های کشت آن ها در سطح شصت تا صد کیلومتر گسترده شده بود. به علاوه تاکستان های وسیعی داشتند. به گفته ابن حوقل:

«در خزر ناحیه ای است و در آن ناحیه شهری به نام سمندریان ناحیه و باب الاوباب (دربند) است و باغ های فراوان دارد و به حدی که گفته اند شامل ۴۰/۰۰۰ درخت مواست (۲۹)».

منطقه شمال قفقاز بسیار حاصلخیز بود. در سال ۳۵۸ هـ. ق ابن حوقل مردی را ملاقات کرد که این منطقه را بعد از یورش روس ها بازدید کرده بود:

«ومن به سال ۳۵۸ هـ. ق در گرگان از کسی در باب شهر سمندر پرسیدم، گفت: در آن جا تاک های انبوه بود، اما پس از ورود قوم روس بدان جا، نه انگور و نه میوه در آن شهر نماند.» ۹۹

شراب قفقاز هنوز هم لذیذ است و به مقدار زیاد در شوروی مصرف می شود. با وجود این منبع اصلی درآمد خزانه پادشاهی از تجارت خارجی بود. بزرگی

۹۷: این قسمت در ترجمه آقای طباطبایی نیست.

۹۸: صفحات بعد بر اساس کارهای استخری - مسعودی - ابن دسته و ابن حوقل نوشته شده است (به ضمیمه ۲ مراجعه شود).

۹۹: صوره الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، ص ۱۳۴.

کاروان‌های تجاری را که از آسیای مرکزی به منطقه اورال وولگا می‌آمدند ابن‌فضلان بیان کرده است: بهیاد داریم کاروانی که او و هیئت اعزامی در گرگانج به آن‌ها ملحق گردیدند از پنجهزار نفر آدم و سه هزار چهارپا تشکیل شده بود.

حال اگر سهم گرافه‌گویی را نیز به حساب بیاوریم باید کاروان قابل توجهی بوده باشد و ما نمی‌دانیم چند کاروان به این اهمیت در هر زمان در حرکت بودند و چه کالاهایی را حمل می‌کردند، ولی به نظر می‌رسد که پارچه و خشکبار و عسل و موم و ادویه قسمت مهم آن بوده است. یک راه دوم مهم بازرگانی از طریق قفقاز به ارمنستان و گرجستان و ایران و بیزانس می‌رفته و سومین راه مربوط به ایاب و ذهاب افزاینده کشتی‌های روس بود که از راه ولگا به دریای خزر و ساحل شرقی آن می‌رفتند و پوست‌های قیمتی را برای اشراف مسلمان و برده‌های شمال را به بازار اتل می‌آوردند. فرمانروایان خزر از همه این کالاها و برده‌ها ده درصد مالیات می‌گرفتند. و اگر به این مبلغ خراج بلغارها و مجارها و بوتراس‌ها و سایرین را اضافه کنیم معلوم می‌شود که خزران کشوری غنی بود و این شکوفایی به نسبت زیادی وابسته به نیروی نظامی‌اش بود که به مأمورین مالیات و گمرک قدرت لازمه را می‌داد.

به غیر از منطقه حاصلخیز جنوب با تاجیکستان‌ها و باغستان‌هایش بقیه کشور از نظر منابع طبیعی فقیر بود. یک مورخ اسلامی (استخری) می‌گوید که تنها محصول منطقه که صادر می‌شده سریش ماهی بوده است. ولی این هم حتماً گرافه‌گویی است و واقعیت این است که قسمت مهم فعالیت آن‌ها ظاهراً به صدور مجدد کالایی که از خارج وارد می‌شد محدود می‌گردید. در میان این کالاها عسل و موم برای شمع، نظر واقع‌نگاران عرب را جلب کرده بود، مثلاً مقدسی می‌گوید «در خزران گوسفند و عسل و یهودی به وفور یافت می‌شود (۳۵)» این درست است که یکی از منابع به نام «در بند نامه»، به معادن زیرانقره در خزران اشاره کرده ولی محل این معادن معلوم نشده است. از طرف دیگر چندین منبع دیگر از وجود کالای خزر در بغداد و حضور بازرگانان خزر در قسطنطنیه و اسکندریه و جاهای دورتر مثل سامره و فرغانه خبر داده‌اند.

به این ترتیب خزران در مقایسه با همسایگان ایل نشین شمالی به هیچ وجه از دنیای متمدن جدا نبود و کشوری جهانی به شمار می‌رفت که درهایش به روی فرهنگ و ادیان مختلف باز بود، اما در عین حال بادقت از استقلال خودش در مقابل دو قدرت مذهبی دنیای آن روز دفاع می‌کرد. خواهیم دید که این حالت زمینه را برای چرخش اوضاع یا کودتا طوری آماده کرد که باعث برقرار شدن

دین یهود به عنوان دین رسمی گردید.

به نظر می رسد که هنرها و مشاغل، حتی طراحی لباس شکوفا شده بودند؛ چون وقتی امپراطور کستانتین پنجم در زمانی که ولیعهد بود با دختر خاقان خزر (به بخش یکم مراجعه شود) ازدواج کرد، درین جهیزیه دختر لباس باشکوهی بود و دربار بیزانس را طوری تحت تأثیر قرار داد که مدل لباس را به عنوان لباس تشریفات برای «مردان» قبول کردند و آن را به نام تزیتراکیون^{۱۰۰} نامیدند که از «چیچک» لقب خزر و ترك شاهزاده خانم به معنی گل مشتق می شود (پس از غسل تعمید او را ایرین^{۱۰۱} نامیدند) در این جا توینبی^{۱۰۲} يك گوشه روشن کننده تاریخ فرهنگی را شرح می دهد (۳۱):

وقتی شاهزاده خانم خزر دیگری با حکمران مسلمان ارمنستان ازدواج کرد علاوه بر خدمتکاران و بردگان ده چادر روی چرخ همراه داشت که از ظریف ترین پارچه های ابریشمی تهیه شده بودند و درهای زرکوب و نقره کوب داشتند و کف آن ها از پوست سمور پوشیده شده بود و بیست چادر دیگر ظروف طلا و نقره و سایر چیزهای قیمتی که جهیزیه او بود حمل می کردند» (۳۲).
شخص خاقان در چادر متحرکی که به طرز باشکوه تری ترین شده و بالای آن اناری از زر نصب شده بود مسافرت می کرد.

۱۳

هنر خزرها مثل هنر بلغارها و مجارها اکثراً از مدل های ایرانی تقلید شده بود. بادر^{۱۰۳} (۳۳) باستان شناس شوروی بر نقش خزرها در گسترش دادن سبك ایرانیان در ساخت لوازم نقره ای به طرف شمال تکیه می کند. بعضی از این کشفیات ممکن است لوازمی باشند که توسط خزرها مجدداً صادر شده باشد و بعضی دیگر تقلیدهایی بودند که در کارگاه های خزران ساخته شده بودند. خرابه های این کارگاه ها نزدیک دژ قدیمی خزر در سارکل^{۱۰۴} پیدا شده. ۱۰۵ جواهراتی که در اطراف دژ از زیر خاک بیرون آمده از تولیدات محلی بودند

100: Tzitzakion. 101: Eirine. 102: Toynbee.
103: Bader. 104: Sarkel.

۱۰۵: متأسفانه سارکل که مهم ترین محل کاوش های باستان شناسی در مورد خزرها بود در زیر آب های مخزن مرکز هیدروالکتریک جدید غرق شده است.

(۳۴). ت. جی-آرن ۱۰۶ باستانشناس سوئدی صحبت از صفحه‌هایی تزیینی و سنجاق‌ها و گوشواره‌هایی که در سوئد پیدا شده می‌کند که با الهام از هنر ساسانی و بیزانسی در کارگاه‌های خزران یا سرزمین‌های زیر نفوذشان ساخته شده بود (۳۵). به این ترتیب خزرها واسطه اصلی برای گسترش هنر ایرانی و بیزانسی در میان مردمان نیمه وحشی شرق اروپا بودند. پس از بررسی‌های عمیق و همه‌جانبه باستان‌شناسی و مدارک کتبی (اغلب از منابع شوروی) بارتان نتیجه می‌گیرد:

«اشغال و غارت تفلیس توسط خزرها که احتمالاً در بهار سال ۶۲۹م. اتفاق افتاد به موضوع مورد بحث ما مربوط می‌شود... [در زمان اشغال] خاقان بازرسانی برای سرپرستی کارگاه‌های زرگری، نقره‌کاری، آهنگری و مسگری فرستاد. بازارها و به‌طور کلی داد و ستد و حتی صید ماهی هم زیر نظر آن‌ها بود...

... به این ترتیب در جریان لشکرکشی‌های مداوم آن‌ها به قفقاز در قرن هفتم خزرها با فرهنگی در تماس قرار گرفتند که از سنت‌های ایرانیان ساسانی سرچشمه گرفته بود. در نتیجه این فرهنگ بر مردم استپ‌ها نه تنها از طریق دادوستد بلکه از طریق غنائم و حتی مالیات‌ها نیز اثر گذاشت... تمام ردهایی که ما با دقت برای یافتن سرچشمه هنر مجار در قرن دهم دنبال کردیم ما را به خزران هدایت کرده است.» (۳۶)

آخرین نکته گفته شده توسط دانشمند مجارستانی مربوط به کشفیات باستان‌شناسی به نام گنجینه نگین زنت میکلوس ۱۰۷ می‌باشد (عکس روی جلد). گنجینه شامل ظروف طلا از قرن دهم است که در سال ۱۷۹۱ در حوالی دهکده‌ای به همین نام پیدا شد. ۱۰۸ بارتا تأکید می‌کند که تصویر «شاهزاده پیروز» که اسیری را از موهایش گرفته و به دنبال خودش می‌کشد و تصویر اسطوره‌ای که در پشت کوزه طلا وجود دارد و همچنین طرح‌های تزیینی سایر اشیاء هماهنگی نزدیکی با کشفیات نووی‌پازار ۱۰۹ در بلغارستان و سارکل در خزران دارد. از آن جایی که مجارها و بلغارها برای مدتی طولانی زیر سلطه خزرها بودند این مطلب شگفت‌آور نیست و تصویر این جنگ‌آور و بقیه گنجینه تصویری از هنر متداول در امپراطوری خزران به ما می‌دهد (اثر نفوذ ایرانی و بیزانسی همان طوری که

106: T. J. Arne.

107: Nagyszentmiklos.

۱۰۸: اکنون به نام سی‌نی‌کولول ماره Sinnicolaul Mare جزء خاک رومانی است.

109: Novi Pazar.

انتظارش می‌رفت مسلط است) ۱۱۰.

مکتبی از باستان‌شناسان مجارستانی تأکید می‌کند که زرگران و نقره‌کاران قرن دهم در مجارستان حقیقتاً خزرها بودند. (۳۷) همان‌طور که خواهیم دید (فصل سوم بخش ۸۷) وقتی مجارها در سال ۸۹۶ میلادی به مجارستان مهاجرت کردند توسط قبیله‌ای خابار که از خزرها جدا شده بودند رهبری می‌شدند که با آن‌ها در سرزمین جدیدشان مستقر شدند. این خابارهای خزر زرگران و نقره‌کاران معروفی بودند و مجارها (که قبلاً ابتدائی‌تر بودند) بعداً این مهارت‌ها را در مسکن جدیدشان فرا گرفتند. به این ترتیب فرضیه خزری بودن اقلا قسمتی از کشفیات باستان‌شناسی در مجارستان غیر قابل قبول نیست و این مطالب طی بحثی درباره ارتباط مجار و خزر روشن خواهد شد.

۱۴

به هر صورت تصویر مرد جنگاور روی کوزه طلا چه مجار باشد و چه خزر تصویری از ظاهر سواران آن دوران به ما می‌دهد که شاید متعلق به دسته مخصوصی بوده است. مسعودی می‌گوید که در ارتش خزر «هفت هزار ۱۱۱ کماندار با خود و جوشن وزره که بعضی‌شان نیزه نیز دارند با شاه سوار شوند که ابزار جنگ مسلمانان چنین است... هیچ کدام از پادشاهان این قسمت از دنیا ارتش منظمی در این تراژندارند به جز پادشاه خزران».

و این حوقل می‌گوید:

«گویند همه سپاه خزران ۱۲۰۰۰ نفر تن است که راتبه معین دارند

و چون یکی بمیرد دیگری به جای او تعیین می‌شود.» ۱۱۲

در این جا ما یک دلیل مهم دیگر از تسلط خزرها داریم و آن داشتن یک

ارتش حرفه‌ای و دائمی و یک گارد مخصوص است که در زمان صلح مراقبت قبایل مختلف را به عهده داشت و در زمان جنگ هسته مرکزی ارتش را تشکیل می‌داد و چنان که دیدیم این ارتش می‌توانست به بیش از صد هزار نفر هم

۱۱۵: خواننده راغب می‌تواند مجموعه جالبی از عکس‌ها را در گیولا لازلوس Gyula

La'szlo's هنر دوران مهاجرت The Art of the Migration Period بیابد

(ولی نظریات تاریخی آن را باید با احتیاط تلقی کرد.)

۱۱۱: استخری ۱۲۰۰۰ نفر گفته است.

۱۱۲: صوره الارض، ص ۱۳۱.

پایتخت این امپراطوری هفت جوش احتمالا در ابتدا قلعه بلنجر بود که در کوهپایه‌های شمالی قفقاز قرار داشت. پس از حمله اعراب در قرن هشتم به‌سمندر در ساحل غربی دریای خزر انتقال پیدا کرد و بالاخره به‌اتل در مصب رودخانه ولگا تغییر مکان داد.

ما چندین شرح از اتل داریم که تقریبا باهم مطابقت دارند. اتل شهری بود دویاره که در دو طرف رودخانه ساخته شده بود. قسمت شرقی خزران نامیده می‌شد و قسمت غربی اتل ۱۱۴ این دو قسمت توسط پل شناوری به هم مرتبط می‌شدند. قسمت غربی توسط دیوار دفاعی آجری احاطه شده بود و در داخل آن قصر و دربار خاقان و بیك و خانه‌های خدمتکارانشان ۱۱۵ و خزانه‌های اصیل قرار داشت. این دیوار دفاعی آجری احاطه شده بود و در داخل آن قصر و دربار خاقان و بیك چهار در داشت که یکی از آن‌ها به طرف رودخانه بود. آن طرف رودخانه در ساحل شرقی «مسلمانان و بت‌پرستان» (۳۸) زندگی می‌کردند و مسجد و بازار و حمام

۱۱۳: به گفته مسعودی (مروج الذهب ص ۱۷۶) «درآمل (اتل) اکثریت با مسلمانان است و سپاه شاه از ایشان است که در آنجا به نام لاری معروفند و از حدود خوارزم بدین‌جا آمده‌اند زیرا به روزگار قدیم پس از ظهور اسلام در دیار آن‌ها قحطی و وبا شد و به قلمرو خزران انتقال گرفتند... هر وقت شاه خزر با مسلمانان به جنگ باشد در اردوگاه وی از دیگران جدا بمانند و با هم‌کیشان خود پیکار نکنند و با وی برضد دیگر مردم کافر جنگ کنند. (الف ۳۷)» این که ارتش از مسلمانان تشکیل شده مسلما گرافه‌گویی است و با گفته خود مسعودی در چند سطر بعد مغایرت دارد که می‌گوید: «دسته مسلمانان محل مجزایی در ارتش خزر داشتند» و همچنین این‌ها قوی می‌گوید (صوره الارض، ص ۱۳۱) «همه سپاه خزران ۱۲۰۰۰ نفر است» و «فرمانروای آنجا یهودی است و گویند که اطرافیان او نزدیک به ۴۰۰۰۰ مرداند». خوارزمیان احتمالا نوعی گارد سوئسی را در میان ارتش تشکیل می‌دادند. وقتی هم‌وطنان آن‌ها صحبت از گروگان می‌کردند (بخش ۱۵ قبل) شاید مقصودشان همین‌ها باشند. متقابلا کنستانتین پروفیرورتسوس امپراطور بیزانس نیز نیروی برگزیده‌ای از مردان خزر داشت که از درهای قصرش نگهداری می‌کردند و این امتیاز بزرگی بود که به قیمت گران خریداری می‌شد: «درآمد این نگهبانان آن قدر زیاد بود که برای به دست آوردن این مقام مجبور بودند مبلغ گرانی سرقطی بپردازند و حقوق سالانه آن‌ها چیزی در حدود ۲۲۵ تا ۴ درصد این سرقطی نمی‌شد (کتاب تشریفات کنستانتین، ص ۶۹۲ و ۶۹۳). مثلا خزری که حقوقش ۷۴ لیره بود برای استخدام خود مبلغ ۳۵۲۸ لیره پرداخته بود (بری، ص ۲۲۸).

۱۱۴: شهر در ادوار مختلف به نام‌های مختلف نامیده شده مثلا ال‌باباده (البیاضیه) Bayada یا شهر سفید.

۱۱۵: مسعودی این ساختمان‌ها را روی یک جزیره یا شبه جزیره نزدیک ساحل غربی گفته است.

وسایر تسهیلات اجتماعی هم در این طرف قرار داشت. تعداد مساجد در محله مسلمان نشین موجب شگفتی چندین نویسنده عرب شده است و آن‌ها مخصوصاً برخورد مختاری قضا و روحانیان مسلمان تکیه می‌کردند. در این مورد مسعودی که به‌رودوت اعراب معروف است در کتابش به‌نام «مروج‌الذهب و معادن الجواهر» چنین می‌نویسد:

«ورسم پایتخت خزر چنان است که هفت قاضی آن‌جا باشند دوتن برای مسلمانان و دوتن برای خزران که به‌حکم تورات قضاوت کنند و دوتن برای نصرانیان که به‌حکم انجیل قضاوت کنند و یکی برای سقلا و روس و سایر طوایف جاهلیت که برطبق احکام جاهلیت که قضایای عقلی است قضاوت کنند... و در دیار اوتاجر و صنعتگر مسلمان و غیرلاری خلق فراوان است که به‌واسطه عدالت و امنیت بدان جاگریخته‌اند و مسجد جامعی دارند که مناره آن مشرف به‌قصر شاه است و مسجد‌های دیگر دارند که در آن‌جا مکتب‌ها برای تعلیم قرآن به‌کودکان هست.» ۱۱۶

وقتی این نوشته‌های مورخ تراز اول عرب را که در نیمه اول قرن دهم میلادی ۱۱۷ نوشته است می‌خوانیم ممکن است تصویر خیلی زیبایی از زندگی در کشور خزران در ذهن ما ایجاد شود. همین‌طور است نوشته دائرةالمعارف یهود در مورد خزرها:

«در زمانی که تعصب و نادانی و هرج و مرج در غرب اروپا حکومت می‌کرد پادشاهی خزران می‌توانست به‌عدالت و حکومت روشن‌بینانه خود مفتخر باشد.» ۱۱۸

ولی همان‌طور که دیدیم این مطلب نیمی از حقیقت بیش نیست. دلیلی بر این‌که خزرها تزییقات مذهبی را اعمال کرده باشند چه‌قبل، و چه بعد از گرویدن به‌مذهب یهود وجود ندارد. در این مورد می‌توان آن‌ها را چشم‌پوش‌تر و روشن‌بین‌تر از امپراطوری روم شرقی یا صدراسلام دانست. از طرف دیگر به‌نظر می‌رسد که آن‌ها بعضی از عادات و رسوم دوران توحش را حفظ کرده باشند. مثل کشتن مأمورین تدفین خاقان که ابن‌فضالان حکایت کرده و رسم عجیب آن‌ها در مورد کشتن پادشاه:

۱۱۶: مروج‌الذهب، ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده، ص ۱۱۷.

۱۱۷: احتمالاً بین ۹۴۳ و ۹۴۷ میلادی.

۱۱۸: دائرةالمعارف یهود سال ۱۹۰۱-۰۶ مقاله دونلوب در دائرةالمعارف یهود ۱۹۷۱ در مورد خزرها نمونه بی‌طرفی است.

«مدت سلطنت ایشان چهل سال است و اگر يك روز از این مدت بگذرد تردیکانش او را می‌کشند و می‌گویند: «این شخص عقلش کم ورایش مترزل شده است.» ۱۲۰
استخری روایت دیگری از این موضوع دارد:

«وپادشاه ایشان را خاقان خزر خوانند و ملک خزر چون این پادشاه را فراز کند و به خاقان خزری نشاند و چون خواهند کی او را بنشانند او را بیارند و پاره‌ای حریر برگلوی او بندند تا چنان گردد کی نفسش بخواهد گسستن، آن‌گاه در آن حال از او بپرسند کی این ملک چند گاه خواهی؟ گوید چندین سال. آن‌گاه او را رها کنند و خاقان خزر باشد. اگر چندان کی گفته باشد بگذرد و نمیرد در آن وقت او را بکشند.» ۱۲۱

باری (۳۹) در قبول این نوع افسانه‌های سیاحان اسلامی مرد است و در حقیقت اگر سنت پادشاه‌کشی بین مردم ابتدایی (نه چندان هم ابتدایی) آن قدر رایج نبود می‌توانستیم این افسانه‌ها را کاملاً مردود بشناسیم. فریزر برای این مطلب تکیه بسیار می‌کند که یا توجه به تصور قدسی بودن پادشاه کشتن او پس از دوره معینی یا موقعی که قدرت جسمانی او روبه‌زوال است وظیفه‌ای مقدس می‌شود تا این قدرت الهی بتواند در کالبدی جوان‌تر و نیرومندتر مجسم شود. ۱۲۲
در تایید استخری باید گفت که مراسم عجیب طناب انداختن پادشاه آینده در مورد ملت دیگری و در گذشته نه چندان دوری به نام کک- ترک ۱۲۳ هم آمده است. زکی ولیدی از قول سن‌ژولین ۱۲۴ مردم‌شناس فرانسوی در سال‌های ۱۸۶۴ می‌نویسد:

«وقتی يك رئیس جدید انتخاب شد افسران و خدمتکارانش ... سوار بر اسبش می‌کنند و با نوار ابریشمی گل‌ویش را بدون این‌که کاملاً خفه شود می‌فشارند بعد نوار را سست می‌کنند و با اصرار از او می‌پرسند: برای چند سال تومی‌توانی خان ما باشی؟ پادشاه در حالت عدم تعادل قادر به گفتن عددی نیست آن وقت زیر دستانش روی قدرت کلماتی که او توانسته ادا کند تصمیم می‌گیرند که

۱۲۰: ابن‌فضلان، ص ۱۱۴.

۱۲۱: استخری، المسالك والممالك، ص ۱۸۵.

۱۲۲: فریزر Frazer کتابی در این مورد به نام کشتار پادشاهان خزر نوشته است.

The Killing of the Khazar Rings (Folklor. XXVIII 1917).

123: Kok-Turks.

124: St Julian.

سلطنت او کوتاه یا طولانی خواهد بود.» (۴۰)

ما نمی‌دانیم آیا خزرها مراسم شاه‌کشی ۱۲۵ را (اگر وجود داشته) پس‌از پذیرفتن دین یهود متروک گذاشتند یا نه. در صورت اول نویسندگان اسلامی گذشته و حال را مثل همیشه مخلوط کرده‌اند و گزارش‌های سیاحان قدیمی را به حساب مسافران گذارده‌اند. به هر صورت گذشته از این که خاقان در آخر کار قربانی می‌شده است یا نه نکته غیر قابل انکار این است که به او نقش الهی واگذار شده بود: ماقبلا دیدیم که او را می‌پرستیدند ولی عملاً او را تا روزی که باتشریفات به خاک سپارندش در تنهایی و جدا از مردم نگه می‌داشتند. کارهای دولت از جمله رهبری ارتش توسط بیک (که بعضی اوقات «خاقان بیک» خوانده می‌شد و قدرت واقعی را در دست داشت) انجام می‌گرفت. در این مورد منابع اسلامی و مورخان جدید توافق دارند و این مورخان معمولاً نظام خزری حکومت را به عنوان حکومت دوشاهی معرفی می‌کنند که خاقان نماینده قدرت الهی و بیک نماینده قدرت دنیوی است.

نظام دوشاهی خزرها را کاملاً به اشتباه با نظام دوشاهی اسپارت و به طور سطحی با نظام مشابه قدرت دوگانه قبایل مختلف ترك مقایسه کرده‌اند. ولی دو پادشاه اسپارت و ارثان دو خانواده برجسته، قدرتی مساوی داشتند و در مورد دوگانگی قدرت ترد قبایل چادر نشین ۱۲۶ هیچ دلیلی دال بر جدایی اساسی وظیفه آن‌طوری که ترد خزرها بوده وجود ندارد. بیک مقایسه با ارزش‌تر، نظام دولتی در ژاپن قرون وسطی تا ۱۸۶۷ می‌باشد که قدرت دنیایی در دست شوگون بود و میکادو هم از دور به عنوان شخصیت الهی پرستیده می‌شد.

کاسل (۴۱) مقایسه جالبی را بین نظام خزری دولت و بازی شطرنج عنوان می‌کند که سیستم دو پادشاهی روی صفحه شطرنج توسط شاه (خاقان) و وزیر (بیک) نموده می‌شوند. شاه در تنهایی و توسط خدمتکاران حفاظت می‌شود و قدرت بسیار کمی دارد و فقط می‌تواند هر دفعه قدم کوچکی بردارد. به عکس وزیر پر قدرت‌ترین مهره است و صفحه در احاطه اوست. ولی وزیر ممکن است از بین

۱۲۵: مراسم شاه‌کشی باید در ایران کهن وجود می‌داشته و مراسم میرنوروزی که تا زمان صفویه رایج بود باقی مانده‌ای از این رسم کهن بوده است. حافظ نیز اشاره‌ای به این رسم می‌کند:

سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون‌آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی. مترجم.

۱۲۶: به نظر الفولدی Alfo'Idi دوره‌بر فرمانده در جناح قبایل horde بودند (دونلوپ، ص ۱۵۹، یادداشت ۱۲۳).

برود و بازی ادامه یابد، در صورتی که سقوط شاه آخرین فاجعه است و فوراً بازی را به آخر می‌رساند.

به این ترتیب نظام دودشاهی نمودار صریح فرقی است که در تفکر خزرها بین الهی و دنیایی وجود داشته است. صفت الهی خاقان به خوبی در نوشته ابن حوقل نمایان است: ۱۲۷

«اما خاقان به خاندان معروفی اختصاص دارد و خاقان را در سرزمین خزر امرونهی نیست و تنها مورد احترام قرار می‌گیرد و همه حتی فرمانروا هنگام ورود در برابرش به خاک افتند و کسی جز هنگام حاجت نزد او نمی‌رود و آن‌گاه که کسی پیش او رود در برابر او به خاک افتاده سجده می‌کند و سپس برمی‌خیزد و پس از آن که اجازه نشستن داده شد می‌نشیند؛ و چون حادثه‌ای بزرگ یا جنگی پیش آید خاقان را نهانی بیرون می‌برند و کسی از ترکان یا کافران که در مجاورت او هستند او را نمی‌بیند تا برمی‌گردد و با او به سبب بزرگداشت جنگ نمی‌کنند؛ و چون خاقان بمیرد پس از دفن او هر کس به قبرش بگذرد باید پیاده شود و سجده کند و تا هنگامی که از قبرش دور نشده است سوار نشود. و نیز مردم آن‌جا در اطاعت پادشاه چنان‌اند که گاهی اتفاق می‌افتد که شخصی محترم و بزرگ و صاحب منزلت واجب القتل می‌شود (و پادشاه نمی‌خواهد وی آشکارا کشته شود) به او فرمان می‌دهد که خود را بکشد، وی به خانه می‌رود و خود را می‌کشد. پیش از این گفتیم که خاقان بودن اختصاصی به خاندان و گروه معروفی دارد و از آنان تجاوز نمی‌کند و اینان برخی توانگر و برخی فقیر و بی‌چیزاند و اگر از این فقیران یکی به خاقانی برسد بی‌آن‌که به وضع او توجه کنند او را خاقان می‌دانند چنان‌که راوی موثق بهمن نقل می‌کرد که وی جوانی را دید که در بازاران می‌فروخت و می‌گفتند در صورت مرگ خاقان کسی جز او شایسته مقام خاقانی نیست، و این جوان مسلمان بود حال آن‌که خاقان یهودی انتخاب می‌شود.

خاقان را تختی است که در بالای آن قبه‌ای زرین است و به خود وی اختصاص دارد و آن‌گاه که از شهر بیرون رود برای وی نصب

۱۲۷: ابن حوقل. سیاح و جغرافی‌دان عرب است که کتاب الممالك والممالك یا کتاب صورة الارض را در ۹۷۷ میلادی نوشته. قسمتی که در این‌جا آورده شده تقریباً رونویسی است از آنچه استخری چهل سال قبل از او نوشته بود ولی ابهام آن کم‌تر است.

می‌کنند و در هنگام جنگ یا پیش‌آمد ناگهانی خرگاه‌های خاقان بالاتر از خرگاه‌های حکمران برقرار می‌شود و مسکن وی در شهر نیز بالاتر از مسکن حکمران است و او را وظیفه (مقرری) و قوانینی است که از درآمد همه مردم بدو می‌رسد.» ۱۲۸ (۴۲)

قسمت مربوط به جوانان فروش یا با هر شکل دیگر در بازار بیش‌تر به افسانه‌های هارون الرشید می‌ماند. چون اگر او وارث تخت طلایی بود که مخصوص یهودیان است چرا او را در محیطی فقیرانه و اسلامی بزرگ می‌کردند؟ اگر بخواهیم چیزی از این داستان بیرون بیاوریم باید بگوئیم که خاقان به علت قدرت استعدادهايش انتخاب می‌شده است ولی انتخاب فقط در میان ثراد امپراتور و یا در خانواده‌های اشرافی انجام می‌گرفته که در حقیقت این نظریه آرتامونوف و زکی ولیدی است.

آرتامونوف عقیده دارد که خزرها و دیگر ملل ترك توسط اخلاف سلسله تركوت ۱۲۹ که قبلاً بر امپراتوری «ترکان غرب» حکومت می‌کردند (بالاتر در بخش ۳) اداره می‌شدند. زکی ولیدی می‌گوید، که ثراد امپراتوری و یا خانواده های اشرافی که خاقان باید از میان آنها انتخاب شود، با سلسله قدیمی آسنا ۱۳۰ منسوب هستند که بنا بر منابع چینی يك نوع اشراف بیابانی بودند و حکمرانان ترك و مغول خود را از اخلاف آنها می‌دانستند. این نظریه تقریباً محتمل است و تضاد بین داستان فوق‌الذکر: در باره جوان اشرافی بی‌پول و شکوه و جلال تخت طلایی را از بین می‌برد. ما در این‌جا شاهد دوست هستیم که شبیه تداخل دو موج نوری روی يك پرده است: از يك طرف زهد و زندگی سخت يك قبیله صحرا گرد و از طرف دیگر تجمل دربار پادشاهی که به علت تجارت و صنعت غنی شده سعی می‌کند که از رقیبان بغداد و قسطنطنیه اش پیشی گیرد. در حقیقت تمام ایمانی که صاحبان این دو دربار پر جلال ارائه می‌کردند از پیغمبران زاهد صحرا در گذشته سرچشمه می‌گرفت.

تمام این مطالب علت جدایی شگفت‌انگیز قدرت الهی و دنیایی را که در آن زمان و منطقه منحصر به فرد بود روشن نمی‌کند. آن‌طوری که باری می‌نویسد (۴۳): «ما اطلاع نداریم چه موقعی قدرت فعال خاقان تبدیل به يك الوهیت بی‌مصرف گردید و چرا او را به مرتبه‌ای شبیه به امپراطور ژاپن بالا بردند به‌طوری که وجودش، و نه قدرتش، برای پیشرفت کشور

حیاتی تشخیص داده شود».

یکی از فرضیه‌های آرتامونوف ممکن است جوابگوی این سؤال باشد. او می‌گوید که قبول دین یهود به‌عنوان دین رسمی نتیجه يك کودتا بود و در همان زمان خاقان که از اخلاف سلسله‌های قدیمی کافر بود و سرسپردگی‌اش به قوانین یهودی قابل اعتماد نبود به‌صورت کسی که فقط نقش تشریفاتی دارد درآورده شد این هم فرضیه‌ای است که بهتر از فرضیه‌های دیگر و متکی به دلایل محکمی نیست. ولی احتمال دارد که این دو واقعه یعنی قبول دین یهود و برقراری نظام دودشاهی به‌ترتیبی به هم مربوط باشند. ۱۳۱

۱۳۱: قبل از نودینی خاقان هنوز نقشی فعال داشت مثل معامله کردن او با کنستانتین. چیزی که مزید بر سایر اشکالات می‌شود این است که منابع عرب بعضی اوقات صحبت از خاقان می‌کنند در صورتی که پیداست مقصودشان بيك است (چون منظور ازلفت خاقان درمیان اغلب قبایل حکمران است).

فصل دوم

نودینی

باری می‌نویسد:

«دین عبرانیان اثر عمیقی بر اسلام داشته است و اساسی برای دین مسیح بوده و کسانی هم گه‌گاه به‌این دین گرویده‌اند ولی پذیرش دین خالص یهوه از طرف خزرها واقعه‌ای منحصر به‌فرد در تاریخ است.» (۱)

علت این واقعه چه بوده است؟ مشکل است ما بتوانیم خودمان را به‌جای شاهزاده زره‌پوشیده خزر بگذاریم. ولی اگر بحث را با زبان قدرت و سیاست که همیشه تابع قوانین ثابتی هستند دنبال کنیم قرینه‌های قابل توجهی به‌دست خواهیم آورد.

در ابتدای قرن هشتم دنیا بین دو قطب ابر قدرت مسیحی و مسلمان تقسیم شده بود. ایده‌ئولوژی آن‌ها به‌خدمت سیاستی درآمده بود که با روش‌های کلاسیک تبلیغات و تحریکات و تصرفات نظامی اعمال می‌شد. امپراطوری خزران نیروی سومی را تشکیل می‌داد و نشان داده بود که در مقام دشمن و یا در مقام دوست معادل هریک از این دو قدرت است. ولی این امپراطوری در صورت قبول مسیحیت یا اسلام نمی‌توانست استقلال خود را حفظ کند، چون با انتخاب یکی از این دو به‌طور طبیعی زیر نفوذ امپراطوری روم یا خلافت بغداد می‌رفت.

این دو دربار از هیچ نوع کوششی برای قبولاندن مسیحیت و اسلام به خزرها فروگذار نکردند ولی تنها چیزی که به‌دست آوردند رد و بدل کردن مقداری تعارفات سیاسی و چند وصلت درباری و جابه‌جا شدن معاهدات نظامی بر اساس منافع هریک از طرفین بود. پادشاهی خزران با اطمینانی که به‌نیروی نظامی

و پشتیبانی سرزمین‌های قبایل زیر نفوذ خود داشت مصمم بود که موقعیت نیروی سوم خود و رهبری ملل غیر متعهد استپ‌ها را حفظ کند.

در همان زمان تماس‌های تردید آن‌ها با بیزانس و خلافت به آن‌ها فهمانده بود که شامانیسم ابتدایی آن‌ها در مقایسه با دین‌های بزرگ توحیدی وحشیانه و قدیمی است و به فرمانروایان خزر آن قدرت و نفوذ معنوی و دنیایی را نمی‌داد که خلیفه و امپراتور، رهبران دوقدرت مذهبی دنیا، داشتند. ولی قبول هر کدام از این دودین به معنی قبول اطاعت و نفی استقلالشان بود و درست مخالف هدف مورد نظر آن‌ها. چه چیزی می‌توانست منطقی‌تر از قبول يك دین سوم باشد که در مقابل دودین دیگر تعهدی نداشته باشد و در ضمن پایه و اساس آن‌ها نیز باشد؟ علت این که این تصمیم ظاهراً منطقی به نظر می‌رسد این است که ما در روشنی کاذبی که با گذشت زمان ایجاد می‌شود به آن نگاه می‌کنیم ولی در حقیقت گرویدن به دین یهود عملی ناشی از نبوغ بوده است. اگرچه منابع عربی و عبری در جزئیات داستان با هم اختلاف دارند ولی هر دو به استدلال فوق‌الذکر اشاره می‌کنند. يك بار دیگر نظر «بری» را می‌آوریم:

«تردید نیست که علل سیاسی باعث گرویدن فرمانروای خزران به دین یهود شد. زیرا قبول اسلام او را از نظر روحانی تابع خلفا می‌کرد که سعی کرده بودند دینشان را به خزرها تحمیل کنند. در مسیحیت نیز این خطر وجود داشت که او به صورت يك روحانی زیر نفوذ امپراتور روم درآید. یهودیت دین آبرومند و صاحب کتابی بود که مسیحیان و مسلمانان به آن احترام می‌گذاشتند و این دین او را در سطحی بالاتر از وحشی‌های کافر قرار می‌داد و مانع دخالت‌های خلیفه و امپراتور می‌شد. ولی او رسم ختنه کردن و انعطاف‌ناپذیری دین یهود را نپذیرفت و اجازه داد که توده مردم در کفر و بت‌پرستی خودشان باشند». (۲)

با وجودی که نو دینی دربار خزر بدون شك به علل سیاسی بود، تصور این که آن‌ها يك شبه و کور کورانه دینی را که اصولش را نمی‌شناختند قبول کرده باشند خطا است. خزرها با دین یهود و مراسم اقالا از يك قرن پیش آشنا بودند، زیرا به علت تضییقات مذهبی تعدادی از یهودیان بیزانس و تعداد کم‌تری از آسیای صغیر که توسط اعراب اشغال شده بود به خزران پناه می‌آوردند. ما می‌دانیم که خزران در میان وحشی‌های شمال، کشور نسبتاً متمدنی بود که نسبت به هیچ کدام از ادیان متعهد نبود و طبیعتاً پناهگاهی برای مهاجرت یهودیان بیزانس که برای قبول مسیحیت زیر فشار بودند به شمار می‌رفت. تضییقات مذهبی توسط

یوستینیان (۵۶۵-۵۲۷) شروع شد و به صورت موزیانه‌ای زیر حکومت‌های هرقل در قرن هفتم و ثئودوسیوس در قرن هشتم و بازیل و لئوی چهارم در قرن نهم و رومانوس در قرن دهم ادامه داشت. مثلاً لئوی سوم که در دودمه اول بعد از یهودی شدن خزرها حکومت می‌کرد با صدور دستوری ناگهانی سعی کرد که برخلاف رسم (یعنی مدارا نسبت به وجود یهودیان) کلیه رعایای یهودی را مسیحی کند (۳). اگرچه در عمل این دستور بی‌اثر ماند ولی نتیجه‌اش فرار تعداد زیادی از یهودیان از بیزانس بود به قول مسعودی:

«در این شهر مردمانی از مسلمان و نصاری و یهود و پیرو جاهلیت بسیار است. شاه و اطرافیان وی و قوم خزرا برکیش یهودند که شاه خزرا به دوران هارون الرشید یهودی شد^۱ و مردم بسیار از یهودیان از دیگر شهرهای اسلام و هم از دیار روم بدو پیوسته‌اند زیرا پادشاه روم که اکنون یعنی به سال ۳۳۲ هجری ارمنوس است همه یهودیان مملکت خود را به اجبار به دین مسیح کشانید در این کتاب کیفیت اخبارشاهان روم و اخبار این پادشاه را و کسانی که در این تاریخ درشاهی او سهیم هستند خواهیم آورد - بدین جهت بسیار کس از یهودیان از دیار روم به دیار پادشاه خزرا که مذکور افتاد فراری شدند»^۲

دو جمله آخر از قسمت نقل شده مربوط به دویست سال بعد از نودینی خزرها است و نشان می‌دهد که چه گونه امواج فشار و تضییقات به طور مداوم اعمال می‌شده است. ولی یهودیان هم همان قدر سماجت نشان می‌دادند. تعدادی شکنجه‌ها را تحمل می‌کردند و آن‌هایی که قدرت تحملشان کافی نبود بعداً دوباره به دین خودشان باز می‌گشتند. به قول یکی از راویان مسیحی درست (۴) «مثل بازگشت سگ‌ها به طرف استفراغ کرده خودشان». شرح يك نویسنده عبری (۵) در مورد روش مسیحی کردن اجباری جامعه اوریا^۴ در جنوب ایتالیا در زمان امپراطور بازیل نیز همین طور پر آب و رنگ است:

«چگونه آن‌ها را مجبور می‌کردند؟... هر کس از قبول اعتقادات

۱: احتمالاً قبیله حکمران خزرها ی سفید. به فصل یکم، بخش ۳ مراجعه شود.

۲: بین ۷۸۶ و ۸۵۹، ولی تصور می‌رود که مسعودی زمان هارون الرشید را به عنوان يك واقعه مهم تاریخی ذکر کرده است ولی تاریخ دقیق نودینی خزرها حدود سال ۷۴۵ میلادی بوده است.

۳: مروج الذهب، ص ۱۷۶.

4: Oria.

غلط آن‌ها سرباز می‌زد اورا در منگنه چوبی عصاره زیتون می گذاردند و مانند زیتون له‌اش می‌کردند».

يك منبع عبری دیگر (۶) در مورد تضيیقات زمان امپراطور رومانوس (پادشاه یونان که مسعودی آورده) می‌گوید:

«و سپس پادشاهی خواهد آمد که آن‌ها را تا نابودی در فشار نخواهد گذارد ولی آن‌ها را با مهربانی از کشور بیرون خواهد راند».

تنها راه‌نجاتی که تاریخ، چه قبل و چه بعد از نودینی، به کسانی که فرار کردند و یا مجبور به فرار شدند نشان می‌داد زندگی در خزران بود. قبل از آن‌جا برایشان نوعی پناهگاه بود و سپس به‌میهن آن‌ها تبدیل گردید. پناهندگان محصول فرهنگی برتر و بدون شك عامل مهم ایجاد این محیط آزاد و همگانی بودند که مورخان اسلامی را آن‌طور که قبلاً آوردیم تحت تأثیر قرار داده بود. نفوذ این‌ها و بی تردید کوشش تبلیغاتی‌شان^۵ در درجه اول در دربار و درمیان اشراف احساس گردید. آن‌ها در کوشش تبلیغاتی خود حتماً دلایل فقهی و روحانی را با تجزیه و تحلیل استادانه‌ای از امتیازاتی که خزرها با قبول يك دین بی‌طرف به‌دست خواهند آورد همراه کرده بودند.

تبعید شدگان همچنین با خودشان هنر و صنعت برتر بیزانس را وارد کشاورزی و کسب کردند و الفبای عبری را نیز رایج نمودند. ما نمی‌دانیم قبلاً خزرها از چه نوع الفبایی استفاده می‌کردند ولی الفهرست ابن‌نديم (۷) که نوعی کتابشناسی عمومی است و در حدود سال ۹۷۸م. نوشته شده اطلاع می‌دهد که در آن تاریخ خزرها از الفبای عبری هم برای سخنرانی‌های مجالس درس (همانند استفاده از زبان لاتین قرون وسطی در غرب) و هم به‌عنوان وسیله نوشتن زبان‌های مختلفی که در خزران رایج بود استفاده می‌کردند. ظاهراً خط عبری از خزران به کشورهای همسایه اشاعه پیدا کرده است. مثلاً کلسون^۶ گزارش می‌دهد که نوشته‌هایی در يك زبان غیر سامی (یا احتمالاً دوزبان مختلف غیر سامی) با الفبای عبری روی دوسنگ قبر در فانا گوریا^۷ و پارتنیت^۸ در کریمه پیدا شده که هنوز

۵: زمانی بود که تبلیغ غیر مؤمنان به‌زور یا اقناع بسیار رایج بود. دلیل این‌که یهودیان نیز همین‌طور عمل می‌کردند این است که در زمان یوستینیان قانونی وضع شد که مجازات سختی برای تبلیغ مسیحیان به‌یهود دیگری تعیین می‌کرد و برای یهودیانی که نسبت به نودینان مسیحی اعمال خشونت می‌کردند حکم اعدام با آتش را تعیین کرده بودند.

(Sharf, P25).

6: Chwolson.

7: Phanagoria.

8: Parthenit.

خوانده نشده است^۹(۸) (کریمه همان‌طور که دیدیم به‌طور متناوب زیر سلطه خزرها بود ولی ضمناً یک جامعه قدیمی یهودی هم داشت و این نوشته‌ها ممکن است مربوط به‌قبل از نو دینی خزرها باشد). چند حرف عبری (شین و تزادی) نیز به‌الفبای سیریلیک^{۱۰} (۹) راه یافتند و به‌علاوه تعداد زیادی سکه‌های لهستانی مربوط به‌قرن دوازدهم یا سیزدهم پیدا شده که نوشته‌های لهستانی با حروف عبری و لاتین در کنار هم روی آن‌ها ضرب شده (مانند لژک کرول پولسکی- لژک پادشاه لهستان). پولیاک چنین تعبیر می‌کند:

«این سکه‌ها دلیل قاطعی هستند براین که الفبای عبری از طریق خزران به‌کشورهای اسلاو همسایه اشاعه پیدا کرده است. استفاده از این سکه‌ها هیچ ارتباطی با مسائل دینی ندارد. آن‌ها را این‌طور ضرب می‌کردند چون ملت لهستان پیش‌تر با این خط آشنایی داشتند تا با خط رومی، بدون این‌که آن را مخصوص یهودیان بدانند».(۱۰)

به‌این ترتیب با وجودی که پذیرش دین یهود از روی مصلحت‌اندیشی و به عنوان یک عمل زیرکانه سیاسی طراحی شده بود، به‌دنبال خود یک توسعه فرهنگی را آورد که بانیان این نو دینی به‌هیچ‌وجه پیش‌بینی نکرده بودند و قبول الفبای عبری ابتدای آن بود. سیصد سال بعد، افول دولت خزر با تجدید حیات صهیونیسم شروع شد و مسیح نمایانی مثل شاه داوود^{۱۱} ظهور کردند که جهادهای دون‌کیشوت مابانه‌ای را برای تصرف بیت‌المقدس تبلیغ می‌کردند.^{۱۲} اسلام آوردن اجباری خاقان پس از شکست از اعراب در سال ۷۳۷م. تشریفاتی بیش نبود و بدون گذاردن اثری بر مردم فوراً از بین رفت در صورتی که پذیرش داوطلبانه دین یهود اثر عمیق و دیرپایی باقی گذارد.

۲.

شرایط گرویدن به‌دین یهود از روی افسانه‌ها روشن نیست ولی گزارش

- ۹: این نوشته‌ها مطلقاً غیر از نوشته‌های ساختگی فیرکویچ Firkovitch می‌باشند که مورخان خوب می‌شناسند. (به‌ضمیمه ۳ رجوع شود)
 ۱۰: Cyrillic الفبای اسلاو.
 ۱۱: David El-Roi، قهرمان کتابی از دیسرائلی.
 ۱۲: به‌فصل چهارم بخش ۲ رجوع شود.

های عربی و عبری خطوط اساسی مشترکی دارند. گزارش مسعودی از حکومت یهودی مذهب خزران که قبلاً آورده شد با اشاره به نوشته‌های قدیمی‌تر خودش خاتمه می‌یابد که گویا شرایط نودینی را شرح داده است. این نوشته قدیمی مسعودی مفقود شده ولی دو گزارش براساس این نوشته وجود دارد. اولی توسط دمشقی (نوشته شده در سال ۱۳۲۷ م.) یادآوری می‌کند که در زمان هارون الرشید امپراطور بیزانس یهودیان را مجبور به مهاجرت کرد و این مهاجران به خزران آمدند و در آنجا «مردمی دیدند با هوش ولی بی‌فرهنگ و دین خودشان را به آن‌ها ارائه کردند.» (۱۱) دومی که مشروح‌تر است گزارشی است که در کتاب البکری به نام المسالك والممالك آمده است:

«دلیل گرویدن شاه خزرها به دین یهود بدین شرح است. او اول دین مسیح را قبول کرد^{۱۲} ولی چون بی‌اساس بودن آن را دریافت از یکی از امرای عالی‌رتبه‌اش در مورد این مطلب که او را بسیار نگران می‌کرد نظر خواست و او چنین گفت: صاحبان کتاب‌های مقدس سه گروهند، از آن‌ها بخواه که هر يك اصول دین خود را بیان کنند و پیرو آن دین شوکه برحق است. و او به دنبال يك کشیش مسیحی فرستاد. ولی در نزد پادشاه يك یهودی ماهر در بحث وجدل حضور داشت و در شروع بحث از کشیش پرسید: «در مورد موسی پسر عمران و تورات که به او نازل شد چه گویی؟» و کشیش گفت: «موسی پیغمبر است و تورات حقیقت را می‌گوید» آن وقت مرد یهودی به پادشاه گفت: «هم‌اکنون او حقیقت دین مرا پذیرفت اکنون از او اصول عقاید خودش را بخواه» و پادشاه از او سؤال کرد و او گفت «من می‌گویم که عیسی مسیح پسر مریم است و او «کلمه» است و او به نام خدا اسرار را عیان ساخت» آن وقت مرد یهودی به پادشاه خزرها گفت: «این مرد اصولی را ارائه می‌کند که من نمی‌شناسم در صورتی که او پیشنهاد مرا قبول دارد» و کشیش قادر به جوابگویی نبود. بعد پادشاه خواست که مسلمانی را نزد او بفرستند و آن‌ها دانشمند زیرکی که در بحث استاد بود نزدش فرستادند. ولی یهودی کسی را اجیر کرد و دانشمند را در راه

۱۳: هیچ يك از منابعی که من می‌شناسم این شرح را نیاورده‌اند. ممکن است این تغییر شکلی از واقعه اسلام آوردن کوتاه مدت خاقان قبل از یهودی شدن باشد تا بهتر مورد پسند خواننده مسلمان قرار گیرد. (مؤلف)

مسموم ساخت و موفق شد ایمان پادشاه را به دست آورد و دین یهود را به او بقبولاند. (۱۲)

مورخ مسلمان مسلماً استعداد شیرین کردن حقیقت تلخ را داشته است. زیرا اگر دانشمند مسلمان هم توفیق می‌یافت به بحث بنشیند مثل کشیش گرفتار همان تله می‌شد. چون هردو برحق بودن تورات را قبول می‌کردند و هردو پیروان انجیل یا قرآن بایک رأی درمقابل دو رأی بازنده بودند. و استقبال پادشاه از این استدلال معرف این است که اوفقط در فکر قبول کردن دینی است که مورد قبول همه باشد یعنی يك نوع وجه مشترك و نمی‌خواهد خود را گرفتار مسائلی که دورتر از آن می‌روند بکند و باز این همان اصل غیر متعهد بوده است که در مورد دین اعمال شده است.

به گفته باری (۱۳) داستان این نتیجه را می‌دهد که نفوذ یهودیت در دربار خزر حتی قبل از نودینی زیاد بوده است زیرا کشیش و فقیه مسلمان را باید دعوت به آمدن بکنند در صورتی که یهودی نزد پادشاه نشسته بود.

۴

اکنون از مسعودی که منبع اصلی عربی درباره نودینی خزرها است بگذریم و به منبع اصلی یهودی که به نام «مراسلات خزری» معروف است بپردازیم: این مراسلات مجموعه نامه‌هایی است به عبری که بین حسدای ابن شپروط ۱۲ رئیس وزرای خلیفه کوردوبا (قرطبه) و یوسف پادشاه خزران یا بهتر بگوییم بین منشی‌های این دو رد و بدل شده است. اصیل بودن این مراسلات مورد اعتراض و بحث بود ولی اکنون با در نظر گرفتن اشتباهات رونوشت نویسان مورد قبول همه است.^{۱۵}

تبادل این نامه‌ها ظاهراً بعد از سال ۹۵۴ م. و قبل از ۹۶۱ میلادی اتفاق افتاده که تقریباً همزمان بانوشته‌های مسعودی است. برای درک اهمیت این نامه‌ها باید چند کلمه‌ای در مورد شخصیت حسدای ابن شپروط که شاید درخشان‌ترین شخصیت دوران طلایی (۹۵۵ م. - ۱۲۵۵ م.) یهودیان اسپانیا باشد گفته شود. در سال ۹۳۹ عبدالرحمان سوم از سلسله اموی موفق گردید تصرفات مغربیان (اعراب اسپانیا) را در جنوب و مرکز شبه جزیره اسپانیا متحد و به زیر سلطه

14: Hardai iden Shaprut.

۱۵: خلاصه‌ای از اعتراضات درضمیمه ۳ آمده است.

خود درآورد و خلافت غربی را تشکیل دهد. پایتخت آن در کوردوبا (قرطبه) موجب افتخار اسپانیای عربی و کانون فرهنگ اروپایی گردید که کتابخانه‌ای با چهارصد هزار کتاب فهرست شده داشت.

حسدای در سال ۹۱۵ در کوردوبا در یک خانواده متشخص یهودی به دنیا آمد. اول به عنوان یک طبیب به علت چند معالجه درخشان مورد توجه خلیفه قرار گرفت و عبدالرحمان به او لقب طبیب دربار داد و کاردانی او آن چنان مورد اطمینان قرار گرفت که به او مأموریت اصلاح مالیه دولتی را دادند و سپس او را به صورت وزیر امور خارجه و حلال مشکلات در روابط جدید و پیچیده خلافت با بیزانس و اتو امپراتور ژرمنی و باکستیل و ناوار و آراگون و سایر پادشاهان مسیحی شمال اسپانیا به کار گماشتند. حسدای واقعاً مرد همه کاره قرون قبل از رنسانس بود که با وجود کارهای دولتی وقت این را پیدا می کرد که کتابهای طبی را به عربی ترجمه کند و به نامه نگاری با خاخام های دانشمند بغداد پردازد و به عنوان حامی شعر و دستور زبان عبری کار کند.

او یهودی معتقد و مرد روشنگری بود که از روابط سیاسی اش برای جمع آوری اطلاعات در مورد جوامع یهودی پراکنده در جهان استفاده می کرد و تا حدود امکان به نفع آنها وارد عمل می شد. او مخصوصاً در مورد تضییقاتی که نسبت به یهودیان در زمان رومانوس اعمال می شد (بخش یک قبل) بسیار نگران بود. خوشبختانه علت این که بیزانس نگران بی طرفی کوردوبا در زمان لشکرکشی علیه مسلمانان شرق بود، حسدای نفوذ قابل توجهی در دربار بیزانس داشت و او که مذاکرات را در این مورد هدایت می کرد از موقعیت استفاده کرد و به نفع یهودیان بیزانس و ظاهراً با موفقیت دخالت کرد (۱۴).

حسدای بنا بر روایت خودش برای اولین بار توسط تاجری ایرانی خراسانی از وجود کشور مستقل و پادشاهی یهودی باخبر شد ولی نسبت به حقیقت داستان تردید داشت. سپس از اعضای سفارت بیزانس در کوردوبا در این مورد تحقیق کرد و آنها ضمن تأیید گفته های تاجر ایرانی اطلاعات زیادی از جمله نام یوسف پادشاه آن زمان خزران را به او دادند. حسدای فوراً تصمیم به ارسال نامه ای به پادشاه یوسف گرفت.

نامه (که بعداً به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت) حاوی سئوالاتی است درباره دولت خزران، مردمش، روش حکومت، نیروهای مسلح و غیره و ضمناً از یوسف می پرسد که متعلق به کدام یک از دوازده قبیله است. این سئوال می رساند که حسدای گمان می کرده که یهودیان خزری هم مثل یهودیان اسپانیا از فلسطین مهاجرت کرده اند و شاید یکی از قبایل مفقود شده باشند. یوسف که

از اخلاف یهودی نبود طبیعتاً عضو هیچ کدام از این قبیله‌ها نبود و درجوابش همان طوری که خواهیم دید شجره نامه‌ای از نوع دیگر ارائه می‌دهد و بیش‌تر هم خود را صرف می‌کند که گزارشی مفصل - اگرچه افسانه‌ای - در مورد گرویدن آن‌ها به دین یهود که دویست سال پیش‌تر اتفاق افتاده بود، و شرایط آن به‌حسدای بدهد.

یوسف باستایش از اجدادش شروع می‌کند و می‌گوید «پادشاه بولان - آن کشورگشای بزرگ و هوشمند که جادوگران و بت‌پرستان را از سرزمین خود بیرون کرد». و در نتیجه فرشته‌ای به‌او ظاهر شد و او را دعوت به پرستش‌خدای یگانه و حقیقی کرد و به‌او قول داد که در عوض، اخلاف او را خواهد آمرزید و تعدادشان را زیاد خواهد کرد و دشمنانش را به‌او تسلیم خواهد نمود و پادشاهی او را تا آخر زمان حفظ خواهد کرد. البته این شرح از داستان میثاق موسوی در سفر پیدایش الهام گرفته است و نشان می‌دهد که خزرها هم خودشان را قومی برگزیده می‌دانستند که وحدت خودشان را با خدا به‌عمل آورده بودند اگرچه از تخمه ابراهیم نبودند. در این جا داستان یوسف ناگهان تغییر جهت می‌دهد. پادشاه بولان که حاضر به خدمت قادر متعال شده يك اشکال پیش می‌آورد:

«خداوند! تو راز دل مرا می‌دانی و تو قلوهای مرا کاویده‌ای تا بدانی به‌تو ایمان دارم ولی مردمی که من بر آن‌ها حکومت می‌کنم تفکر کافران را دارند و من نمی‌دانم آیا حرف مرا باور خواهند کرد یا نه. اگر به‌من نظر لطفی داری خاضعانه درخواست می‌کنم که به‌شاهزاده بزرگشان نیز ظاهر شوی و او را به خدمت من برانگیزی.»

خداوند درخواست او را اجابت کرد و در خواب به‌این شاهزاده ظاهر شد و صبح بعد شاهزاده نزد پادشاه آمد و او را از ماجرا باخبر کرد...

در تورات و گزارش‌های عربی چیزی در مورد جلب رضایت شاهزاده بزرگ گفته نشده و بدون شك این اشاره‌ای به‌نظام دوشاهی خزرها است و شاهزاده بزرگ ظاهراً همان بيك است. ولی غیرممکن نیست که مقصود از پادشاه بيك و شاهزاده بزرگ همان خاقان باشد. از طرف دیگر بنا بر منابع اسلامی و ارمنی رهبر لشکر خزر که ماوراء قفقاز را در سال ۷۳۱ م. اشغال کرد (یعنی چند سال قبل از تاریخ احتمالی نودینی) «بولخان» نامیده می‌شد. (۱۵)

نامه یوسف دنبال می‌کند که چه‌گونه فرشته يك بار دیگر به‌خواب پادشاه آمد و به او فرمان داد عبادتگاهی در خور خداوند بسازد زیرا: «آسمان و آسمان‌های روی آن گنجایش مرا ندارند.» پادشاه بولان با خجلت جواب

داد که صاحب آن قدر از زر وسیم نیست که برای انجام این کار لازم است، «به‌رحال این وظیفه و علاقه خود من است که این کار را به‌سرانجام برسانم» فرشته او را دلداری داد و گفت: تنها کاری که او باید بکند این است که لشگرش را از داریل گذرانده به‌اردبیل^{۱۶} در ارمنستان ببرد — در آن جا گنجی از زروسیم منتظر او است. این قسمت با حمله بولان یا بولخان قبل از نودینی و همچنین با منابع اسلامی که می‌گویند خزرها زمانی معادن زر وسیم را در قفقاز در اختیار داشتند، مطابقت دارد (۱۶).

بولان به‌گفته فرشته خود عمل نمود و با پیروزی و غنائم بازگشت و «محرابی ساخت مجهز به صندوق مقدس» [«سفینه میثاق»]^{۱۷} و شمعدان و سایر لوازم مقدس برای اجرای مراسم که تا امروز حفظ شده و در اختیار من [پادشاه یوسف] است.»

نامه یوسف که در نیمه دوم قرن دهم نوشته شده، یعنی بیش از دویست سال بعد از واقعه‌ای که می‌خواهد شرح دهد و واضحاً مخلوطی از حقیقت و افسانه است. شرحی که از ائانه نادر عبادتگاه و لوازم فقیرانه‌ای که در آن حفظ شده می‌دهد با گزارش‌هایی که در قسمت دیگر نامه از شکوفایی کشورش در آن عصر بیان می‌کند مغایرت دارد. زمان جدش بولان به‌نظر یوسف عهد دور دست باستانی است که پادشاه فقیر ولی پیروز حتی پول کافی برای ساختن یک عبادتگاه را نداشت (عبادتگاهی که با همه این حرف‌ها یک چادر بیش‌تر نبود). با وجود این تا این‌جا نامه یوسف فقط پیش درآمد واقعه نودینی است که بعداً شروع به‌شرح آن می‌کند. ظاهراً ترك بت‌پرستی از طرف بولان به نفع خداپرستی فقط پله اول بود که هنوز راه را برای انتخاب یکی از سه ایمان توحیدی باز می‌گذاشت. دست‌کم این چیزی است که بقیه نامه یوسف به آن منتج می‌شود:

«پس از لشگرکشی (اشغال ارمنستان) شهرت پادشاه بولان در همه کشورها پخش شد. پادشاه ایدوم (بیزانس) و پادشاه ایشمائیلم (مسلمانان) خبر یافتند و فرستادگانی با هدایای ارزنده و پول و فقیهان برای دعوت او به‌ایمان خودشان فرستادند ولی پادشاه عاقل بود و در پی یک یهودی دانشمند وزیرك فرستاد و هر سه را در مورد عقایدشان به‌بحث واداشت.»

۱۶: باید منظور دین باشد که در مأخذ اسلامی «دبیل» خوانده شد و در اینجا به اشتباه اردبیل آمده است. مترجم
۱۷: در کتاب مقدس تابوت شهادت ترجمه شده است. م.

به این ترتیب يك مجموعه از اندیشمندان و يك میزگرد مذاکرات، مانند آن که مسعودی شرح داده است داریم باین فرق که فقیه مسلمان از قبل مسموم نشده است ولی شکل استدلالات تقریباً همان است. پس از مذاکرات طولانی و بی اهمیت پادشاه جلسه را برای سه روز تعطیل می کند که در این مدت بحث کنندگان در چادرهای خود نفس تازه کنند. آن وقت او به حیلۀ ای متوسل می شود و هر کدام از مباحثان را جداگانه می طلبد. از مسیحی می پرسد کدام يك از دو دین دیگر به حقیقت نزدیک تر است و او می گوید یهودیان. از مسلمان هم همین سؤال را می کند و او نیز همین جواب را می دهد و بار دیگر بی طرفی است که پیش می برد.

۴

این بود داستان نودینی، ولی چه چیز دیگری می توانیم از این «مراسلات خزری» بیرون بیاوریم؟

اول از نامه حسدای شروع کنیم: نامه باقصیده ای به عبری از نوع مورد پسند آن روز به نام پیوت ۱۸ ابیاتی پر از اشارات و معماها و اغلب «اکروستیک» ۱۹ آغاز می شود. قصیده، پیروزی ها و مهارت پادشاه یوسف را می ستاید و در ضمن حروف اول ابیات اسم کامل حسدای بار اسحق بار عذرا بار شپروط و بعد اسم مناحم بن شاروک را تشکیل می دهد. این مناحم شاعر معروف عبری و زبان شناس و دستوردان و منشی زیر حمایت حسدای بود. بدون شك به او دستور داده شده بود که نامه را با بهترین سبك مزین خودش بنویسد و او از این موقعیت استفاده کرده تا با آوردن نام خود در اکروستیک بعد از نام مخدومش خودش را جاویدان سازد. چندین اثر دیگر از مناحم بن شاروک باقی مانده است و شکی نیست که نامه حسدای نیز به دست مناحم نوشته شده ۲۰.

بعد از قصیده، شرح پرحرارتی از شکوفایی اسپانیای «مغربی» و شرایط خوش زندگی یهودیان زیر لوای خلیفه عبدالرحمن می آید:

«آن طوری که هرگز دیده نشده... و به این ترتیب بره های گم شده به دور هم جمع و بازوی زورگویان فلج و یوغ برداشته شد.

18: Piyut.

۱۹: ابیاتی است که حروف اول آن ها نام مدوح را تشکیل می دهند. مترجم.

۲۰: به ضمیمه ۳ مراجعه شود.

کشوری که ما در آن زندگی می‌کنیم به‌عبری سفاراد نامیده می‌شود، ولی ایشمائی‌لی‌ها که آن جا ساکن‌اند آن را الاندولس می‌نامند.» پس از آن حسدای شرح می‌دهد که چه‌گونه برای اولین بار از وجود کشور پادشاهی یهودی توسط تاجری خراسانی باخبر شد و جزئیات بیشتری که از فرستادگان بیزانس شنیده است و سپس گفته این فرستادگان را شرح می‌دهد «من از آن‌ها [فرستادگان] در این مورد پرسیدم و آن‌ها گفتند که حقیقت دارد و نام این کشور الخزر است. بین قسطنطنیه و این کشور از طریق دریا پانزده روز فاصله است^{۲۱} ولی از طریق زمین ملت‌های زیادی بین ما و آن‌ها وجود دارد. نام پادشاه حاکم یوسف است. کشتی‌هایی از سرزمین آن‌ها نزد ما می‌آیند و ماهی و پوست و انواع دیگر کالاها را می‌آورند. آن‌ها متحد ما و مورد احترام ما هستند و ما هدایا و سفیران برای یکدیگر می‌فرستیم. آن‌ها نیرومند هستند و دژی برای حفاظت مرزبانان و دسته‌هایی که گه‌گاه تاخت و تاز می‌کنند دارند.»^{۲۲}

حسدای این اطلاعات را در مورد خزران از آن جهت به‌خود پادشاه خزران می‌دهد که جواب مفصلی را موجب شود و این از نظر روانشناسی درست است چون مسلماً می‌دانسته که انتقاد از گفته‌های نادرست راحت‌تر از شرح مستقیم مطلب است.

بعداً حسدای کوشش‌های قبلی‌اش را برای برقرار کردن تماس با یوسف شرح می‌دهد. اول پیکی به‌نام اسحق بارناتان را مأمور کرده بود که به دربار خزر برود. ولی اسحق نتوانسته بود از قسطنطنیه دورتر برود زیرا در آن جا به‌طور مؤدبانه از ادامه مسافرتش جلوگیری کرده بودند. (طبیعتاً بارفتار دوجانبه امپراتوری نسبت به پادشاهی یهودی به‌نفع کنستانتین نبود که ارتباط بین خزران و خلافت کوردوبا را توسط وزیر یهودیشان تسهیل کند) به‌این ترتیب فرستاده حسدای بدون انجام دادن مأموریت به‌اسپانیا بازگشته بود. ولی به‌زودی موقعیت دیگری پیش‌آمده که رسیدن سفارتی از اروپای شرقی به کوردوبا بود. بین اعضا

۲۱: احتمالاً اشاره به‌راه خزران است که از قسطنطنیه واز طریق دریای سیاه و رودخانه دن به‌دروازه «دن-ولگا» می‌رفت و سپس از طریق ولگا به‌اتل می‌رسید (راه کوتاه‌تری از قسطنطنیه به‌ساحل شرقی دریای سیاه می‌رفت).

۲۲: مسلماً مقصود دژسارکل در کنار رود دن است. «آن‌ها مورد احترام ما هستند» نوشته کنستانتین در مورد مهرزین‌نامه‌های ارسالی به‌خاقان را به‌یاد می‌آورد. کنستانتین در زمان حضور هیئت سفارت در اسپانیا، امپراتور بود.

این سفارت دویهودی به نام مارسل و ماریوس بودند و حاضر شدند نامه حسدای را به پادشاه یوسف برسانند (بنابر پاسخ یوسف به حسدای نامه توسط شخص ثالثی به نام اسحق بن الیزر رسانده شده است).

حسدای پس از این که به تفصیل شرح می دهد که به چه علت مبادرت به نوشتن نامه نموده و چه کوشش هایی برای رساندن آن کرده است شروع به سئوال هایی می کند که معرف و لغ او است برای گرفتن اطلاعات بیشتر و همه جانبه ای درباره سرزمین خزران از موقعیت جغرافیایی تاراعیت مراسم سبت. لحن نتیجه گیری نامه بالحن مقدمه آن کاملاً متفاوت است:

«من برای دانستن این حقیقت شتاب دارم که آیا در روی زمین جایی وجود دارد که اسرائیل ستم زده بتواند بر خودش حکومت کند و زیر دست کسی نباشد. اگر من می دانستم چنین جایی وجود دارد، تردید نداشتم که تمام افتخارات را رها کنم، از مقام بلندم استعفا کنم، خانواده ام را ترك كنم و از میان کوه و دشت و آب و خاک بگذرم و به آن جایی که خداوند من، شاه (یهودی) حکومت می کند برسم... ضمناً من درخواست دارم به من اطلاع دهید آیا شما خبری از (تاریخ احتمالی) معجزه آخر (ظهور مسیح) دارید که ما سرگردان از کشوری به کشور دیگر، انتظار او را می کشیم و متفرق و تحقیر شده مجبوریم به آن هایی گوش بدهیم که می گویند: هرملتی سرزمین خودش را دارد و تنها شما هستید که حتی سایه يك کشور را هم در این دنیا ندارید.»

ابتدای نامه از زندگی خوش یهودیان اسپانیا تعریف می کند ولی پایان آن از تلخی تبعید و شور بازگشت به ارض موعود و امید به ظهور مسیح می نالد. ولی این دو حالت متضاد همیشه در دل یهودیان در طول تاریخشان می زیسته و هم این تضاد است که به نامه حسدای لحنی صادقانه می دهد. حال تاجه حدیپیشنهاد درآمدن به خدمت پادشاه خزران را باید جدی گرفت مسئله دیگری است که ما به آن نمی توانیم پاسخ بدهیم و شاید خود او هم نمی توانست.

پاسخ پادشاه یوسف مانند نامه حسدای سبک مزینی ندارد و بنا بر گفته کاسل جای تعجبی نیست: «دانش و فرهنگ در میان یهودیان و لگا چندان شایع نبود بلکه در کنار رودهای اسپانیا جای داشت». قسمت اساسی پاسخ مربوط به نودینی است که قبلاً آوردیم. بدون شك یوسف هم برای نگارش نامه از دبیری استفاده کرده است که احتمالاً از پناهندگان دانشمند بیزنطیه بوده. به هر صورت سبک پاسخ در مقایسه با سبک ظریف و موزون دولتمرد قرن دهم شبیه سبک خشک

اسفار عهد عتیق در کتاب مقدس است.

پاسخ باتعارفات شروع می‌شود و بعد محتوای نامه حسدای را تکرار می‌کند و به این افتخار می‌کند که وجود پادشاهی خزر نادرستی گفته کسانی را ثابت می‌کند که می‌گویند «لوی یهوه برای همیشه از دست یهودیان افتاده است و دیگر جایی برای پادشاهی آن‌ها بر روی زمین وجود ندارد». سپس چند نکته مبهم می‌آید: «پدران ما نامه‌های دوستانه به یکدیگر فرستاده‌اند که در بایگانی ما محفوظ است و پیران ما آن‌ها را به یاد دارند.»^{۲۲}

سپس یوسف شروع به شرح شجره نامه مردمش می‌کند ولی با وجودی که او یهودی متصبی است و به برافراشتن لوی یهوه افتخار می‌کند نمی‌تواند خود را از اخلاف سام بداند و این کار راهم نمی‌کند. اونسب خودشان را به پسر سوم نوح یافت یا دقیق‌تر به توجرمه نوه یافت و جد قبایل ترك می‌رساند و با جرئت می‌گوید:

«ما در اسناد خانوادگی پدرانمان یافتیم که توجرمه ده پسر داشت که نام بازماندگان آن‌ها به ترتیب عبارتند از: اویغور، دورسو، آوار، هون، بازیلی، تارنیاخ، خزر، زاغورا، بلغار، ساییر و ما پسران خزر که هفتمی باشد هستیم...»

شناسایی بعضی از این قبایل با اسم‌هایی که با حروف عبری نوشته شده مشکوک است ولی چندان اهمیت ندارد.

آن چیزی که مشخصه این شجره‌نامه است اختلاط داستان «سفر پیدایش» با سنت‌های قبیله‌ای ترك‌ها است.^{۲۳}

پس از شجره‌نامه، یوسف مختصراً به چند کشورگشایی اجدادش اشاره می‌کند که آن‌ها را تا رود دانوب هم می‌رساند و بعد به تفصیل داستان گرویدن بولان به دین یهود را می‌آورد:

«از آن روز به بعد خداوند به او نیرو داد و به او کمک کرد، او

^{۲۳}: ممکن است اشاره به سیاح یهودی به نام الداد حادانی باشد که افسانه‌های خارق‌العاده او در قرون وسطی بسیار خواننده می‌شد و در آن‌ها از خزران صحبت می‌کند و می‌گوید که ساکنان آن سه قبیله مفقود اسرائیل هستند و از بیست و هشت کشور خراج می‌گیرند. الداد حادانی حدود سال‌های ۸۸۰ از اسپانیا دیدن کرده و ممکن است که خزران را هم دیده باشد. حسدای چنان که می‌خواهد در این باره سؤالی طرح کرده باشد در نامه‌اش به یوسف مختصراً از او نام می‌برد.

^{۲۴}: این جا داستان انتساب خزرها به یاجوج و ماجوج روشن می‌شود چون بنا بر سفر پیدایش (دهم ۲-۳) ماجوج که از او بسیار به بدی نام برده‌اند عموی توجرمه است.

خودش و خدمتکارانش را بخته کرد و به دنبال حکیمان یهودی
فرستاد که قانون را به او درس بدهند و فرامین را برایش تشریح
کنند.»

در ادامه بازهم درباره پیروزی‌های نظامی و ملت‌های تسخیر شده و غیره
رجزخوانی می‌کند و بعد قسمت پرمعنی زیر می‌آید:

«بعد از این وقایع یکی از نوه‌های بولان پادشاه شد که عبادیا نام
داشت که مردی شجاع و مورد ستایش بود. او در مقررات تجدید
نظر کرد و قوانین را با سنت‌ها و رسوم تحکیم کرد. معبد‌ها و
مدرسه‌ها ساخت و عده زیادی از حکیمان اسرائیل را جمع کرده
و با گشاده دستی هدایایی از زر و سیم به آن‌ها داد و آن‌ها را به
تفسیر بیست و هشت کتاب (مقدس) و میشنا و تلموذ و همچنین
به تعیین ترتیبی که دعای لیتورژی^{۲۵} باید گفته شود گماشت.»

این مطلب معرف این است که تقریباً دو نسل بعد از بولان یک تجدید حیات
مذهبی یا تجدید نظری به وقوع پیوسته است (بنابر گفته آرتامونوف همراه بایک
کودتا) و به نظر می‌رسد که یهودی شدن خزرها در چند مرحله انجام شده باشد.
به یاد داریم که پادشاه بولان جادوگران و بت پرستان را قبل از این که فرشته
بر او ظاهر شود بیرون کرد و میثاقش را با خدای حقیقی، قبل از این که تصمیم
بگیرد این خدا یهودی، مسیحی یا مسلمان است، گذاشت. بسیار محتمل است که
گرویدن پادشاه بولان و پیروانش یک مرحله دیگر باشد و آن‌ها یک نوع
یهودیت ابتدایی و مختصر شده‌ای را قبول کرده باشند که فقط بر اساس عهد عتیق
و بدون در نظر گرفتن تلموذ و رسالات خاخام‌ها و مقررات منتج از آن بوده است.
از این نظر آن‌ها شبیه فرقه «قرائیم» هستند که فرقه‌ای اصل گرا است و در قرن
هشتم در ایران پیدا شدند و در میان یهودیان دنیا مخصوصاً در خزران کوچک
یعنی کریمه نفوذ کردند. دونلوپ و بعضی مؤلفان دیگر عقیده دارند که از زمان
بولان تا عبادیا (یعنی تقریباً بین ۷۴۵ م. و ۸۰۰ م.) یک نوع مذهب قرائتی
در کشور رایج بوده و یهودیت خاخامی و شریعتی فقط در جریان تجدید نظر
مذهبی عبادیا وارد گردید. این نکته حائز اهمیت است، چون ظاهراً مذهب
قرائتی تا اضمحلال خزران باقی ماند و دهکده‌های یهودیان قرائتی ترک زبان
بامنشاه خزری روشنی هنوز در دوران جدید وجود داشتند. (رجوع شود به

۲۵: صورتی از عبادت دسته جمعی است که در کلیسای کاتولیک رومی به نام قداس خوانده
می‌شود. مترجم.

فصل پنجم، بخش ۴) به این ترتیب یهودی شدن خزرها يك عمل تدریجی بود که بایک مانور سیاسی شروع شد و آهسته به عمق فکری آن‌ها رسوخ کرده و بالاخره در افول خزران امید به ظهور مسیح را پدید آورد. این وابستگی دینی بعد از اضمحلال دولت برجا ماند و همان طور که خواهیم دید در جوامع یهودیان خزری روسیه و لهستان ادامه یافت.

۶

پس از اشاره به تجدید نظر مذهبی عبادیا، یوسف فهرستی از وارثان او را ارائه می‌کند:

«پسرش حزقیا و پسر او مناسه و چانوکا برادر عبادیا و اسحق پسر او و مناسه پسر او و نوسی پسر او و مناحم پسر او و بنیامین پسر او و هارون پسر او و من یوسف که پسر هارون آمرزیده هستم و ما پسران پادشاهان هستیم و هیچ خارجی اجازه نداشت که بر تخت پدران ما بنشیند.»

سپس یوسف سعی می‌کند به سؤال حسدای درباره جغرافیای کشورش پاسخ گوید، ولی به نظر می‌رسد که در درباره شخص مناسبی را نداشته که هم‌تراز جغرافی‌دانان ماهر اسلامی باشد و اشارات مبهم او به کشورها و ملت‌های دیگر چیزی بر اطلاعاتی که توسط ابن حوقل و مسعودی و سایر منابع ایرانی و عرب به دست ما رسیده اضافه نمی‌کند. او ادعا می‌کند که از سی و هفت ملت خراج می‌گیرد که به نظر رقم بزرگی می‌آید. ولی دونلوپ تذکر می‌دهد که نه ملت از این ملت‌ها جزء قبایلی بودند که در خود خزران زندگی می‌کردند و بیست و هشت قبیله دیگر باروایت ابن فضلان درباره حرمی از بیست و پنج دختر از پادشاهان خراجگذار مطابقت می‌کند (و همچنین با فسانه‌های مشکوک الداد حادانی). به علاوه باید به خاطر داشته باشیم که تعداد زیادی از قبایل اسلاو در سواحل علیای دنیپر تا نزدیکی‌های مسکو به خزرها خراج می‌دادند.

به هر صورت در نامه یوسف اشاره‌ای به حرم شاهی نیست و فقط از يك ملکه و خواجگان و خدمتکارانش صحبت می‌کند که در یکی از سه قسمت اتل (پایتخت یوسف) زندگی می‌کنند:

«در دومی اسرائیلی‌ها و ایشمائیلی‌ها و ملت‌های دیگری که به زبان‌های دیگر سخن می‌گویند. در سومی که جزیره‌ای است من

و شاهزادگان و اشراف و همه خدمتکاران که متعلق بهمن هستند زندگی می‌کنیم... ۲۶ در تمام زمستان ما در شهر زندگی می‌کنیم و در ماه نisan (مارس - آوریل) بیرون می‌رویم و هرکسی برای کار در زمین و باغ خودش می‌رود. هر خانواده منطقه موروثی خودش را دارد که با شور و شوق به طرف آن می‌رود و آن جا هیچ صدای خارجی شنیده نمی‌شود و هیچ دشمنی دیده نمی‌شود... این سرزمین باران زیادی ندارد ولی رودخانه‌های بسیار با ماهی‌های فراوان و بزرگ و چشمه‌سارهای زیاد دارد. زمین معمولاً حاصلخیز است و کشتزارها و تاکستان‌ها و باغ‌ها و جالیزها که توسط رودخانه آبیاری می‌شوند غنی هستند و میوه‌های خوبی می‌دهند... و به کمک خدا من در صلح زندگی می‌کنم...»

قسمت بعدی به تاریخ ظهور مسیح اختصاص داده شده است:

«ما به حکیمان اورشلیم و بابل چشم دوخته‌ایم و با وجودی که دور از اورشلیم زندگی می‌کنیم شنیده‌ایم که به علت اشاعه گناهان محاسبات نادرست‌اند و ما چیزی نمی‌دانیم و تنها خدا می‌داند چه گونه حساب روزها را نگه دارد. ما به غیر از پیشگویی‌های دانیال پایه دیگری نداریم و امیدواریم که خدا نجات ما را تسریع کند...»

آخرین قسمت نامه یوسف پاسخی به، به اصطلاح پیشنهاد حسدای درباره ورود به خدمت پادشاه خزرها است:

«تو در نامه‌ات ذکر کردی که مایلی روی مرا ببینی. من هم بسیار مایلم روی دلنواز تو را زیارت کنم و شکوه و جلال حکمت و بزرگی تو را سیر کنم. امیدوارم که آرزوها به حقیقت خواهند پیوست و من این خوشبختی را خواهم داشت که تو را در آغوش بگیرم و روی عزیز و دوستانه و مطلوب تو را ببینم. تو برای من مثل پدر خواهی بود و من برای تو مثل یک پسر و مردم من لب‌های تو را خواهند بوسید و همه ما به میل تو و نصیحت‌های تو رفتار خواهیم کرد.»

در نامه یوسف قسمت دیگری درباره سیاست روز وجود دارد که روشن

۲۶: تقسیم اتل به سه قسمت همان طور که دیدیم قباله در بعضی منابع اسلامی ذکر شده است.

نیست:

«باكمك قادر متعال من مصب رودخانه (ولگا) را نگه می‌دارم
و به‌روس‌ها اجازه نخواهم داد که سرزمین اعراب را اشغال کنند...
با آن‌ها جنگ‌های سخت می‌کنم چون اگر به آن‌ها اجازه بدهم
آن‌ها سرزمین ایشماتیل و حتی بغداد را زیر و رو خواهند
کرد.»

یوسف در این‌جا خود را به‌عنوان مدافع خلافت بغداد علیه غارتگران‌روس
(به‌فصل سوم مراجعه شود) معرفی می‌کند. با در نظر گرفتن دشمنی که بین
خلفای اموی کوردوبا که حسدای خدمت آن‌ها را می‌کرد و خلفای عباسی بغداد
وجود داشت این گفتار ممکن است خارج از آداب‌دانی به‌نظر برسد. از طرف
دیگر تغییرات سیاست بیزانس نسبت به‌خزرها این مطلب را توجیه می‌کرده که
یوسف بخواهد بدون درنظر گرفتن اختلافات دو خلافت، در نقش مدافع اسلام
ظاهر شود. شاید اقلاً امیدوار بوده است که حسدای باتجربه سیاسی‌اش این
اشاره را درك کند.

ملاقات بین این دو نامه‌نویس، اگر هم جداً خواهان آن بودند، هرگز
انجام نگرفت و اگر نامه‌های دیگری نوشته شده به‌دست ما نرسیده است. ماحصل
مراسلات خزری ناچیز است و بر اطلاعاتی که از سایر منابع به‌دست آورده‌ایم
چندان چیزی اضافه نمی‌کند. جاذبه آن درمنظره عجیب و جسته‌گریخته‌ای
است که ترسیم می‌کند، مثل این است که دستگاه نمایش فیلم نامیزانی گوشه‌های
مجزایی از آن دوران را در مه‌غلیظی نشان دهد.

۷

در میان منابع دیگر عبری مدارکی به‌نام اسناد کمبریج وجود دارد. (علت
تسمیه این اسناد محل کنونی آن‌ها است که کتابخانه دانشگاه کمبریج باشد)
در آخر قرن گذشته این اسناد همراه مدارك پرارزش دیگری در جنیزه (انبار
کتاب‌های مندرس در کنیسه‌ها) قاهره توسط دانشمندی از کمبریج به‌نام سلیمان
شختر ۲۷ کشف شد. این مدارك که بسیار فرسوده است نامه‌ای (یا رونوشت
نامه‌ای) است شامل حدود يك‌صد سطر که آغاز و پایان آن از بین رفته و ممکن

نیست بدانیم آن را چه کسی به چه کسی نوشته است. در این نامه از یوسف به عنوان يك معاصر ذکر می‌رود و او را «خداوند من» خطاب می‌کند و خزران را «سرزمین ما» می‌نامد بنابراین باید قبول کنیم که نامه توسط يك یهودی خزر از دربار یوسف و در زمان یوسف نوشته شده است یعنی تقریباً همزمان با «مراسلات خزری». بعضی مراجع نظر می‌دهند که نامه به‌خسداى ابن شپروط نوشته شده و در قسطنطنیه به‌اسحق بارناتان فرستاده ناموفق خسداى داده شده و او آن را به‌کوردوبا آورده است (و از آنجا پس از اخراج یهودیان از اسپانیا به‌قاهره رسیده). به هر صورت نقد محتوای نامه نشان می‌دهد که تاریخ تحریر آن دیرتر از قرن یازدهم نیست و به‌احتمال زیاد در زمان حیات یوسف و در قرن دهم بوده است.

نامه حاوی شرح دیگری از نودینی است ولی اهمیت آن بیش‌تر از نظر سیاسی است. نویسنده صحبت از حمله آلان‌ها به‌خزران می‌کند که به‌تحریک بیزانس و در زمان سلطنت هارون پدر یوسف انجام گرفته است. هیچ منبع یونانی یا عرب اشاره به‌این لشگرکشی نمی‌کند ولی يك قسمت پرمعنی در کتاب «کشور داری امپراتوری» از کنستانتین پروفیروژنیتوس^{۲۸} وجود دارد که در سال‌های ۷۵۰ – ۷۴۷ نوشته شده و مطلب مذکور در نامه را تقریباً قابل قبول می‌سازد:

«در مورد خزران و این که چه‌گونه می‌شود جنگی را به‌آن‌جا کشانید، همان‌طور که غزا به‌علت نزدیک بودن به‌آن‌ها قادرند با آن‌ها جنگ کنند فرمانروای کشور آلان‌ها هم به‌علت این که نه اقلیم خزران (منطقه حاصلخیز شمال قفقاز) نزدیک آلان‌ها است، می‌تواند اگر بخواهد به‌آن‌ها یورش ببرد و خسارت زیادی وارد کند و از آن جهت از خزرها سلب امنیت کند.»

بنابرنامه یوسف فرمانروای آلان‌ها خراجگذار او بوده است، و چه‌خارج می‌پرداخته و چه نمی‌پرداخته احساسات او نسبت به‌خاقان خزر نظیر احساس پادشاه بلغارها بوده است. این قسمت کتاب کنستانتین و کوشش او برای وارد کردن آلان‌ها به‌جنگ با خزرها انسان را بی‌اختیار به‌یاد ابن‌فضلان می‌اندازد که مأموریت مشابهی داشت. روشن است که دوران نزدیکی بیزانس و خزران مدت‌ها قبل از زمان یوسف تمام شده بود، ولی این داستان دیگری است که باید در فصل سوم بحث شود.

تقریباً يك قرن بعد از مراسلات خزری و تاریخ احتمالی اسناد کمبریج، یهودا حلوی کتاب معروف آن زمان خود را درباره «کوزارها» ۲۹ یا خزرها نوشت. حلوی (۱۵۸۵ - ۱۱۴۱ م.) عموماً به عنوان بزرگ‌ترین شاعر عبری اسپانیا شناخته شده ولی این کتاب به عربی نوشته شده و سپس به عبری ترجمه شده است. عنوان فرعی آن عبارت است از «کتاب بحث و استدلال برای دفاع از ایمان مطرود».

حلوی یکی از شائقان بازگشت به ارض موعود بود و در راه زیارت بیت المقدس فوت کرد. «کوزارها» که يك سال قبل از فوتش نوشته شده تألیفی فلسفی است که کوشش می‌کند ثابت کند ملت یهود تنها واسطه بین خدا و انسانیت است و در انتهای تاریخ تمام ملت‌ها به دین یهود خواهند گروید و گرویدن خزرها يك نمونه و دلیل این واقعه نهایی است.

این کتاب علی‌رغم عنوانش چیز مهمی درباره کشور خزران نمی‌گوید و فقط از آن به عنوان زمینه‌ای برای شرح افسانه‌ای از نودینی (پادشاه - فرشته و فقیه یهودی و غیره) و برای مباحثات فلسفی و دینی بین پادشاه و مدافعان دین‌های سه‌گانه استفاده می‌کند.

با وجود این، اشاره به واقعیاتی در کتاب هست که نشان می‌دهد حلوی یا مراسلات بین حسدای و یوسف را خوانده بوده یا منبع اطلاعاتی دیگری درباره خزران داشته است. به این ترتیب به ما اطلاع می‌دهد که پس از ظاهر شدن فرشته پادشاه خزرها «راز را بر فرمانده لشکر افشا کرد» و «فرمانده» بعداً نقش بزرگی پیدا نمود. این اشاره دیگری به پادشاهی دوگانه خاقان و بیگ است. حلوی همچنین از «تاریخ‌ها» و «کتاب‌های خزرها» ذکر می‌کند و ما را به یاد گفته یوسف می‌اندازد که از «بایگانی‌های ما» یعنی جایی که اسناد دولتی نگهداری می‌شوند نام می‌برد. بالاخره حلوی دوبار در جاهای مختلف کتاب تاریخ نودینی را «چهارصد سال پیش» و «در سال ۴۵۰۰ تقویم یهودی» ذکر می‌کند که مطابق ۷۴۰ میلادی و تاریخ احتمالی است. در مجموع ماحصل این کتاب از نظر اطلاعات حقیقی برای کتابی که نزد یهودیان قرون وسطی از محبوبیت بزرگی برخوردار بود چندان زیاد نیست. ولی اذهان قرون وسطایی کم‌تر به حقایق متمایل بودند تا به افسانه‌ها و یهودیان بیش‌تر به تاریخ ظهور

مسیح فکر می‌کردند تا به‌معلومات جغرافیایی. جغرافی‌دانان و واقعه‌نگاران اسلامی هم همین بی‌دقتی را در مورد تاریخ‌ها و فاصله‌ها و مرز بین حقیقت و مجاز داشتند.

این مطلب در مورد خاخام پتاجیا اهل راتیس‌بون، سیاح آلمانی یهودی، که شرق اروپا و غرب آسیا را در سال‌های بین ۱۱۷۵ و ۱۱۸۵ سیاحت کرده نیز صادق است. سیاحت‌نامه او به‌نام «سی‌بوب حاعولام»^{۳۵} ظاهراً توسط یک شاگرد براساس یادداشت‌های پتاجیا یا با‌تقریر او نوشته شده و شرح می‌دهد که خاخام بی‌چاره چه قدر از دیدن وضع ابتدایی اجرای فرائض دینی توسط یهودیان خزری شمال کریمه که فکر می‌کرد به‌علت پیوستن آن‌ها به‌فرقه مرتد قرائتی باشد ناراحت شده بود:

«وپتاجیای خاخام از آن‌ها پرسید: چرا به‌گفته حکیمان ایمان ندارید (یعنی تلموذهای؟) آن‌ها گفتند: چون پدران ما این گفته‌ها را به‌ما نیاموخته‌اند. آن‌ها در شب سبت تمام نانی که در سبت خواهند خورد می‌برند و آن را در تاریکی می‌خورند و تمام روز را در یک نقطه می‌نشینند و دعای آن‌ها فقط سرودهای مقدس است (۱۷) ۳۱.

خاخام آن‌قدر ناراحت شده بود که پس از عبور از میان خزران تنها چیزی که برای گفتن پیدا کرد این بود که مسافرت هشت روز طول کشید و در این مدت «صدای ضجه زنان و عوعو سگ‌ها شنیده می‌شد» (۱۸).

ولی اشاره می‌کند در زمانی که در بغداد بود فرستادگان پادشاهی خزران را دیده بود که در جست‌وجوی فقیهان بی‌چیز یهودی بین‌النهرین و مصر بودند که «به‌کودکان خزر تورات و تلموذ را بیاموزند».

در حالی که کم‌تر کسی از یهودیان غرب خطرات مسافرت به‌سواحل ولگا را قبول می‌کرد. کسان بسیاری یهودیان خزری را در تمام مراکز اصلی دنیای متمدن ملاقات کرده‌اند. پتاجیای خاخام آن‌ها را در بغداد دیده و بنیامین تولدی سیاح معروف قرن دوازدهم اشراف خزر را در قسطنطنیه و اسکندریه ملاقات کرده است و ابراهیم بن داوود یکی از معاصرین یهودا حلوی گزارش می‌کند که در تولدو (طلیطله) «بعضی از اخلاف آن‌ها را دیده است که ترد دانشمندان شاگردی می‌کنند» (۱۹) بنا بر اخبار آن‌ها از شاهزادگان خزر

۳۵: Sibub Ha' olam، مسافرت دور دنیا.

۳۱: گذراندن سبت در تاریکی از رسوم شناخته شده قرائیم (قرائتیان) است.

بودند.

ولی از طرف رهبران متشرع یهودی شرق که مرکزشان در مدرسه تلمودی بغداد بود رفتار دوپهلوی عجیبی نسبت به خزرها مشاهده می‌شود. گائون^{۳۲} رئیس مدرسه تلمودی و رهبر روحانی جوامع یهودی پراکنده در شرق نزدیک و میانه بود و «اکسیلارک»^{۳۳} یا «امیراسارت» و نماینده قدرت دنیوی این جوامع کم و بیش خودمختار بود. گائون سعادیه (۸۸۲ - ۹۴۲) از معروف‌ترین روحانیان که نوشته‌های بسیاری به جا گذارده، در نوشته‌هایش مکرراً به خزرها اشاره می‌کند. او چنان از رفتن یک یهودی بین‌النهرین به خزران و ساکن شدنش در آن‌جا سخن می‌گوید که گویی این عمل هر روز انجام می‌گرفته است. در جای دیگر اشاره مبهمی به دربار خزر می‌کند و درباره هیرام صوری که در کتاب مقدس آمده توضیح می‌دهد که هیرام اسم خاص نیست بلکه لقب فرمانروا است «مثل خلیفه برای حکمران اعراب و خاقان برای پادشاه خزرها».

بنابراین خزرها از نظر سلسله مراتب روحانیان یهودی مشرق از جمیع جهات مطرح بودند ولی ضمناً به علت نژادی و گرایش آن‌ها به اجرای مراسم مردود قرائتشان، آن‌ها را باشک و تردید می‌نگریستند. یافت ابن علی یکی از مؤلفین عبری قرن یازدهم که خودش قرائتی بوده برای تشریح لغت «ممز»^{۳۴} به معنی حرامزاده خزرها را مثال می‌آورد که بدون تعلق نژادی یهودی شده‌اند. ولی یعقوب بن روبن یکی از معاصرین او طرف دیگر این رفتار دوپهلوی را نشان می‌دهد و خزرها را به عنوان «تنها ملتی که یوغ تبعید را به دوش نمی‌کشد و جنگجویان بزرگی که به غیر یهودیان خراج نمی‌دهند» معرفی می‌کند.

مجموعاً منابع عبری درباره خزرها که به دست ما رسیده نشان دهنده شوق و بدبینی توأم و بالاتر از همه شگفت‌زدگی است. برای خاخام‌ها این ملت جنگجوی ترک و یهودی باید از یک اسب شاخدار ختنه شده هم شگفت‌انگیزتر بوده باشد. یهودیان پس از هزار سال پراکندگی معنی داشتن کشور و پادشاهی از خودشان را بی‌گمان فراموش کرده بودند، و مسیح برای آن‌ها از خاقان ملموس‌تر بود.

به عنوان بعد از تحریر پس از بررسی منابع اسلامی و عبری درباره نودینی خزرها باید قدیمی‌ترین منبع مسیحی را که از دومنبع قبلی هم قدیمی‌تر است ذکر کرد. در تاریخ غیر مشخصی قبل از ۸۶۴ میلادی راهبی از وستفالی به نام

۳۲: Gaon ، لغت عبری برای عالیجناب.

33: Exilarch.

34: Mamzer.

کریستیان دروتمار اکتیانی^{۳۵} کتابی به نام «شرحی در باره انجیل متی»^{۳۶} به زبان لاتین نوشته است و در آن گزارش می‌کند:

«در زیر آسمان و درجایی که هیچ مسیحی پیدا نمی‌شود مردمی هستند به نام یاجوج و ماجوج و از نژاد هون و بین آن‌ها کسانی هستند به نام گررها^{۳۷} (خزرها) که ختنه شده‌اند و مراسم دین یهود را به طور کامل به جا می‌آورند».

این تذکر درباره آیه ۱۴ از باب متی است (Mathiew ۲۴-۱۴) ^{۳۸} می‌آید و ظاهراً رابطه‌ای هم با آن ندارد و بعد هم دیگر صحبتی در این باره نمی‌شود.

۹

تقریباً در زمانی که دروتمار هرچه در باره یهودیان خزر شنیده بود می‌نوشت يك مبلغ معروف مسیحی از طرف امپراتور بیزانس برای دعوت آن‌ها به مسیحیت فرستاده شده بود. این شخص کسی جز سیریل مقدس^{۳۹} مروج مذهبی اسلاوها نبود که اختراع القبای سیریلیک را به او نسبت می‌دهند. او و برادر ارشدش متودیوس مقدس^{۴۰} بر اثر توصیه فوتیوس بطریق (که ظاهراً از اخلاف خزرها بود؛ چون آمده است که روزی امپراتور در حال غضب او را «خزربوزه» خوانده بود) توسط امپراتور میکائیل سوم به این مأموریت و مأموریت‌های دیگر فرستاده شدند.

کوشش ترویجی سیریل در میان ملل اسلاو شرق اروپا به توفیق انجامید ولی در میان خزرها به جایی نرسید. او از طریق خرسون در کریمه وارد کشور خزرها شد و گفته می‌شود که در خرسون شش ماه به آموختن عبری برای آماده کردن مأموریتش پرداخت سپس از راه خزری به دروازه «دن - ولگا» و به اتل رسید و از آن جا در کنار دریای خزر پیش رفت تا خاقان را ملاقات کند (محل ملاقات در شرح واقعه نیامده) طبق معمول مباحثات مذهبی انجام گرفت ولی اثر

35: Christian Druthmar of Aquitania.

36: Exposition in Evangelium Mattei

37: Gazari.

۳۸: «و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود آن گاه انتها خواهد رسید».

39: St Cyril.

40: St Methodius.

زیادی بریهودی‌بان خزر نداشت حتی در يك ستایشنامه به نام «ویتاکنستانتین» (نام قبلی سیریل کنستانتین بود) فقط گفته شده که سیریل اثر خوبی برخاقان گذاشته بود و چند نفری هم به مسیحیت گرویدند و خاقان برای نشان دادن حسن نیت خود دویست اسیر مسیحی را آزاد کرد. درحقیقت این کم‌ترین کاری بود که برای فرستاده امپراتور که آن‌همه رنج راه را تحمل کرده بود می‌توانست بکند.

زبان شناسی هم گوشه دیگری را روشن می‌کند. گفته می‌شود که سیریل فقط مخترع الفبای سیریلیک نبود بلکه الفبای «گلاگولیتیک»^{۴۱} را هم اختراع کرده که بنا بر گفته بارون^{۴۲} تا قرن هفدهم در کرواتی^{۴۳} مورد استفاده بود. این الفبا اقلاً یازده تا حرف خود را برای تلفظ اصوات اسلاو از الفبای عبری گرفته است^{۴۴}. (۲۰) به نظر می‌رسد که این مطلب نیز تأییدی است بر آنچه قبلاً در باره اثر الفبای عبری اشاعه سواد در میان همسایگان خزرها گفته شده است.

41: Glagolytic.

42: Baron.

43: Croatie.

۴۴: این یازده حرف عبارتند از

. T , sctch - S - R - P - K - E - G - V - B - A

فصل سوم

افول

۱

د. سینورا^۱ (۱) می‌نویسد: «امپراتوری خزران در نیمه دوم قرن هشتم به اوج قدرت خود رسید»، یعنی بین نودینی بولان و اصلاحات مذهبی عبادیا. این بدان معنی نیست که رونق کار خزرها به‌علت دین یهودی آن‌ها بوده است، بلکه به‌عکس باید گفت آن‌ها به‌علت قدرت اقتصادی و نظامی که داشتند توانستند به‌خودشان اجازه یهودی شدن را بدهند.

شاهد زنده این قدرت امپراتور لئوی خزر است که در سال‌های ۷۷۵-۷۸۰ م. بریزانس حکومت کرد، و مادر او شاهزاده خزر ملقب به «چیچک» بود که لباس جدیدی را در دربار بیزانس رایج کرد. به‌یاد داریم که ازدواج این شاهزاده خانم کمی بعد از پیروزی بزرگ خزرها بر مسلمانان در جنگ اردبیل که در نامه یوسف و سایر منابع به آن اشاره شده، انجام گرفت و به‌عقیده دونلوپ این دو واقعه نمی‌تواند با یکدیگر بدون رابطه باشند (۲).

به‌هر حال در میان توطئه‌های تاریک آن دوران، نامزدی‌ها و ازدواج‌های شاهانه ممکن بود خطرناک باشد و بارها دلیل یا حداقل مستمسک شروع جنگ شده بود. این رسم را ظاهراً آتیلا سرور قدیمی خزرها ابداع کرد. در سال ۴۵۰ م. آتیلا از هونوری^۲ خواهر ولانتی‌نیان سوم امپراتور روم غربی یک حلقه نامزدی و یک پیغام دریافت کرد. این خانم روماتیک و جاه‌طلب در پیغامش

1: D. Sinor.

2: Honoria.

از رئیس هون‌ها درخواست کرد که او را از سرنوشتی بدتر از مرگ یعنی ازدواج با يك سناتور پیرنجات دهد و انگشترش را هم برای او فرستاد. آتیلا هم فوراً نامزدش را با نیمی از امپراتوری به عنوان جهیز مدعی شد، ولی پس از این که ولایتی نیان این ادعا را رد کرد آتیلا سرزمین گل را اشغال نمود.

چندین داستان از این قبیل در تاریخ خزرها به وقوع پیوسته است. ما خشم پادشاه بلغارها را به یاد داریم که خزرها دخترش را به زور گرفته بودند و او مخصوصاً به همین دلیل از خلیفه درخواست ساختمان يك قلعه را کرده بود. اگر منابع اسلامی را قبول کنیم وقایع مشابه دیگری (اگرچه باروش دیگر) در آخر قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) و بعد از يك دوران دراز آرامش باعث روشن شدن شعله آخرین جنگ خزرها با مسلمانان گردید.

به گفته طبری در ۷۹۸ میلادی^۳ خلیفه به حاکم ارمنستان دستور داد تا برای ایمنی بیش تر مرزها با دختر خاقان ازدواج کند. این حاکم که از خاندان پر قدرت برمکی بود^۴ تکلیف را قبول کرد و شاهزاده خانم خزر با همراهان و جهیزیه اش با تشریفات و تجمل کامل به سوی او فرستاده شد (به فصل اول بخش ۱۵ مراجعه شود).

شاهزاده خانم در موقع وضع حمل درگذشت و نوزادش هم زنده نماند. ولی ملازمانش در مراجعت شایع کردند که او را مسموم کرده اند، خاقان نیز فوراً ارمنستان را اشغال کرد و بنابر دومنبع اسلامی (۳) پنجاه هزار اسیر گرفت و خلیفه مجبور شد هزاران نفر از جانیان را از زندان آزاد و مسلح کند تا جلو پیشروی خزرها را بگیرد.

منابع اسلامی به واقعه دیگری در قرن هشتم میلادی اشاره می کنند که يك ازدواج بی سرانجام باز هم موجب حمله خزرها شد. برای حسن ختام واقعه نگار گرجی داستان وحشتناکی را به این فهرست اضافه می کند (که در آن شاهزاده خانم به جای مسموم شدن خودش را برای فرار از رختخواب خاقان می کشد). جزئیات و تاریخ دقیق، مثل همیشه مشکوک (۴) و همچنین علت اصلی این لشکر کشی ها نامعلوم است. ولی تکرار شدن داستان نامزدهای فروخته شده و ملکه های مسموم شده شکی باقی نمی گذارد که این قصه اثر زیادی در تصورات مردم و همچنین در وقایع سیاسی داشته است.

۳: تاریخ قابل اطمینان نیست.

۴: مقصود باید یحیی برمکی باشد که در سال ۱۵۸ ه. ق=۷۷۹ م. حاکم آذربایجان و ارمنستان بود. مترجم.

پس از قرن هشتم میلادی دیگر صحتی از جنگ خزرها و اعراب شنیده نمی‌شود. وبا ورود به قرن نهم میلادی به نظر می‌رسد که خزرها چند دهه‌ای را در صلح بودند، یا دست کم خبری از آن‌ها در وقایع نگاشته شده نیست و بی‌خبری در تاریخ هم خبر خوبی است. مرزهای جنوبی آن‌ها آرام شده بود و روابط آن‌ها با خلفا به یک قرارداد ضمنی عدم تعرض رسیده بود و روابط با بیزانس هم به طور دوستانه ادامه داشت.

ولی در این دوران تقریباً شیرین، حادثه نگران کننده‌ای خطر جدیدی را اعلام می‌کرد. در ۸۳۳ یا در آن حدود خاقان و بیگ خزر سفیری به ثوفیلوس امپراتور روم شرقی فرستادند و درخواست کردند که معماران و صنعتگران مجربی را جهت ساختن دژی در قسمت سفالی دن به سوی آن‌ها گسیل دارد. امپراتور با شتاب و علاقه به این درخواست جواب گفت و ناوگان از طریق دریای سیاه و دریای آزوف به دهانه رود دن و از آن جا به محل مهم نظامی که این دژ باید ساخته می‌شد گسیل داشت و به این ترتیب دژ معروف سارکل به وجود آمد که تنها محل پرارزش کاوش‌های باستان شناسی است و تا موقعی که زیر آب‌های مخزن سد تسمیلیانسک متصل به کانال ولگا - دن غرق شده بود مدارکی در مورد تاریخ خزرها به دست می‌داد. کنستانتین پروفیروژنیتوس که این داستان را شرح می‌دهد می‌گوید که به علت نبودن سنگ در منطقه، سارکل را از آجر ساختند و آجر آن را در کوره‌هایی پختند که مخصوصاً برای این منظور ایجاد کرده بودند. ولی به این نکته جالب (که توسط باستان‌شناسان شوروی کشف شده) که نمونه خوبی از صرفه‌جویی امپراتور بوده است اشاره نمی‌کند که سازندگان از ستون‌های مرمری هم که احتمالاً از ساختمان‌های مخروبه قرن ششم در بیزانس به دست آمده بود استفاده کرده بودند. (۵)

دشمن بالقوه‌ای که روم و خزران در برابرش با همکاری یکدیگر این دژ عظیم را ساختند، نورسیدگان تهدید کننده‌ای در صحنه دنیا بودند که در غرب به نام وایکینگ یا نورمان و در شرق به نام روس معروف شده بودند. دو قرن پیش‌تر اعراب کشورگشا به صورت گزانبوری عظیم در دنیای متمدن پیش رفته بودند. شاخه‌چپ این گزانبوری به کوه‌های پیرنه و شاخه راست

۵: Rus-Rhos-Rhous که وارنگیان- افرنجیان- فرنگیان Varangians نیز نامیده می‌شدند.

آن به قفقاز رسیده بود. اکنون در دوران وایکینگ‌ها به نظر می‌رسد که تاریخ، گذشته را روی يك آینه تکرار می‌کند. انفجار ابتدایی که مسلمانان را برای جنگ‌های کشورگشایانه به رام‌انداخت در قسمت جنوبی دنیای شناخته شده، یعنی شبه جزیره عربستان، اتفاق افتاد. حملات و کشورگشایی وایکینگ‌ها از انتهای مناطق شمالی یعنی اسکاندیناوی شروع شد. اعراب از طریق زمین به طرف شمال پیش می‌رفتند و نورمن‌ها از طریق دریا به طرف جنوب. اعراب اقلاً از لحاظ نظری جنگ مقدسی را دنبال می‌کردند و وایکینگ‌ها جنگ غیر مقدس دزدی و غارت را، البته برای قربانیان نتیجه فرق نمی‌کرد. در هیچ‌يك از دو حالت مورخان نتوانستند دلایل قابل قبول اقتصادی - اقلیمی یا ایدئولوژیکی ارائه دهند که تغییر حالت ناگهانی منطقه عربستان یا اسکاندیناوی را از آرامش به آتش فشانی پرجوش و خروش توضیح دهد. هردو آتش‌فشان نیرویشان را در مدت تقریباً دو قرن به تحلیل بردند، ولی اثری دائمی بر جهان گذاردند. و هردو ملت از مرحله توحش و تخریب به درجه فرهنگ باشکوهی رسیدند.

در زمانی که سارکل برای جلوگیری از حمله وایکینگ‌های شرق با همکاری بیزانس و خزران ساخته شد، شاخه غربی وایکینگ‌ها به داخل کلیه راه‌های آبی مهم اروپا نفوذ و نیمی از ایرلند را تصرف کرده بود. در چند دهه بعدی نیز ايسلند را مستعمره و نرماندی را تصرف کردند. پاریس را غارت و به ژرمنستان و دلتای رود رن و خلیج ژن حمله کردند شبه جزیره ایبریا (اسپانیا) را دور زدند و از طریق مدیترانه و داردانل همگام با روس‌هایی که از طریق دنبیر و دریای سیاه می‌آمدند به قسطنطنیه حمله بردند. به نوشته توین‌بی (۶):

«در قرن نهم که قرن تجاوز روس‌ها به سرزمین خزرها و روم شرقی بود اسکاندیناوی‌ها مشغول غارت و تصرف و مستعمره کردن در دایره عظیمی بودند که از طرف جنوب غربی تا آمریکای شمالی و از طرف شرقی تا دریای خزر گسترش پیدا کرده بود.»

تعجبی نیست که جمله «خداوند! سرزمین ما را از غضب نورمن‌ها حفظ کن»^۶ را در اوRAD مذهبی داخل کرده بودند. بازهم تعجبی نیست که قسطنطنیه در مقابل کشتی‌های اژدهاشان وایکینگ‌ها، به سپر محافظ اتحاد با خزرها احتیاج داشت؛ به همان ترتیب که در قرن‌های پیش از آن برای مقابله با بیرق سبزا سلام به آن‌ها احتیاج داشت. و این بار نیز خزرها می‌بایست مانند دفعه پیشین حملات نیرومند اولیه را به قیمت ویرانی پایتختشان دفع کنند.

تنها بیزانسی‌ها نبودند که می‌بایست از خزرها برای سد کردن راه‌های آبی شمال در مقابل ناوگان وایکینگ‌ها متشکر باشند؛ اکنون ما معنی قسمت مبهم نامه یوسف به‌حسدای را که یک قرن پیش از آن نوشته بود بهتر در می‌یابیم:

«با کمک خداوند من دهانه رودخانه را نگه می‌دارم و به‌روس‌ها که با کشتی‌هایشان می‌آیند اجازه نمی‌دهم زمین‌های اعراب را اشغال کنند... من جنگ‌های سهمگین می‌کنم [با روس‌ها].»

۳

آن تیره از وایکینگ‌ها را که بیزانسی‌ها روس می‌خواندند، واقعه‌نگاران عرب و ارنگیان یا افرنجیه می‌نامیدند. به گفته توین‌بی واژه «روس» احتمالاً از واژه رودهر^۷ به معنی پاروزن مشتق شده است (۷). واژه «وارنگیان» که اعراب و همچنین واقعه‌نگاران قدیمی روس استعمال می‌کردند اشاره به اسکاندیناوی‌ها بوده است. دریای بالتیک را هم آن‌ها دریای وارنگیان می‌نامیدند (۸). هر چند این شاخه از وایکینگ‌ها از شرق سوئد می‌آمدند و از نروژی‌ها و دانمارکی‌ها که به غرب اروپا حمله می‌کردند مجزا بودند، ولی طرز عمل آن‌ها یکی بود. پیشروی آن‌ها موسمی و براساس موقعیت سوق‌الجیشی جزائری استوار بود که از آن‌ها به عنوان دژ پایگاه و انبار اسلحه و تدارکات برای حمله به سرزمین اصلی استفاده می‌شد و بنابر موقعیت و شرایط، طبیعت این عملیات از یورش و غارت و تجارت اجباری تا کم و بیش سکنی گزیدن و سرانجام در آمیختن با مردم مقهور شده محلی تغییر پیدا می‌کرد. به این ترتیب نفوذ وایکینگ‌ها در ایرلند با تصرف جزیره رکرو^۸ در خلیج دوبلین و اشغال انگلستان از جزیره تانت^۹ شروع شد. نفوذ در قاره اروپا نیز با تصرف جزایر والخرون^{۱۰} در مقابل هلند و نوارموتیه^{۱۱} در مصب رودخانه لوار آغاز گردید.

در انتهای شرقی اروپا نیز «مردان شمال» همان نقشه‌کشایی را اجرا می‌کردند. بعد از عبور از بالتیک و خلیج فنلاند رودخانه ولکوف^{۱۲} را تا دریاچه ایلمن^{۱۳} در جنوب لنین‌گرا د امروزی بالا رفتند. در آن‌جا جزیره مناسبی

7: Rodher

8: Rechru یا Lambay

9: Thanet.

10: Walcheron.

11: Noirmutier.

12: Volkov.

13: Ilmen.

را یافتند (همان جزیره‌ای که در داستان‌های ایسلندی هولمگار ۱۴ نامیده می‌شود).
براین جزیره محل سکناپی بنا کردند که به تدریج به شهر نوگورود ۱۵ تبدیل
شد ۱۶ و از این محل یورش‌های خود را به طرف جنوب شروع کردند: از طریق
ولگا به دریای خزر و از طریق دنیپر به دریای سیاه.

راه اولی از سرزمین‌های مردم مبارز بلغار و خزر، و دومی از سرزمین‌های
قبایل اسلاو که در حول و حوش شمال غربی امپراطوری خزر زندگی می‌کردند
و به خاقان خراج می‌دادند عبور می‌کرد: پولیان‌ها ۱۷ در منطقه کیف، ویا تیچ‌ها
در جنوب مسکو، رادی میچ‌ها در شرق دنیپر، سوریان‌ها در کنار رودخانه
درنا ۱۸ و غیره ۱۹؛ به نظر می‌رسد این اسلاوها به روش‌های پیشرفته کشاورزی
دست یافته بودند و ظاهراً طبیعتی آرام‌تر از همسایگان ولگایی «ترك» خود داشتند
و به گفته «باری» طعمه طبیعی غارتگران اسکاندیناوی بودند. این غارتگران هم
دنیپر را با وجود آبشارهای خطرناکش به رودهای ولگا و دن ترجیح می‌دادند.
به این ترتیب دنیپر راه بزرگ آبی (همان اوستروگر ۲۰، ساگا‌های «شمالی»)
بین دریای بالتیک و دریای سیاه گردید که به قسطنطنیه هم می‌رسید. حتی به هفت
آبشار بزرگ دنیپر که اسم‌های اسلاو داشتند اسم‌های اسکاندیناوی دادند و
کنستانتین با دقت هر دو اسم را ذکر می‌کند (مثلاً بارو- فورس سوئدی، برای
ولنی اسلاو، که به معنی آبشار خروشان است).

این وارنگیان حتی در میان وایکینگ‌ها هم بی‌مانند بودند، چون خواص
زدان دریایی و راهزنان و تجار بی‌وجدان را یک جا جمع کرده بودند و فقط
طبق مقررات خودشان که به ضرب شمشیر و تبر تحمیل کرده بودند معامله
می‌کردند.

آن‌ها پوست و شمشیر و سنگ کهر با را با طلا معاوضه می‌کردند ولی
کالای اصلی آن‌ها برده بود. يك واقعه نگار آن زمان می‌نویسد:

«در این جزیره (نوگورود) صد هزار مرد وجود دارد و این مردان
مدام با کشتی‌هایشان به اسلاوها حمله و آن‌ها را اسیر می‌کنند و تره
خزرها و بلغارها می‌برند و می‌فروشند. (بازار برده فروشان اتل را

14: Holmgard. 15: Novgorod.

۱۶: بانیژنی نوگورود Nijni Novgorod که گورکی فعلی است اشتباه نشود.

17: Polyanes 18: Derna.

۱۹: کنستانتین پرو فیروژنیتوس و واقعه نگاران روس در مورد اسم و محل این قبایل و این
که آن‌ها زیر سلطه خزرها بود کاملاً موافقت دارند.

20: Austrvegr.

که مسعودی ذکر کرده به یاد می آوریم). آن‌ها به کشت و کارزمین نمی‌پردازند و از استثمار بردگان زندگی می‌کنند. وقتی صاحب فرزندی می‌شوند شمشیر لختی در مقابل او می‌گذارند و پدربچه می‌گوید: من نه زردارم و نه سیم و نه ثروتی که برای تو بگذارم این شمشیر ارثیه توست با آن رفاهت را تامین کن. (۹)

مك ايودي ۲۱ مطلب را به‌طور زیبایی خلاصه کرده است:

«فعالیت وایکینگ‌ها و وارانگیان ازایسلند تا مرزهای ترکستان و از قسطنطنیه تا دایره قطبی پر از قدرت و جسارت بود و باعث تأسف است که این تلاش در راه غارت به‌هدر می‌رفت. قهرمانان شمال فقط در صورت عدم موفقیت در جنگ حاضر به معامله می‌شدند و طلای به‌دست آمده از يك پیروزی خونین را به سودمستمر بازرگانی ترجیح می‌دادند» (۱۰).

به این ترتیب قطار کشتی‌های روس که در تابستان به طرف جنوب می‌آمدند، هم کاروان بازرگانی بود و هم ناوگان جنگی و کسی نمی‌توانست از پیش بگوید چه موقعی این بازرگانان تبدیل به جنگاوران می‌شوند. عظمت این ناوگان‌ها وحشتناک بود. مسعودی از يك نیروی روس که از طریق ولگا (۹۱۲-۹۱۳ م) وارد دریای خزر شده بود صحبت می‌کند که شامل تقریباً ۵۰۰ کشتی می‌شده که هر کدام یکصد نفر سرنشین داشته است: و به گفته مسعودی از این ۵۰۰۰۰ نفر ۳۵۰۰۰ در جنگ کشته شدند. ۲۲ مسعودی ممکن است غلو کرده باشد ولی نه چندان. حتی در ابتدای عملیاتشان (حدود ۸۶۰) «روس‌ها» با ناوگانی شامل حدود ۲۰۰ تا ۲۳۰ کشتی از دریای سیاه عبور کردند و به قسطنطنیه حمله بردند.

به علت غیر قابل پیش‌بینی بودن مقاصد آن‌ها و معروفیت این اشغالگران ترسناک به خیانتکاری، بی‌زاسی‌ها و خزرها فقط می‌توانستند گوش به زنگ باشند. يك قرن و نیم بعد از ساختمان دژسارکل انعقاد قراردادهای تبادل سفیران و جنگ‌های وحشیانه با «روس‌ها» متناوباً ادامه داشت و فقط آهسته و به تدریج این «مردان شمال» با ساختن مسکن‌های دائمی و با درآمیختن بارعایای اسلاو خراجگذار خود و بالاخره با قبول مسیحیت تغییر اخلاق دادند. در سال‌های آخر قرن دهم «روس‌ها»، «روسی» شدند. شاهزادگان و اشراف آن‌ها هنوز

21: Mc Evedy.

۲۲: به فصل چهارم، بخش يك مراجعه شود.

اسم‌های اسکاندیناوی اسلاو شده داشتند: مانند روریک به‌جای هرورکر و اولگ به‌جای هلگی و ایگور به‌جای اینگوار و اولگا به‌جای هلگا و غیره.

قرارداد بازرگانی که شاهزاده ایگور- اینگوار با پیزانس در سال ۹۴۵م. منعقد کرد شامل فهرستی از همراهان اوست که فقط سه نفر از آن‌ها اسم‌های اسلاو داشتند و پنجاه نفر بقیه اسم‌های اسکاندیناوی داشتند (۱۱). ولی پسر اینگوار و هلگا نام اسلاو سویاتوسلاو را گرفت و از آن به‌بعد جریان روسی شدن سرعت گرفت و وارنگیان به‌تدریج هویت خودشان را به‌عنوان یک ملت مشخص از دست دادند و سنت‌های شمالی، از تاریخ روسیه بیرون رفتند.

تجسم تصویری از این مردم عجیب، که وحشگری آن‌ها حتی در آن دوران توحش نیز زیاتر بود، مشکل است. روایت‌ها مغرضانه هستند، چون به‌قلم‌افراد مللی نوشته شده‌اند که از این اشغالگران شمالی زجر دیده بودند و خود آن‌ها هم از طرف خودشان، روایتی از وقایع باقی نگذاشتند، چون ادبیات اسکاندیناوی، زمان درازی پس از دوران وایکینگ‌ها و موقمی به‌وجود آمد که این وقایع به‌صورت افسانه درآمدند. باوجود این ادبیات قدیمی «شمال» عطش تسکین ناپذیر آن‌ها را برای جنگ و هیجان خاصی که آن‌ها را فرا می‌گرفت تأیید می‌کند. آن‌ها حتی واژه مخصوصی هم برای این معنی داشتند. Berserksgangr یعنی خشم دیوانه‌وار.

واقعه نگاران اسلامی آن‌قدر حیرت زده بودند که نه‌تنها گفته‌هایشان با یکدیگر متضاد است بلکه هر یک نیز در فاصله چند سطر گفته‌های خود را نقض می‌کنند. دوست قدیمی ما ابن‌فضلان از کثافت و وقاحت روس‌ها که در کنار ولگا و در سرزمین بلغارها مشاهده کرده بود کاملاً منقلب شده و قبل از صحبت درباره خزرها که قبلاً آورده‌ایم درباره «روس‌ها» چنین می‌گوید:

«آن‌ها کثیف‌ترین خلق خدا هستند... آنان هر روز باید سرو صورت خود را با کثیف‌ترین و نجس‌ترین و آلوده‌ترین آب‌شستشو بدهند. بدین‌طریق که هرروز کنیز غذا می‌آورد و لگن بزرگی از آب با خود دارد و آن‌را به‌آقای خود می‌دهد و او دست‌ها و صورت «وموی سرخ‌وش» را در آن می‌شوید و آن را داخل لگن شانه می‌کند. سپس درون لگن تف می‌اندازد و آب‌بینی می‌ریزد و «هر کارکثیفی» را در آن آب «انجام می‌دهد». چون از کار خود فراغت یافت کنیز لگن را نزد کسی که پهلوی او است می‌برد. او نیز همین کار را در لگن می‌کند. کنیز همین‌طور لگن‌را از پیش یکی برداشته نزد یکی دیگر می‌گذارد و آن را نزد تمام اشخاص

موجود در خانه می‌گرداند و هریک از آنان آب‌بینی و دهان خود را «در آن» می‌ریزند و صورت و موهای خویش را در آن شستشو می‌دهند.» ۲۳ (۱۲)

در مقابل این گفته ابن‌رسته در همان زمان می‌نویسد: «آن‌ها لباس‌های پاکیزه می‌پوشند» و دیگر چیزی اضافه نمی‌کند. (۱۳) باز هم ابن‌فضلان اشمئزاز خودش را از مقاربت و قضای حاجت «روس‌ها» و حتی پادشاهان درملاء عام اظهار می‌کند در صورتی که ابن‌رسته و گردیزی چیزی درباره این عادت منقلب‌کننده نمی‌گویند. ولی مطالبی که می‌گویند همین‌قدر مشکوک و نامتجانس است. مثلاً ابن‌رسته می‌گوید:

«آن‌ها به میهمانان شان احترام می‌گذارند و با اشخاص ناشناس که به آن‌ها پناه می‌آورند و همچنین با کسانی از میان خودشان که در گرفتاری هستند مهربانی می‌کنند و به کسی اجازه نمی‌دهند که به آن‌ها زورگویی کند و اگر کشف کنند که کسی آن‌ها را آزار می‌دهد او را از میان خودشان می‌رانند.» (۱۴)

ولی کمی بعد تصویر کاملاً متفاوتی از زندگی در جماعت «روس‌ها» به دست می‌دهد:

«هیچ‌یک از آن‌ها به تنهایی برای رفع احتیاجات طبیعی خود بیرون نمی‌رود بلکه سه نفر از رفقاییش را با خودش می‌برد که او را در میان خودشان محافظت کنند و هر کدام از آن‌ها به علت عدم ایمنی و رواج تقلب در میان آن‌ها شمشیرش را همراه دارد چون اگر کسی اندک ثروتی داشته باشد برادرش یا دوستان او سعی در کشتن او و تصاحب مالش خواهند کرد.» (۱۵)

با وجود این درباره استعدادهای رزمی آن‌ها همه متفق‌القول‌اند:

«این‌ها مردم قدرتمند و با شهامتی هستند و وقتی به حمله دست می‌زنند کسی را راه فرار نیست و نتیجه انهدام است و تصرف زنان و بردگی مردان» (۱۶).

این وضعی بود که خزرها در مقابلش قرار داشتند. سارکل به‌موقع ساخته شد و به آن‌ها اجازه می‌داد که مراقب حرکات ناوگان «روس» در قسمت سفلی رود رن و دروازه‌دن - ولگا (راه خزران) باشند. به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد که در اولین قرن حضورشان^{۲۴} در صحنه بین‌المللی، یورش‌های «روس‌ها» بیش‌تر متوجه بیزانس بود (آن‌جایی که غنائم بهتری می‌توانستند به‌دست بیاورند) در صورتی که روابطشان با خزرها بیش‌تر برپایه خرید و فروش قرار داشت، که البته با اصطکاک‌ها و گه‌گاه هم با برخوردهای شدید همراه می‌شد. به‌هرصورت خزرها قادر به کنترل راه تجارتي «روس‌ها» و برداشت ده درصد مالیات خودشان از هر محموله‌ای که از کشورشان به‌طرف بیزانس یا سرزمین مسلمانان می‌رفت بودند.

ضمناً خزرها از نظر فرهنگی هم بر «مردان شمال» تأثیر می‌گذاشتند، زیرا این مردم با همه خشونتشان به‌طور صادقانه می‌خواستند از ملت‌هایی که با آن‌ها در تماس بودند چیزی بیاموزند. اهمیت این اثر را می‌توان در قبول لقب «خاقان» توسط اولین فرمانروای روس نوگورود دید که منابع بیزانسی و اسلامی آن را تأیید کرده‌اند. مثلاً ابن‌رسته پس از شرح جزیره‌ای که نوگورود بر آن بنا شد می‌گوید: «آن‌ها پادشاهی دارند که او را خاقان روس می‌نامند». به‌علاوه ابن فضلان گزارش می‌دهد که خاقان روس صاحب منصبی دارد که لشکر را رهبری می‌کند و نماینده او در مقابل مردم است.

زکی ولیدی تذکر می‌دهد که چنین واگذاری فرماندهی لشکر در میان ژرمن‌های شمال ناشناس بوده است، چون در میان آن‌ها پادشاه بایستی بهترین جنگجویان باشد. ولیدی نتیجه می‌گیرد که مسلمان‌روس‌ها این نظام دو حکمرانی را از خزرها تقلید کرده‌اند. با در نظر گرفتن این که خزرها در آن زمان پیشرفته‌ترین و با فرهنگ‌ترین مردمی بودند که با روس‌ها در اولین کشورگشایی‌هایشان برخورد کردند، این مطلب بعید به‌نظر نمی‌رسد. این برخوردها باید خیلی زیاد بوده باشند، چون جماعتی از تجار «روس» در اتل بودند و همچنین يك جامعه یهودی خزر در کیف به‌سر می‌بردند.

گزارش این مطلب غم‌انگیز است که بیش از هزار سال بعد از وقایع مورد بحث رژیم شوروی تمام کوشش خود را برای از بین بردن خاطره نقش تاریخی

و فرهنگی خزرها به کار برد. در ۲۵ ژانویه ۱۹۵۲ در روزنامه تایمز لندن خبر زیر به چاپ رسید:

تحقیر فرهنگ قدیمی روس

سرزنش مورخ شوروی

«يك مورخ دیگر شوروی توسط روزنامه پراودا برای تحقیر فرهنگ قدیمی و توسعه ملت روس سرزنش گردید. این مورخ استاد آرتامونوف است که در جلسه دپارتمان تاریخ و فلسفه آکادمی علوم اتحاد شوروی فرضیه‌ای را تکرار کرد که در سال ۱۹۳۷ در کتابی ارائه کرده بود. به این ترتیب که شهر قدیمی کیف تا حدود زیادی به مردم خزر مدیون است. و خزرها را در نقش ملتی پیشرفته که قربانی آرزوهای تجاوزطلبانه روس‌ها گردید معرفی می‌نماید.

پراودا اعلام می‌کند که هیچ کدام از این گفته‌ها حقیقت ندارد. پادشاهی خزران يك مجموعه ابتدایی از اقوام مختلف بود و هیچ نوع نقش مثبتی در ایجاد دولت اسلاوهای شرقی نداشته است. منابع قدیمی شهادت می‌دهند که تشکیل دولت‌ها در میان اسلاوهای شرقی مدت‌ها قبل از خزرها شروع شد.

پادشاهی خزر به جای كمك به توسعه دولت قدیمی روس مانع پیشرفت قبایل اسلاو شرقی گردید. مدارکی که توسط باستان‌شناسان ما به دست آمده نشان دهنده فرهنگ پیشرفته روسیه قدیم است و فقط با مسخ کردن حقایق تاریخی و کنار زدن مدارك می‌توان صحبت از برتری فرهنگ خزرها نمود. تمجید از پادشاهی خزر نشانه‌نظر-های بازمانده مورخان بورژوا است که توسعه و رشد ملل روس اصیل را تحقیر می‌کنند. خطا بودن این فرضیه آشکار است و این چنین فرضیه‌ای نمی‌تواند مورد قبول تاریخ‌نویسی شوروی باشد.»

آرتامونوف که اغلب گفته‌هایش را شاهد آورده‌ام، اولین کتابش را (در کنار مقاله‌های متعددی که در روزنامه‌های علمی چاپ شده) درباره ابتدای تاریخ خزرها در سال ۱۹۳۷ انتشار داد. اثر بزرگش به نام «تاریخ خزرها» در حال آماده شدن بود که پراودا ضربه را زد. در نتیجه کتاب او ده سال بعد یعنی در سال ۱۹۶۲ منتشر شد و توبه‌نامه‌ای در انتها داشت که در حقیقت ردیه‌ای بود بر هرچه که نویسنده قبلاً گفته بود یا در حقیقت ردیه‌ای بود بر زندگی مؤلف. قسمت اصلی این ردیه بدین شرح است:

«پادشاهی خزر تجزیه شد و اکثر اجزای آن توسط ملت‌های وابسته

جذب گردیدند و اقلیت آن که در اتل ساکن بودند ملیت خود را از دست دادند و تبدیل به یک طبقه انگل با رنگ یهودیت گشتند. روس‌ها هیچ وقت از فرهنگ شرق روگردان نبودند... ولی از خزرهای اتل چیزی نگرفتند. به علاوه ملل وابسته دیگر مثل مجارها و بلغارها و بچنگ‌ها و آلان‌ها و پولوتسیان‌ها نیز همین رفتار را با یهودیت فعال خزر انجام دادند.

... ضرورت مبارزه با استثمارگران اتل موجب اتحاد غزها و اسلاوها دور تخت زرین کیف شد و این اتحاد به نوبه خود موجب رشد سریع نظام دولتی روس و فرهنگ قدیمی آن گردید. این فرهنگ همیشه اصالت داشته و هرگز تحت تأثیر خزرها نبوده است. اجزای ناچیز شرقی در فرهنگ روس که از خزرها گرفته شده و موقع مطالعه روابط فرهنگی «روس» و خزر به نظر می‌رسد به عمق فرهنگ روس نفوذ نکرد و در سطح ماند و اثری کوتاه مدت و ناچیز داشت و زمینه‌ای برای ذکر دوران خزری در تاریخ فرهنگ روس به دست نمی‌دهد.»

فرمان حزب جریان نابود کردن آثار خزرها را که با غرق کردن باقیمانده سارکل شروع شده بود کامل کرد.^{۲۵}

اهمیت تجارت و تبادل فرهنگ مانع از این نمی‌شد که امپراتوری خزر به تدریج بر اثر تصاحب خراجگذاران و رعایای اسلاو آن‌ها توسط روس‌ها تحلیل برود. به گفته واقعه‌نگاران قدیمی روس از سال ۸۵۹م یعنی حدود بیست و پنج سال بعد از ساختمان سارکل - خراج قبایل اسلاو «بین خزرها و وارنگیان آن طرف دریای بالتیک تقسیم می‌شد». وارنگیان از چودها^{۲۶} و کریویچ‌ها^{۲۷} و

۲۵: ضدیت با فرهنگ و تاریخ ملت‌ها، وصله کاملاً ناهم‌رنگی است که به هیچ وجه برگنجینه پر بار تفحصات تاریخی - فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی نمی‌تواند بپسید. همان‌طور که نویسنده محترم در کتاب حاضر، چند بار ناگیر شده است به کوشش‌های مبسوطی که آکادمیسین‌های اتحاد شوروی برای روشن کردن زوایای تاریخ همین اقوام خزر به کار برده‌اند، اعتراف نماید. به علاوه قبول این که ایجاد طرح عظیم هیدروالکترونیک تسلیاتسک جزیی از برنامه امحای آثار خزران بوده است منطقی نیست. دلیلی هم در دست نداریم که بگوییم استاد آرتامونوف را مجبور به نوشتن ردیه برگفته‌های سابقش کرده باشند. حتی اگر این طور باشد که نویسنده ذکر کرده منطقی‌تر این است که فکر کنیم وی در پژوهش‌های جدید به نتایج تازه‌ای رسیده باشد. (ناشر)

26: Chuds.

27: Krivichians.

غیره که اسلاوهای شمالی تر بودند خراج می گرفتند و خزرها به گرفتن خراج از ویاتیچ ها و سویان ها^{۲۸} و مخصوصاً از پولیان های اطراف کیف ادامه می دادند. ولی این روال مدت زیادی طول نکشید زیرا اگر تاریخ گذاری واقعه نگاران روس را قبول کنیم شهر مهم کیف در کنار دنیپر که قبلاً زیر قیمومت خزر بود سه سال بعد به دست روس ها افتاد.

این واقعه با وجودی که بدون جنگ و مبارزه انجام گرفت از نظر تاریخ روس واقعه ای بسیار مهم بود. بنابر تواریخ در آن زمان فرمانروای نوگورود شاهزاده (نیمه افسانه ای) روریک (هرورکر)^{۲۹} بود که جوامع وایکینگ و اسلاوهای شمالی و فنلاندی را زیر نفوذ خود می داشت. دوتن از مردان روریک به نام اوسکولد^{۳۰} و دیر^{۳۱} در مسافرتی، در قسمت سفای دنیپر، استحکاماتی را در بالای کوهی مشاهده کردند که پسندیدند و معلوم شد شهر کیف است و «خراجگزار خزران است». این دو در داخل شهر مسکن گرفتند و تعداد زیادی از «مردان شمالی» را دور خودشان جمع کردند و همانند روریک بر اسلاوهای اطراف مسلط شدند. حدود بیست سال بعد اولگ^{۳۲} پسر روریک به آن جا آمد و اوسکولد و دیر را کشت و کیف را زیر نفوذ خودش گرفت.

به زودی کیف نوگورود را تحت الشعاع خود قرارداد و پایتخت وارانگیان و مادر شهرهای روس شد و منطقه امیرنشینی که این نام را گرفت گهواره اولین دولت روس گردید.

نامه یوسف که حدود یک قرن بعد از اشغال کیف توسط «روس ها» نوشته شده دیگر کیف را جزء فهرست مستملکات خزران ذکر نمی کند. ولی جوامع بانفوذ یهودی خزری در شهر و شهرستان کیف باقی ماندند و بعد از اضمحلال کشورشان با مهاجرت تعداد زیادی از خزرها تقویت شدند. تواریخ روس به کرات از قهرمانانی که از «کشور یهودیان»^{۳۳} به کیف می آمدند یاد می کنند، و دروازه خزرها در کیف تا قرون معاصر خاطره فرمانروایان قدیمی را زنده نگه داشته بود.

28: Sevianes.

29: Hrorekr.

30: Oskold.

31: Dir.

32: Helgi.

33: Zemlya Zhidovokaya.

اکنون ما به نیمه دوم قرن نهم میلادی رسیده‌ایم و قبل از این که به داستان توسعه روس‌ها بپردازیم باید به تغییرات بسیار مهم در میان قبایل استپ مخصوصاً مجارها توجه کنیم. این وقایع به موازات پیدایش قدرت روس اتفاق می‌افتاد و اثر زیادی بر خزران و بر نقشه اروپا داشت.

مجارها از بدو تولد امپراتوری خزران متحد آن‌ها بودند و ظاهراً داوطلبانه از آن‌ها فرمان می‌بردند. ماکارتنی^{۳۴} می‌نویسد (۱۷): «مسئله منشأ مجارها و اولین مهاجرت‌های آن‌ها از مدت‌ها پیش موجب سرگردانی محققان شده است» و در جای دیگر این مسئله را «یکی از تاریک‌ترین معماهای تاریخ» می‌نامد (۱۸). تنها چیزی که به‌طور مسلم در مورد منشأ آن‌ها می‌دانیم این است که مجارها با فنلاندی‌ها مربوط هستند و زبان هردو به گروه زبان‌های فینو-اوریجیان^{۳۵} تعلق دارد، همچنان که زبان و گول‌ها^{۳۶} و اوستیاک‌های^{۳۷} ساکن مناطق جنگلی شمال اورال. بنابراین مجارها در آن زمان در میان ملت‌های اسلاو و ترک زندگی می‌کردند ولی در اصل با آن‌ها نسبتی نداشتند. آن‌ها در آن زمان یکی از عجایب تژادی بودند و هنوز هم هستند. ملت مجارستان جدید برعکس ملت‌های کوچک دیگر هیچ ارتباط زبانی با همسایگانش ندارد و همانند پسرعموهای دورافتاده فنلاندیش به‌صورت یک تژاد مجزا در اروپا باقی مانده است.

در تاریخ نامعلومی از قرون اولیه مسیحیت این قبایل صحراگرد از منطقه زندگی قدیمی‌شان رانده شدند و از میان استپ‌ها به طرف جنوب مهاجرت کردند و بالاخره بین رودهای دن و کوبان مسکن گرفتند. به این ترتیب آن‌ها همسایه خزرها شدند و برای مدتی جزء اتحادیه مردمان نیمه‌کوچ‌نشین به نام انوغورها (تیره‌های ده‌گانه یاده‌قبیله) بودند و گفته می‌شود که نام هونگارین^{۳۸} شکل اسلاوشده لغت «انوغور» است (۱۹) در صورتی که مجارنامی است که این مردم از زمان‌های باستان برای خودشان می‌شناختند.

همان‌طور که قبلاً گفته شد مجارها تقریباً از اواسط قرن هفتم تا آخر قرن نهم زیر فرمان امپراتوری خزران بودند. در تمام مدتی که سایر قبایل به‌بازی مرگ‌بار راندن یکدیگر مشغول بودند این واقعیت دیده می‌شود که هیچ نوع

34: Macartney.

35: Finno-Ugrian.

36: Vogouls.

37: Ostiaks.

38: Hungarian.

برخورد مسلحانه‌ای بین خزرها و مجارها اتفاق نیفتاده است در صورتی که هر کدام از آن‌ها گه‌گاه آلوده جنگ‌هایی با همسایگان دور و نزدیک خودشان می‌شدند: بلغارهای ولگا و دانوب - غزا و پیچنگا و... به‌علاوه اعراب و روس‌ها. توین‌بی در تفسیر تواریخ روس و عرب می‌نویسد که در تمام این مدت مجارها «به‌نمایدگی خزرها» از اسلاوها و فنلاندی‌های منطقه زمین‌های سیاه تا شمال سرزمین استپی مجارها و منطقه جنگلی شمال آن «خراج می‌گرفتند». دلیل استعمال نام مجار در آن زمان باقی ماندن محل‌های زیادی به‌این نام در این منطقه شمالی روسیه است. این نام‌های جغرافیایی احتمالاً نشان محل پادگان‌ها و پست‌های نگهبانی مجار بوده است (۲۵). به‌این‌ترتیب مجارها همسایگان اسلاو خودشان را زیر سلطه داشتند و توین‌بی نتیجه می‌گیرد که خزرها برای گرفتن خراج از مجارها به‌عنوان مأمور استفاده می‌کردند و بدون شك مجارها هم این مأموریت را در جهت منافع خودشان انجام می‌دادند (۲۱).

ورود روس‌ها به‌کلی جریان کارها را تغییر داد. تقریباً در زمانی که سارکل ساخته شد مجارها مهاجرت آشکاری را به‌طرف ساحل غربی دن آغاز کردند و از ۸۳۵م. به‌بعد قسمت اعظم این مردم در منطقه بین دن و دنیپر که بعد لبدیا ۲۹ نام گرفت مسکن گرفتند. درباره دلیل این‌جابه‌جا شدن بین‌مورخان بحث‌های بسیاری بوده است. توضیح توین‌بی جدیدترین و قابل قبول‌ترین آن‌ها است:

«می‌توانیم تصور کنیم که مجارها استپ غرب دن را با اجازه اربابان خزر خود اشغال کرده بودند... از آن‌جایی که سرزمین‌های استپ قبلاً متعلق به‌خزرها بود و از آن‌جایی که مجارها از رعایا و متحدان خزرها بودند می‌توانیم نتیجه‌بگیریم که مجارها علی‌رغم خواست خزرها در این سرزمین‌ها سکنی نگرفته بودند... درحقیقت می‌توانیم نتیجه بگیریم که خزرها فقط اجازه نداده بودند که مجارها در ساحل غربی دن مسکن کنند بلکه آن‌ها را برای خدمت به‌هدف‌های خودشان در آن‌جا ساکن کردند. جابه‌جا کردن ملل زیر فرمان به‌علل نظامی روش معمول اقوام صحراگردی بود که دست به‌تشکیل امپراتوری می‌زدند... مجارها در این محل جدید می‌توانستند در جلوگیری از پیشروی روس‌ها به‌طرف جنوب به‌خزرها کمک کنند و مسکن دادن مجارها در ساحل غربی دن

وساختن دژ سارکل در ساحل شرقی دن جزئی از يك نقشه کلی بود (۲۲).

۷

این ترتیب تقریباً نیم قرن برقرار بود و در این مدت روابط بین مجارها و خزرها حتی نزدیکتر هم شد و به دو واقعه مهم انجامید که اثری دائمی بر ملت مجار باقی گذاشت. اولی این بود که خزرها پادشاهی به مجارها دادند که اولین سلسله پادشاهی مجار را تشکیل داد و دومی این که تعدادی از قبایل خزر به مجارها پیوستند و مشخصات نژادی آنها را عمیقاً تغییر دادند.

اولین حادثه را که کنستانتین در کتاب کشورداری^{۴۰} در حدود سال ۹۵۰م شرح داده است تأیید شده، زیرا نامهایی که او ذکر می کند مستقلاً از طرف اولین واقعه نگاران (قرن یازدهم) مجارستانی آورده شده است. کنستانتین می گوید قبل از این که خزرها در کارهای داخلی قبایل مجار دخالت کنند آنها پادشاهی نداشتند، بلکه رؤسای قبیله بر آنها حکومت می کردند که برجسته ترین آنها لبدیا^{۴۱} بود. (که بعداً شهر لبدیا را به نام او نامیدند):

«مجارها از هفت قبیله تشکیل می شدند ولی فرمانروایی، چه از خود مجارها و چه از خارجیان، نداشتند، بلکه رؤسای داشتند که برجسته ترینشان همان لبدیاس بود... و خاقان فرمانروای خزران به علت شجاعت و کمک های نظامی آنها (مجارها) به اولین رئیس آنها که لبدیاس نام داشت يك بانوی اشرافی خزر را به زنی داد تا او از این زن صاحب فرزند بشود، ولی لبدیاس از این زن دارای فرزند نشد.»

این هم ازدواج شاهانه دیگری بود که به نتیجه نرسید. ولی خاقان مصمم بود ارتباطاتی که لبدیاس و قبایل او را به پادشاهی خزران متصل می کرد محکم تر کند:

«پس از مدتی، خاقان، فرمانروای خزران، به مجارها گفت تا... رئیس بزرگ خود را نزد او بفرستند و لبدیاس نزد خاقان آمد و علت احضار خود را پرسید. خاقان به او گفت: ما شما را به این علت

احضار کردیم که از تبارنیک وشجاع وخردمند وبزرگ مجارها
هستید وما می‌توانیم شما را فرمانروای نژاد خودتان کنیم تاطبق
قوانین ومقررات ما رعیت ما باشید.»

ولی لبدیاس که مرد مغروری بود این دعوت را که از او يك شاه دست‌آموز
می‌ساخت با جملات مناسب برای قدردانی رد کرد وپیشنهاد کرد که این افتخار
به‌رئیس دیگری به‌نام آلموس^{۴۲} یا آریاد^{۴۳} پسر آلموس داده شود:

«خاقان که ازاین سخنرانی خوشش آمده بود لبدیاس را باشایمان
مناسبی نزد ملت خودش فرستاد وآن‌ها آریاد را به‌شاهی برگزیدند.
تشریفات تاجگذاری آریاد بنابر سنت‌خزرها انجام گرفت واوراروی
سپرهاشان بلند کردند. ولی مجارها قبل از آریاد هرگز پادشاهی
نداشتند وبه‌این‌ترتیب تا به‌امروز پادشاهان مجارستان از اخلاف
آریاد هستند.»

زمانی که کنستانتین این کلمات را می‌نوشت حدود سال ۹۵۰م. یعنی
يك قرن بعد ازاین واقعه بود. آریاد در حقیقت مجارها را به‌تصرف مجارستان
هدایت کرد وسلسله او تا سال ۱۳۵۱ م. برقرار بود ونام او یکی ازاولین
نام‌هایی است که کودکان مجار فرامی‌گیرند. خزرها به‌بسیاری از این حلوای
تاریخی انگشت زده بودند.

۸

حادثه دوم ظاهراً اثری عمیق‌تر بر مشخصات ملت مجارستان باقی گذاشت،
کنستانتین می‌گوید (۲۳).

«در تاریخی نامشخص شورشی توسط يك قسمت ازملت خزر علیه
فرمانروایشان رخ داد.

شورشیان سه قبیله بودند که خاوار (یاخابار) نامیده می‌شدند واز
نژاد اصیل خزر بودند. دولت دراین مبارزه پیروز شد وبعضی از
شورشیان سلاخی شدند وبعضی دیگر از کشور فرار کردند ونزد
مجارها مسکن گرفتند وبا آن‌ها دوست شدند. آن‌ها همچنین زبان
خزرها را به‌مجارها آموختند وتا امروز به‌همان زبان سخن می‌

42: Almus.

43: Arpad.

گویند ولی زبان‌های دیگر مجارها را نیز می‌دانند. و به علت این که در جنگ از هشت قبیله دیگر (هفت قبیله مجار اصیل به علاوه خابارها) خودشان را ماهرتر و شجاع‌تر نشان داده بودند و جنگ را رهبری می‌کردند آن‌ها را به عنوان قبیله اول انتخاب کردند و یکی از رؤسای اولیه سه قبیله خابار هنوز در میان آن‌ها هست.»

برای دقت بیشتر کنستانتین فصل بعدی کتابش را با فهرستی از «قبایل خابار و مجار» شروع می‌کند. «اول قبیله‌ای است که از خزرها جدا شد، یعنی قبیله خاوار که قبلاً آورده شد... و غیره (۲۴). قبیله‌هایی که حقیقتاً خود را «مجار» می‌نامند در ردیف سوم می‌آید.

به نظر می‌رسد که پیوستن خابارها به مجارها همانند تزریق خون بر آن‌ها اثر گذاشته است و آن‌ها را از چند جهت تحت تأثیر قرار داده. اولاً با تعجب می‌خوانیم که اقلاً تا اواسط قرن دهم میلادی هردو زبان مجار و خزر در مجارستان رایج بوده است. چندین مرجع جدید این حقیقت عجیب را مورد تفسیر قرار داده‌اند. مثلاً «باری» نوشته است:

«نتیجه این دوزبانه بودن خاصیت مخلوط بودن زبان مجارستانی کنونی است که برای هردو دسته عقاید متضاد در باره منشاء تژادی مجارها دلایلی فراهم می‌کند» (۲۵).

توین بی (۲۶) تذکر می‌دهد که هر چند مجارها مدت‌ها است دیگر دوزبانه نیستند ولی آن‌ها در آغاز دولت پادشاهی‌شان دوزبانه بودند، زیرا وجود حدود دیست واژه از لهجه ترکی قدیمی چوواش، که زبان خزرها بود، (به فصل اول بخش ۳ رجوع شود) این موضوع را تأیید می‌کند.

مجارها نیز مثل روس‌ها یک شکل تغییر یافته از نظام دودشاهی خزرها را قبول کردند. به گفته گردیزی... رهبر آن‌ها با بیست هزار سوار بیرون می‌رود و او را «کاندا»^{۴۴} [به زبان مجارستانی «کنده»]^{۴۵} می‌نامند، و این لقب پادشاه بزرگشان است. ولی لقب آن کسی که واقعاً بر آن‌ها حکومت می‌کند یولا^{۴۶} است. مجارها هر چه یولا فرمان دهد انجام می‌دهند. دلایلی وجود دارد که قبول کنیم اولین یولای مجارستان از خابارها بوده است (۲۷).

و همچنین مدارکی هست که وجود تعدادی یهودی یا وابستگان به «یک مذهب شبه یهودی» را در میان قبایل خابار که عملاً رهبری مجارها را به دست

گرفتند ثابت می‌کند. (۲۸) همان‌طور که آرتامونوف وبارتا اشاره کرده‌اند (۲۹) کاملاً ممکن است که شورش خابارها به‌ترتیبی مربوط به‌اصلاحات مذهبی پادشاه عبادیا می‌شده یا عکس‌العملی علیه آن بوده است. شریعت خاخامی و مقررات شدید خورد و خوراک و بررسی‌های اخلاقی تلموذهی می‌باید برای این جنگجویان زره‌پوش استپ غیر قابل تحمل شده باشد. و اگر آن‌ها اعتقاد به‌مذهبی شبه‌یهودی داشتند این مذهب می‌باید بیش‌تر نزدیک به‌اعتقادات عبریان صحرائین باشد تا به‌شریعت خاخامی. آن‌ها ممکن است از پیروان اصل‌گرای قرائتی بوده باشند که مرتد شناخته شدند، ولی همه این‌ها حدسیات است.

۹

همکاری بین خزرها و مجارها موقعی به‌پایان رسید که مجارها در سال ۸۹۶م. استپ‌های اروپای آسیایی را ترك گفته و از رشته کوه‌های کارپات گذشتند و سرزمینی را که مسکن دائمی آن‌ها شد تسخیر کردند. شرایط این مهاجرت کاملاً معلوم نیست ولی خطوط اصلی آن را می‌توان مشخص کرد. در دهه آخر قرن نهم بازیگران خشن دیگری به‌نام پچنگ‌ها وارد این بازی «بنشین و پاشو» قبایل صحراگرد شد. اندک چیزی که ما از این قبیلۀ ترك می‌دانیم در گفته کنستانتین خلاصه می‌شود که آن‌ها را به‌صورت وحشیانی با حرص و ولع سیرنشده توصیف می‌کند. که با پول رایج می‌توان آن‌ها را برای جنگ با سایر وحشیان و روس‌ها اجیر کرد. آن‌ها بین‌ولگا و اورال زندگی می‌کردند و زیر سلطه خزرها بودند و به‌گفته ابن‌رسته (۳۵) هر سال خزرها برای جمع‌آوری خراج به آن‌ها حمله می‌کردند.

در آخر قرن نهم برای پچنگ‌ها فاجعه‌ای (که به‌هیچ‌وجه غیر معمولی نبود) رخ داد: آن‌ها توسط همسایگان شرقی خود از سرزمینشان رانده شدند. این همسایه‌ها کس دیگری جز غزا نبودند که آن قدر مورد بی‌مهری ابن‌فضلان قرار گرفته‌اند. غزا یکی از قبایل بی‌شمار ترك بودند که گاهی مهار می‌بردند و از آسیای مرکزی به‌طرف غرب به‌حرکت درمی‌آمدند. پچنگ‌های آواره‌سمی کردند درخزران مسکن بگیرند ولی خزرها آن‌ها را نپذیرفتند (۳۱) و آن‌ها هم

۴۷: این تفسیر قابل قبولی از گفته کنستانتین است که «غزا و خزرها با پچنگ‌ها جنگ کردند» (۳۱).

حرکت به طرف غرب را ادامه دادند و ازدن گذشته و سرزمین مجارها را اشغال کردند و مجارها نیز به نوبه خود مجبور شدند به طرف غرب و به جایی بین دنیپر و سرث ۲۸ عقب بنشینند. این منطقه را اتل-کوز ۲۹ (سرزمین بین رودخانه‌ها) نامیدند. به نظر می‌رسد که در سال ۸۸۹ م. در آن جا مستقر شده‌اند ولی در سال ۸۹۶ م. پچنگ‌ها با کمک بلغارهای دانوب دوباره حمله کردند و در نتیجه مجارها به مجارستان امروزی رانده شدند.

این خطوط اصلی مهاجرت مجارها است از استپ‌های شرقی و پایان روابط آن‌ها با خزرها. در جزئیات آرا مختلفند و بعضی از مورخان (۳۲) با حرارت از این عقیده دفاع می‌کنند که مجارها از پچنگ‌ها فقط يك بار شکست خوردند و اتل-کوز نام دیگر لیدیا بود. ولی ما می‌توانیم این بحث‌ها را به متخصصان واگذاریم. مسئله شگفت‌انگیز تضادی است که ظاهراً بین شهرت مجارها به دلیری و جنگجویی از يك طرف و عقب‌نشینی بی‌افتخار و پیاپی آن‌ها از مسکن‌هایشان وجود دارد. مثلاً هینگمار ریمسی ۵۰ (۳۳) می‌گوید که مجارها در سال ۸۶۲ م. به امپراتوری فرانک حمله بردند (اولین حمله از حملات وحشیانه‌ای که اروپا را در قرون بعدی مرعوب ساخت). همچنین داستان ترسناکی می‌شنویم که برای سیریل قدیس، پیشوای مذهبی اسلاوها در راه خزران اتفاق افتاد.

«گروهی از مجارها در حالی که مثل گرگ‌ها زوزه می‌کشیدند به سیریل قدیس در حال نماز حمله بردند، ولی تقدس او موجب نجاتش شده (۳۴).

نوشته دیگری (۳۵) برخورد مجارها و خابارها را با فرانک‌ها در سال ۸۸۱ م. ذکر می‌کند؛ و کنستانتین نیز می‌نویسد که:

«مجارها چند ده سال بعد با سیمئون ۵۱، سرور بلغاران دانوب، وارد جنگ شدند و او را شکست سختی دادند و تا پرسیلاو ۵۲ پیش آمدند و او را در دژموندراگا ۵۳ محبوس کرده بازگشتند». (۳۶)

این کارهای نمایان را چه گونه می‌توان با عقب‌نشینی‌های پی‌درپی از ساحل رود دن تا مجارستان که در همان دوران انجام گرفت مطابقت داد؟ به نظر می‌رسد که پاسخ این سؤال را در نوشته‌های کنستانتین می‌توان یافت که بلافاصله بعد از آنچه در بالا آوردیم چنین می‌نویسد:

«... ولی پس از آن که سیمئون بلغار با امپراتور یونانی‌ها صلح

48: Serth.

49: Etel-Koz.

50: Hinkmar of Reims.

51: Simeon.

52: Preslav

53: Mundraga.

کرد و از آن طرف مطمئن شد عقب پچنگ‌ها فرستاد و با آن‌ها قرار گذاشت که با مجارها بجنگند و آن‌ها را نابود کنند. و وقتی مجارها برای جنگ بیرون رفته بودند پچنگ‌ها با سیمئون به سرزمین آن‌ها تاختند و خانواده‌های آن‌ها را نابود کردند و مجارهایی را که برای پاسداری مانده بودند به‌ذلت بیرون راندند. مجارها که در مراجعت کشورشان را ویران و بدبخت دیدند به‌کشوری که امروز در اشغال آن‌ها است رفتند».

بنابراین وقتی سرزمینشان و خانواده‌های آن‌ها مورد حمله قرار گرفت قسمت اصلی لشکر «خارج و درحال جنگ» بود. و اگر از روی واقعه بالا قضاوت کنیم آن‌ها اغلب برای یورش و ایلغار به سرزمین‌های دور می‌رفتند و برای محافظت سرزمین خود چندان نیرویی باقی نمی‌گذاشتند. این عادت خطرناک را تا موقعی می‌توانستند عمل کنند که همسایگان نزدیک آن‌ها فقط اربابان خزرشان و قبایل صلح‌طلب اسلاو بودند. ولی با آمدن پچنگ‌ها که در جست وجوی سرزمینی برای خودشان بودند وضع تغییر کرد. فاجعه‌ای که کنستانتین شرح داد ممکن است آخرین واقعه از یک سلسله وقایع مشابه بود که مجارها را وادار به جست وجوی مسکن جدید و امن‌تری در آن طرف کوه‌ها کرده باشد؛ و این سرزمینی بود که مجارها در جریان یکی از یورش‌هایشان شناسایی کرده بودند.

ملاحظات دیگری در تأیید این فرضیه وجود دارد. مجارها ظاهراً عادت یورش و ایلغار را از نیمه دوم قرن نهم میلادی پیدا کردند، یعنی تقریباً همزمان با تزریق خون خزری که خود موهبتی بی‌چون و چرا نبود. خابارها که «دلیرتر و در جنگ ماهرتر بودند» همان طور که دیدیم قبیله رهبر شدند و تفکر ماجراجویی را به میهمانداران خودشان القا کردند که به‌زودی آن‌ها را مثل هون‌ها تبدیل به یکی از بلایای اروپا ساخت. آن‌ها همچنین به مجارها روش‌های مخصوصی را آموختند که از زمان‌های بسیار دور فقط مورد استفاده ملل ترك مثل هون‌ها، آوارها، پچنگ‌ها و کومان‌ها بود... روش قدیمی فرار دروغین و تیراندازی در حین فرار سواران سبك و حمله ناگهانی با فریادهای وحشتناك مثل زوزه گرگ^{۵۴} (۳۷).

در قرن نهم و دهم وقتی غارتگران مجار، ژرمنستان، بالکان، ایتالیا و

۵۴: این روش‌ها تنها مخصوص ترك‌ها نبود. لشکرهای پارت نیز از این روش استفاده می‌کردند. مترجم.

حتی فرانسه را اشغال کردند این روش‌ها به طور مرگ‌آوری مؤثر بود ولی در مقابل پچنک‌ها که همان روش‌ها را به کار می‌بردند و به همان طرز وحشت‌انگیز زوزه می‌کشیدند اثر چندانی نداشت.

به این ترتیب به طور غیر مستقیم و از طریق منطق پیچیده تاریخ، خزرها وسیله ایجاد دولت مجارستان شدند، در صورتی که خود خزرها در مه تاریخ ناپدید گشتند. ماکارتنی^{۵۵} در پیروی از فکر مشابهی با تأکید بر نقش اختلاطی خابارها حتی دورتر هم می‌رود:

«قسمت اصلی ملت مجار (فینو - اوگریان‌های حقیقی) که نسبتاً (و نه چندان زیاد) مردمی صلح‌طلب و کشاورزان مستقر بودند، در تپه ماهورهای غرب دانوب منزل کردند و دشت آلفولد^{۵۶} توسط تژاد صحراگرد خابار که ترک‌های اصیل و دامدار و سوارکاران جنگجو و نیروی محرکه ارتش بودند، اشغال شد. این‌ها تژادی بودند که در زمان کنستانتین هنوز درجه پرافتخار «قبیله اول مجارها» را داشتند. من فکر می‌کنم که غالباً این خابارها بودند که از استپ به اسلاوها و روس‌ها یورش می‌بردند و در سال ۸۹۵ م حمله به بلغارها را رهبری می‌کردند و بعد از آن نیز بیش از نیم قرن در ایجاد وحشت در نیمی از اروپا سهم عمده را داشتند» (۳۸).

با وجود این مجارستانی‌ها موفق به حفظ هویت تژادی خودشان شدند. «بار شصت سال جنگ بی‌رحمانه و بدون وقفه بردوش خابارها بود و صف‌های آن‌ها سخت از مردان خالی شده بود. در صورتی که مجارهای اصیل که نسبتاً در آرامش می‌زیستند تعدادشان زیاد شده بود» (۳۹).

همچنین آن‌ها بعد از دوران دو زبانی موفق شدند زبان اصیل فینو-اوگریک خودشان را در میان همسایگان ژرمن و اسلاوشان حفظ کنند، به عکس بلغاری‌های دانوب که زبان اصلی ترکی خود را از دست دادند و به یک لهجه اسلاوی سخن گفتن را آغاز کردند.

با این همه اثر خابارها در مجارستان احساس می‌شد و روابط خزر و مجار حتی پس از این که کوه‌های کارپات آن‌ها را از هم جدا کرده بود، کاملاً قطع نشده بود. به گفته واسیلیف^{۵۷} (۴۰) در قرن دهم تاکسونی^{۵۸} دوک مجارستانی

55: Macarthey.

56: Alföld.

57: Vasiliev.

58: Taksony.

تعداد نامعینی از خزرها را دعوت کرد تا در قلمرو او مسکن بگیرند. غیر محتمل نیست که عده زیادی از این مهاجران از یهودیان خزری بوده باشند ما می‌توانیم قبول کنیم که هم خابارها وهم مهاجران بعدی باخودشان تعدادی از صنعتکاران معروف را آورده بودند که هنرشان را به مجارستانی‌ها آموختند (فصل يك بخش ۱۳).

مجارها در جریان تصاحب سرزمین جدید و دائمی خود ساکنان قبلی را که موراوی‌ها و بلغارهای دانوب بودند بیرون کردند و آن‌ها هم به مناطقی که اکنون در آن‌ها ساکن هستند رفتند. همسایگان دیگر اسلاو و صرب و کروآت هم در جاهای کنونی جا گرفته بودند. در نتیجه يك عكس‌العمل زنجیره‌ای که در فاصله دور و از اورال شروع شده بود، غزا پچنک‌ها را بیرون کردند و پچنک‌ها مجارها را و آن‌ها هم بلغارها و موراوی‌ها را راندند. به این ترتیب نقشه اروپای مرکزی جدید شروع به شکل گرفتن کرد و این قطعات متحرک جای ثابتی یافتند.

۱۵

اکنون می‌توانیم به‌داستان به‌قدرت رسیدن روس‌ها، یعنی تصرف بدون خونریزی کیف توسط افراد روريك در سال ۸۶۲ میلادی برگردیم. تقریباً در همین تاریخ مجارها توسط پچنک‌ها به طرف غرب رانده شدند و به این ترتیب جناح غربی خزرها را بی‌حفاظ گذاردند. این مطلب معلوم می‌کند که چه‌گونه «روسها» توانستند اداره کیف را به‌آسانی به‌دست بگیرند.

ولی قدرت نظامی تضعیف شده خزران بی‌زانس را در معرض خطر حمله روس‌ها قرار می‌داد. اندکی بعد از به‌دست گرفتن کیف کشتی‌های روس که از دنیپر پایین می‌آمدند از دریای سیاه گذشتند و به قسطنطنیه حمله بردند. «باری» این واقعه را به‌وجه شایانی نگاشته است:

«در ماه ژوئن سال ۸۶۵ میلادی امپراتور (میکائیل سوم) باتمام نیرویش برای جنگ علیه ساراسن‌ها حرکت کرده و راه زیادی را رفته بود که خبر شگفت‌انگیزی به‌او رسید و او را با عجله مجبور به بازگشت به قسطنطنیه کرد. آن خبر این بود که يك لشکر روس شامل دویست کشتی از طریق اوکسین^{۵۹} وارد بسفر

59: Euxine. دریای سیاه

شده بود و صومعه‌ها و سواحل و اطراف را غارت و جزیره شاهزادگان^{۶۰} را تصرف کرده بودند. ساکنان شهر نیز از ناتوانی در مقابل این تهدید ناگهانی خود را باخته بودند. ساخولی اطراف شهر (تاماکا) با امپراتور رفته بود... و نیروی دریایی نیز غایب بود. وحشی‌ها پس از غارت و تخریب حومه شهر آماده حمله به شهر می‌شدند. در این بحران... فوتیوس^{۶۱} بطریق* دانشمند قیام کرد و به تهییج مردم شهر و ترمیم روحیه آن‌ها پرداخت... بطریق احساس همگان را بیان می‌کرد و می‌گفت، نامربوط و احمقانه است که شهر امپراتوری «ملکه تقریباً همه عالم» را دسته‌ای از بردگان [کذا] و گروهی از وحشیان به تمسخر بگیرند. ولی شاید وقتی او به شگردهای روحانی که در حملات پیشین به طور مؤثری مورد استفاده قرار گرفته بود روآورد مردم بیش‌تر تحت تأثیر قرار گرفتند و بهتر آرام شدند. او شغل گرانبهای مادر باکره را دور دیوار شهر گرداند و مردم را باور شده بود که شغل را در آب دریا فرو برده‌اند تا طوفان برانگیزد. طوفانی برنخاست ولی اندک زمانی بعد «روس‌ها» شروع به عقب‌نشینی کردند و شاید کمتر کسی از اهالی شادمان شهر بود که خلاصی خود را مرهون دخالت مستقیم ملکه آسمانی نمی‌دانست.» (۴۱)

جالب است گفته شود که این فوتیوس بطریق که بلاغتش شهر امپراتوری را نجات داد کس دیگری جز همان «خزرپوزه» نبود که سیریل مقدس را به‌مأموریت دعوت به‌دین مسیح فرستاده بود. علت عقب‌نشینی روس‌ها مراجعت عجولانه لشکر و ناوگان یونانی‌ها بود ولی «خزرپوزه» روحیه مردم را درمدمت دلهره‌آور انتظار تقویت کرده بود.

توین‌بی نیز شرح‌حال جالبی از این واقعه ارائه می‌کند: «در سال ۸۶۵ م. روس‌ها از هر موقعی به‌تصرف قسطنطنیه نزدیک‌تر شده بودند» (۴۲) وی همچنین همعقیده با چندین مورخ روس می‌گوید که حمله ناوگان دنیپر مردان شمال^{۶۲} از طریق دریای سیاه با حمله همزمان ناوگان وایکینگ‌های غرب به قسطنطنیه از طرف دریای مدیترانه و داردانل هماهنگ شده بود:

60: Island of the princes.

61: Photius.

* Palriarch مقامی در کلیسای روم شرقی.

62: Northmen.

«واسیلیف وپازکیویچ»^{۶۳} و ورنادسکی^{۶۴} عقیده دارند که حرکت دوناوگان به طرف دریای مرمره نه تنها همزمان بود بلکه پیش‌بینی و هماهنگ شده بود و حتی برای هویت مغز متفکری که به نظر آن‌ها این نقشه نظامی بزرگ را طرح کرده بود فرضیه‌ای دارند و تصور می‌کنند که روریک نوگورودی^{۶۵} و روریک ژوتلندی^{۶۶} (۴۳) هر دونام یک نفر بوده است.»

این مطلب ابهت مدعی جدید خزرها را نشان می‌دهد. سیاست بیزانس وقت زیادی برای شناخت حریف لازم نداشت تا دودوزه بازی کردن را شروع کند، یعنی اقدام به جنگ با روس‌ها وقتی که راه دیگری نبود، سعی در آرامش به امید این که احتمالاً سرانجام به مسیحیت رویاورند و به گروه زیرنفوذ کلیسای شرق بگروند؛ و در موقع لازم معامله کردن به طور شرافتمندانه یا غیر شرافتمندانه بر سر خزرها که هنوز مهره مهمی به شمار می‌آمدند.

۱۱

برای دویست سال بعد روابط بیزانس و روس‌ها بین برخورد مسلحانه و قرارداد دوستی نوسان می‌کرد. جنگ‌ها در سال‌های زیر به وقوع پیوستند: ۸۶۰ (حمله به قسطنطنیه) ۹۰۷-۹۴۱-۹۴۴-۹۶۹ تا ۹۷۱ میلادی و قراردادها در سال‌های زیر منعقد شدند: ۸۳۸ تا ۸۳۹-۸۶۱-۹۱۱-۹۴۵-۹۵۷ و ۹۷۱ میلادی. در مورد محتوای کم و بیش سری این موافقتنامه‌ها چیز زیادی نمی‌دانیم، ولی آنچه می‌دانیم نشان دهنده پیچیدگی شگفت‌انگیز این بازی سیاسی است. چند سال بعد از حمله به قسطنطنیه حضرت فوتیوس (همان به طریق خزرپوزه که می‌شناسیم) گزارش می‌کند که روس‌ها سفیرانی به قسطنطنیه فرستاده بودند که بنابه ادعای بیزانس «از امپراتور استدعای تشریف به مسیحیت بکنند» باری می‌گوید: «ما نمی‌دانیم این سفارت نماینده کدام و چقدر از جوامع روس بوده است ولی موضوع سفارت باید یک نوع پوزش خواهی از آخرین حملاتشان و شاید هم گرفتن موافقت برای استخلاص اسیران بوده باشد.

63: Pazkiewicz.

64: Vernadsky.

65: Rurik of Novgorod.

66: Rurik of Jutland.

مطمئناً عده‌ای از روس‌ها با قبول مسیحیت موافقت کردند... ولی ظاهراً بذردزمین چندان حاصلخیزی نیفتاده بود چون تا یکصد سال بعد هم صحتی از مسیحیت روس‌ها نمی‌شنویم. باوجود این قراردادی که بین سال‌های ۸۶۰ و ۸۶۶م منعقد گردید به‌تایید دیگری منتهی شد (۴۴)».

در میان این نتایج یکی استخدام دریانوردان اسکاندیناوی در ناوگان بیزانس بود که در سال ۹۰۲م به‌هفتصد نفر رسیدند و دیگر تشکیل گارد معروف وارنگیان بود که از گروه مخصوصی از روس‌ها و سایر سربازان مزدور شمالی وحتی انگلیسی‌ها تشکیل می‌شد. در قرارداد ۹۴۵ و ۹۷۱، فرمانروایان کیف قبول کردند به‌درخواست امپراتور بیزانس لشکرهای لازم را تأمین کنند (۴۵). در زمان کنستانتین پروفیروژنیتوس یعنی در نیمه قرن دهم میلادی حضور ناوگان «روس» در سفر منظره‌ای عادی بود. آن‌ها دیگر برای حمله به‌قسطنطنیه نمی‌آمدند بلکه برای فروش کالا سفر می‌کردند. تجارت طبق مقررات دقیقی انجام می‌گرفت (به‌غیر از موقعی که برخورد مسلحانه روی می‌داد): به‌گفته واقع‌نگاران روس در قرارداد ۹۰۷ و ۹۱۱م مقرر شده بود که مسافران روس فقط از یکی از دروازه‌های شهر به‌قسطنطنیه وارد شوند و هر بار بیش از پنجاه نفر نباشند و مأموران رسمی آن‌ها را همراهی کنند. در مدت اقامتشان آن‌ها حق داشتند هرچقدر گندم می‌خواستند دریافت کنند و همچنین به‌اندازه مصرف شش ماه از مواد دیگر که ماهانه تحویل می‌گرفتند، از جمله نان و شراب و گوشت و ماهی و میوه، و در صورت درخواست تسهیلات برای استحمام. برای این که کلیه دادوستدها به‌درستی انجام گیرد ایجاد کنندگان بازار سیاه پول به‌قطع دست محکوم می‌شدند. در دعوت به‌مسیحیت هم به‌عنوان یک وسیله قاطع برای ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز با ملت روس که قدرتش رو به‌افزایش بود مسامحه نمی‌شد.

ولی این کار ساده‌ای نبود. به‌گفته واقع‌نگاران روس وقتی اولگ^{۶۷} نایب‌السلطنه کیف قرارداد ۹۱۱، را با بیزانس منعقد کرد.

«امپراتوران لئو و الکساندر (که باهم حکومت می‌کردند) بعد از موافقت در مورد خراج و هم‌قسم شدن صلیب را بوسیدند و اولگ و مردانش را به‌همان ترتیب دعوت به‌قسم خوردن کردند، ولی روس‌ها بروال کیش خودشان با قسم به‌سلاحشان و پرون^{۶۸} خدای

67: Oleg.

68: Perun.

آن‌ها وولس^{۶۹} خدای حیوانات قرارداد را تأیید کردند (۴۶). تقریباً پس از گذشت نیم قرن و وقوع چندین جنگ و قرارداد، پیروزی کلیسای مقدس در دسترس قرار گرفت: در ۹۵۷م اولگا شاهزاده خانم کیف (بیوه شاهزاده ایگور) در يك مسافرت رسمی به قسطنطنیه به مسیحیت درآمد (اگر، چنان که بعضی می‌گویند، قبل از حرکتش به قسطنطنیه مسیحی نشده باشد). ضیافت‌ها و جشن‌هایی که به افتخار اولگا برپا شد در کتاب تشریفات با ذکر جزئیات نوشته شده و چیزی در مورد عکس‌العمل این خانم در مقابل اسباب بازی‌های مکانیکی که در سالن شاه‌نشین قراردادش نمی‌گویند. مثلاً در مقابل پوست شیرپرازگاه که مصنوعاً نعره و حشتناکی می‌کشید (یکی از میهمانان شخص به نام حضرت لیوتپراند^{۷۰} می‌نویسد که اوفقط به علت این که از این وسایل غافل‌گیری مدعوین باخبر می‌بود توانسته بود «خونسردی» خود را حفظ کند). این تشریف‌فرمایی باید در درس بزرگی برای رئیس تشریفات (خودکنستانتین) بوده باشد، زیرا نه تنها اولگا يك زن فرمانروا بود بلکه همراهان او هم زن بودند. مردان سیاسی و مشاوران به تعداد هشتاد و دوفتر «بی‌سروصدا» در پشت سر نمایندگان روس می‌آمدند» (۴۷) ۷۱:

درست قبل از شروع، واقعه کوچکی که نمایشگر شکنندگی روابط روس و بیزانس بود اتفاق افتاد. وقتی خانم‌های درباری وارد شدند همگی طبق مراسم در مقابل خانواده امپراطور به خاک افتادند و اولگا سرپا ایستاد «ولی بارضایت متوجه شدند که آهسته و به‌طور محسوسی سرش تکان خورد» او را با نشانیدن درسمیز جداگانه‌ای همان‌طور که با میهمانان رسمی مسلمان عمل می‌شد «بر سر جایش نشاندند». (۴۸)

تواریخ روس روایت پرشاخ و برگ دیگری از این دیدار رسمی دارند. وقتی موضوع حساس غسل تعمید به میان آمد، اولگا به کنستانتین گفت «اگر او میل دارد غسل تعمید انجام شود باید مراسم را خود امپراتور اجرا کند و اگر نه حاضر به غسل نیست». امپراتور قبول کرد و از بطریق خواست که تعلیمات لازم را به خانم بدهد. بطریق تعلیمات لازم را در باره دعا و روزه و بخشش و نگهداری عفت به او داد و او سربه‌زیر مانند ابری که آب را جمع می‌کند بالذت این گفته‌ها را می‌بلعید...

پس از غسل تعمید امپراتور از اولگا درخواست ازدواج کرد. ولی اولگا

69: Volos.

70: Liutprand.

۷۱: نه نفر از بستگان اولگا و بیست دیپلمات و چهل نفر مشاور تجارتي و يك کشیش و دو مترجم و شش خدمتکار دیپلمات‌ها و مترجم مخصوص اولگا.

پاسخ داد، «چه گونه شما می‌توانید بامن ازدواج کنید در صورتی که مرا غسل دادید و مرا دختر خود نامیدید؟ این در میان مسیحیان حرام است همان‌طور که خودتان باید بدانید» و امپراتور گفت اولگا «شما زیرک‌تر از من هستید». (۴۹) وقتی اولگا به کیف بازگشت کنستانتین پیغامی به این شرح برای او فرستاد «با در نظر گرفتن این که من هدایای بسیاری به شما دادم، شما به من قول دادید که بعد از مراجعت برده‌ها و موم و پوست بسیار و همچنین سربازانی برای کمک به من خواهید فرستاد» ولی اولگا به فرستاده پاسخ گفت: «اگر امپراتور همان قدر که من در کنار بسفر به سر بردم ترد ما و در پوچانیا ۷۲ بماند درخواستش را اجابت خواهم کرد» و با این کلمات فرستاده را مرخص کرد (۵۰).

این اولگا-هلگا باید شیرزن اسکاندیناوی عجیبی بوده باشد. از او به عنوان بیوه شاهزاده ایگور (احتمالاً پسر روریک) یاد می‌شود که تواریخ روس او را فرمانروایی طماع، دیوانه و سادیک معرفی می‌کنند. ایگور در سال ۹۴۱ م با ناوگان بزرگی بریزانس حمله برد و از مردم اسیر عده‌ای را سلاخی کرد و عده‌ای دیگر را به عنوان هدف برای تیراندازی به کار برد و دست‌های عده‌ای دیگر را از پشت بست و به سرشان میخ کوبید و تعداد زیادی از کلیساهای مقدس را آتش زد... (۵۱) سرانجام ناوگان بیزانس با پرتاب گلوله‌های آتشی از لوله‌های نصب شده در جلو کشتی‌ها لشکر ایگور را منهزم کرد. روس‌ها با دیدن شعله‌ها خودشان را به دریا می‌انداختند؛ و نجات یافتگان در مراجعت گفتند که یونانی‌ها برق آسمانی را در اختیار دارند و با پرتاب آن به سر روس‌ها آن‌ها را آتش زدند و مانع پیرویشان شدند ۷۲. به دنبال این پیروزی یک قرارداد دوستی دیگر به مدت چهار سال منعقد گردید. روس‌ها که دریانوردانی فطری بودند از آتش‌پرانی یونانی‌ها بیش‌تر از همه کسانی که به بیزانس حمله کرده بودند ترسیدند. این برق آسمانی دلیل محکمی برای کلیسای یونانی بود، ولی باز هم آن‌ها حاضر به قبول مسیحیت نشدند.

وقتی ایگور در سال ۹۴۵ م به دست درولیان‌ها ۷۴ که مردمی اسلاو بودند و خراجی سنگین بر آن‌ها گذارده شده بود کشته شد، اولگا بیوه اونا یا بلسلطنه کیف گردید. اولگا حکومت خود را با گرفتن یک انتقام چهار لایه‌ها از درولیان‌ها شروع کرد: نخست یک هیئت صلح درولیان‌ها را زنده به گور کرد، سپس

72: Pochayna.

۷۳: توین‌بی بدون تردید این اسلحه سری یونانی‌ها را «ناپالم» می‌نامد که شاید ترکیب ناشناسی از نفت بوده که در برخورد با آب مشتعل می‌شده و با آب خاموش نمی‌شده است.

74: Drevlians.

نمایندگان از سرکردگان آنها را در يك حمام زنده‌زنده آتش زد و پس از چند کشتار دیگر شهر اصلی درولیان‌ها را با خاک یکسان ساخت. عطش خون‌ریزی اولگا تا روز غسل تعمیدش تسکین‌پذیر به نظر نمی‌رسید. ولی از آن تاریخ به بعد تواریخ می‌گویند «اومثل فلق پیش از خورشید و مثل سپیده‌دم قبل از روز پیشگام کلیسای روس گردید و چون ماه در شب می‌درخشید و در میان کفار مانند مرواریدی در لجن بود.» اولگا در زمان مناسب به عنوان اولین روس به درجه تقدس کلیسای اورتودوکس مشرف شد.

با وجود سروصدای زیادی که در مورد مسیحی شدن اولگا و دیدار رسمی او از قسطنطنیه برپا شد. این آخرین کلمه در مذاکرات طوفانی بین کلیسای یونان و روس‌ها نبود، چون سویاتوسلاو^{۷۵} پسر اولگا به بت‌پرستی برگشت و به استغاثه مادرش گوش نداد و «لشگری فراوان از دلیران جمع‌آوری کرد و مانند پلنگی به حرکت درآمد و به لشگرکشی پرداخت». (۵۲) از جمله جنگی با خزرها و جنگی دیگر با بیزانس کرد. سرانجام در سال ۹۸۸ م و در زمان سلطنت ولادیمیر مقدس بود که فرمانروایان روس قطعاً به کلیسای اورتودوکس یونان پیوستند. تقریباً در همین زمان مجارستانی‌ها و لهستانی‌ها و اسکاندیناوی‌ها و همچنین ايسلند دورافتاده به کلیسای لاتین روم پیوستند. خطوط اصلی تقسیم دنیای مذهبی شروع به شکل گرفتن کرد و در این جریان یهودیان خزر يك وصله ناجور شده بودند. تردیدی روزافزون قسطنطنیه و کیف با وجود پستی و بلندی‌هایش باعث کم شدن اهمیت اتل گردید و حضور خزرها در راه‌های تجارتي و برداشت ده درصد مالیات از کالاهای روزافزون برای خزانه بیزانس و برای جنگجویان تاجرپیشه روس ناراحت کننده شده بود.

نشانه تغییر رفتار بیزانس نسبت به متحد قبلی‌شان رها کردن خرسون به روس‌ها بود. بیزانس و خزران برای تصاحب خرسون، این بندر مهم کریمه، چندین قرن در مقابل هم ایستاده و حتی جنگیده بودند. ولی وقتی ولادیمیر در سال ۹۸۷ م خرسون را تصرف کرد بیزانس حتی اعتراض هم نکرد، چون به گفته باری «این قربانی در مقابل صلح دائمی و دوستی با دولت روس که قدرت بزرگی می‌شد قیمت چندانی نبود» (۵۳)

قربانی کردن خرسون شاید قابل توجه بود، ولی بعدها معلوم شد که قربانی کردن اتحاد با خزرها سیاستی کوتاه‌بینانه بوده است.

75: Svyatoslav.

فصل چهارم

برافتادن

۱

در بحث روابط روس ویزانس سده‌های نهم و دهم میلادی، من توانستم به تفصیل از منابعی مثل «کشورداری» اثر کنستانتین واولین واقعه‌نگاران روس شاهد بیاورم. ولی در مورد زورآزمایی روس و خزر که در همان زمان می‌گذشت و اکنون می‌خواهیم به آن بپردازیم، ما چنین منابعی را در دست نداریم. بایگانی اتل، اگر هم وجود می‌داشته است، اکنون بر باد رفته و برای اطلاع از تاریخ آخرین سده امپراطوری خزران مجبوریم به اشارات پراکنده‌ای که در نوشته‌های واقعه‌نگاران و جغرافی‌دانان اسلامی یافت می‌شود بازگردیم.

دوران موزد نظر، سال‌های واقع بین حدود ۸۶۲ میلادی - سال اشغال کیف از طرف روس‌ها است - تا حدود ۹۶۵ میلادی - سال انهدام اتل به دست سویاتوسلاو - پس از سقوط کیف و عقب‌نشینی مجارها به مجارستان، وابستگان قدیمی غرب امپراتوری خزران (به جز قسمتی از کریمه) دیگر زیر فرمان خاقان نبودند و فرمانروای کیف می‌توانست بدون مانعی به قبایل اسلاو حوزه دنیپر بگوید «چیزی به خزرها نپردازید!» (۱)

خزرها شاید از دست رفتن برتریشان را در غرب می‌پذیرفتند ولی در همان زمان با تجاوزات روزافزون روس‌ها در شرق، در قسمت سفلی ولگا و در اطراف دریای خزر مواجه بودند. سرزمین‌های مسلمان در سواحل جنوبی «دریای

1: Svyatoslav.

خزر»- آذربایجان، گیلان، شیروان، تبرستان و گرگان از دوجت هدف‌های وسوسه‌کننده‌ای برای ناوگان وایکینگ بودند. یکی ازجت تجارت با خلفای مسلمان ودیگری از جت امکان به‌دست‌آوردن غنائم. ولی راه رسیدن به‌دریای خزر ازاتل ودلتای رود ولگا می‌گذشت که زیر فرمان خزرها بود، همان‌طوری که دسترسی به‌دریای سیاه تا موقعی که کیف را در دست داشتند زیر فرمان آن‌ها قرار داشت. وفرمان هم بدان معنی بود که روس‌ها برای عبور هرناوگان مجبور به‌کسب اجازه و پرداخت ده‌درصد حق‌گمرکی بودند که هم غرورشان را می‌آزرد، هم جیشان را.

این تفاهم برای مدتی برقرار بود و ناوگان‌های روس حقوق لازم را می‌پرداختند ووارد دریای خزر می‌شدند وبا مردم سواحل آن معامله می‌کردند. ولی همان‌طوری که دیدیم اغلب این معاملات با ایلغاروگرفتن غنائم مترادف بود. زمانی بین سال‌های ۸۶۴ و ۸۸۴ میلادی (۲) واحدی از روس‌ها به‌بندر آبسکون درتبرستان حمله بردند وشکست خوردند ولی درسال ۹۱۵ م بازگشتند وشهرودها اطراف را غارت کردند وتعدادی از مسلمانان را به‌اسارت گرفتند وبه‌عنوان برده فروختند. برای خزرها این واقعه به‌علت روابط دوستانه آن‌ها با خلفا وهمچنین به‌علت وجود گروهی برگزیده از سربازان اجیر مسلمان در ارتشان باعث ناراحتی بزرگی بود. سه‌سال بعد در ۹۱۳ میلادی این مسئله به‌اوج خود رسید وباعث يك برخورد خونین گردید.

این واقعه بزرگ که قبلا به‌طور مختصر آورده شد (فصل سوم، بخش ۳) توسط مسعودی به‌تفصیل شرح داده شده، در صورتی که تاریخ روس آن‌را به سکوت برگزار کرده است. مسعودی می‌گوید:

در زمانی بعد از سال ۳۵۵ هجری (۹۱۲ - ۹۱۳ میلادی) يك ناوگان روس مرکب از ۵۰۰ کشتی که هرکدام یکصد نفر سرنشین داشت به سرزمین خزر نزدیک شد.

«وقتی کشتی‌های روس به‌مردان خزر که بدهانه خلیج آماده بودند رسید به شام‌خزنامه نوشتند که ازآن ناحیه بگذرند ودر رود پایین روند و وارد رود خزر شوند و به‌دریای خزر که دریای گرگان وتبرستان ودیگر دیار ایران است که گفته‌ایم وارد شوند ونصف غنایمی را که ازاقوام سواحل این دریا به‌دست آرند بدودهند. واو نیز اجازه داد و وارد خلیج شدند و به مصب رود رسیدند و در این شبه آب بالا رفتند تا به‌رود خزر رسیدند وازآن‌جا سوی شهر آمل (اتل) سرازیر شدند وازآن‌جا گذشته

به دهانه رود و مصب آن رسیدند و از مصب رود تا شهر
آمل رودی عظیم و آبی فراوان است و کشتی‌های روس به دریا
پراکنده شد و دسته‌ها به گیل و دیلم و تبرستان و آبسکون، شهر
ساحلی گرگان، و دیار نفت و آذربایجان فرستادند زیرا از دیار
اردبیل و آذربایجان تا این دریا سه روز راه است. روسان خون‌ها
بریختند و زنان و کودکان را به اسیری گرفتند و اموال فراوان به
غارت بردند... (۲ الف) ۲

آن‌ها حتی شهر اردبیل را که از ساحل سه روز فاصله داشت زیر و رو
کردند. وقتی مردم از تعجب بیرون آمدند و به اسلحه دست بردند روس‌ها طبق
روش دیرین خودشان از سواحل به جزایر نزدیک باکو عقب نشستند. بومیان با
کشتی‌های کوچک و کشتی‌های تجاری سعی کردند آن‌ها را بیرون کنند.

«... و روسان نیز به آن‌ها حمله بردند و هزاران کس از مسلمانان
کشته و غرقه شدند و روسان ماه‌های بسیار به همین وضع که گفتم
در این دریا بی بودند... و چون روسان غنیمت فراوان گرفتند و از
اقامت ملول شدند به دهانه رود خزر رفتند و به شاه خزر نامه نوشتند
و مطابق شرطی که نهاده بودند اموال و غنیمت برای او فرستادند...
و چون لاریان [سربازان مزدور مسلمان در ارتش خزر] و دیگر
مسلمانان دریای خزر حکایت روسان بدانستند به شاه خزر گفتند
ما را با این قوم که به دیار برادران مسلمان ما حمله برده و
خون‌ها ریخته و زن‌ها و اطفال را اسیر کرده‌اند، به هم واگذار و
شاه منع ایشان نتوانست کرد و کس پیش روسان فرستاد و خبردارشان
کرد که مسلمانان قصد جنگ ایشان دارند و مسلمانان اردو زدند
و به طلب روسان دنبال آب سرازیر شدند وقتی چشم به چشم افتاد
روسان از کشتی‌ها بیرون شدند و مقابل مسلمانان صف کشیدند و
خلق بسیار از نصارای مقیم آمل همراه مسلمانان بود و مسلمانان
پانزده هزار بودند با اسب و سلاح و سه روز در میانه پیکار بود که
خدا مسلمانان را بر آن‌ها فیروزی داد و به شمشیر دچار شدند.

جمعی کشته و گروهی غریق شدند و پنج هزار کس از آن‌ها جان
بدر بردند و در کشتی‌ها نشسته به ساحل دیگر رفتند که مجاور دیار
برطاس است و کشتی‌ها را رها کرده راه خشکی گرفتند. بعضی را

مردم برطاس بکشتند و بعضی دیگر به دیار غز افتادند و بدست مسلمانان کشته شدند از جماعتی که بر ساحل رود خزر به دست مسلمانان کشته شدند آنچه به شمار آمد سی هزار بود و از آن سال دیگر روسان باز نیامدند.^۲ (ب)

پنج هزار نفر از روس ها فرار کردند ولی آنها هم توسط برطاس ها و بلغارها کشته شدند.

این گزارش مسعودی بود از یورش اسفبار روس ها در ۹۱۲-۹۱۳ میلادی به داخل دریای خزر که طبیعتاً بی طرفانه نیست. فرمانروای خزر به صورت خیانتکار پستی ظاهر می شود که اول نقش همدست غیر فعال روس های غارتگر را دارد و بعد اجازه حمله به آنها را می دهد ولی ضمناً آنها را از تله ای که «مسلمانان» زیر فرمان خودش مهیا کرده بودند باخبر می کند. حتی بلغارها را مسعودی مسلمان می نامد در صورتی که ابن فضلان که ده سال بعد از او بلغارها را دیده است، آنها را بسیار دور از اسلام شرح می دهد. ولی با وجودی که گزارش مسعودی به غرض مذهبی آلوده است تصویری از مسئله یا مسائلی که در مقابل رهبران خزر وجود داشت به دست می دهد. آنها شاید چندان نگران مصیبت های وارده به مردم ساحل دریای خزر نبودند؛ آن دوران، دوران احساسات نبود. چون اگر روس های غارتگر همان طور که اداره کیف در کنار دنیپر را به دست گرفتند جای پای هم در کنار ولگا به دست می آوردند چه می شد؟ به علاوه ممکن بود يك یورش دیگر روس ها به سواحل دریای خزر عکس العمل خلفا را موجب شود - که نتیجه اش را روس هایی که خارج از دسترس بودند تحمل نمی کردند بلکه خزرهای بی گناه یا «تقریباً بی گناه» متحمل می شدند.

روابط با خلفا، با وجود آن که ابن فضلان در شرح واقعه ای، شکنندگی آن را نشان می دهد صلح آمیز بود. یورشی که مسعودی شرح داد در سال ۹۱۲-۹۱۳ م، اتفاق افتاد و ماموریت ابن فضلان نزد بلغارها در ۹۲۱-۹۲۲ م. شرح واقعه مورد نظر توسط ابن فضلان به ترتیب زیر است (۳):

مسلمانان این شهر [اتل] يك مسجد اصلی دارند که در آنجا نماز می گذارند و روزهای آدینه در آنجا جمع می شوند. این مسجد مناره ای بلند و چند مؤذن دارد. وقتی پادشاه خزرها در ۳۱۵ هجری [۹۲۲ میلادی] خبر یافت که مسلمانان کنیسه دارا البابونج [محل آن معلوم نشد] را خراب کرده اند، دستور داد مناره را

خراب کنند و مؤذن‌ها را بکشند. و گفت: اگر نمی‌ترسیدم که دیگر کنیسه‌ای در سرزمین اسلام باقی نماند مسجد را هم خراب می‌کردم. این واقعه‌گواهی می‌دهد که طرفین عوامل بازدارنده و خطر بالا گرفتن جنگ را دقیقاً احساس می‌کردند و ضمناً یک‌بار دیگر نشان می‌دهد که رهبران خزر خود را قلباً وابسته به سرنوشت یهودیان قسمت‌های دیگر دنیا می‌دانستند.

۲

گزارش مسعودی از یورش سال ۹۱۲-۹۱۳ میلادی روس‌ها به داخل دریای خزر با این کلمات ختم می‌شود: «واقعه‌ای که ما گزارش کردیم دیگر بعد از آن تاریخ تکرار نشد». اتفاقاً مسعودی موقعی این سطور را نوشت (۹۴۳م.) که روس‌ها یورش خود را با ناوگان بزرگ‌تری تکرار کردند؛ ولی مسعودی نمی‌توانست از این یورش خبر داشته باشد. برای سه سال بعد از فاجعه ۹۱۳م. آن‌ها این قسمت دنیا را راحت گذارده بودند؛ و اکنون خودشان را به اندازه کافی قوی احساس می‌کردند که دوباره شروع کنند؛ شاید قابل توجه باشد بدانیم که این یورش با اختلاف یکی دو سال با یورش دیگری به طرف ییزانس به فرماندهی ایگور جنگاور که زیر آتشبار یونانی‌ها نابود گردید مصادف بوده است.

در جریان این اشغال مجدد، روس‌ها جای پای در منطقه دریای خزر در شهر بردعه به دست آوردند و مدت یک سال قادر به نگه داشتن آن بودند.^۴ بالاخره در میان روس‌ها طاعون در گرفت و آذربایجانی‌ها توانستند بازماندگان آن‌ها را فراری دهند. این دفعه منابع اسلامی ذکری از دخالت خزرها در این جنگ یا غارتگری نمی‌کنند. ولی یوسف در نامه‌اش به حسدای که در همان سال نوشته شده می‌گوید:

«من دهانه رودخانه را نگه می‌دارم و به روس‌ها اجازه نمی‌دهم که با کشتی‌هایشان بیایند و سرزمین اعراب را اشغال کنند... من

۴: شرح این واقعه را احمد کسروی از قول ابن مسکویه در کتاب شهریاران گمنام به تفصیل آورده است. مترجم.

جنگ‌های سختی با آن‌ها می‌کنم».^۵

در هر صورت، اعم از این که ارتش خزرها در این وقایع دخالت داشته یا نه، حقیقت این است که چند سال بعد آن‌ها تصمیم گرفتند جلو ورود روس‌ها را به دریای خزر بگیرند و ما از سال ۹۴۳ به بعد دیگر چیزی در مورد نفوذ روس‌ها به دریای خزر نمی‌شنویم.

علت این تصمیم مهم به احتمال زیاد فشار جامعه مسلمان موجود در میان خزرها بود که آن‌ها را آلوده «جنگ‌های سنگین» با روس‌ها کرد. ما از این جنگ‌ها به هر صورت اثری به جز مطالب نامه یوسف نداریم. ممکن است این جنگ‌ها بیش‌تر به صورت جنگ و گریز بوده باشند، به غیر از لشکرکشی مهم سال ۹۶۵ میلادی مذکور در «تاریخ قدیم روس» که موجب اضمحلال امپراتوری خزران گردید.

۳

رهبری لشکرکشی با سویاتوسلاو شاهزاده کیف و پسر ایگور والگا بود. قبلاً گفته شد که او مثل «پلنگ سبک گام برمی‌داشت» و «لشکرکشی‌های زیادی را انجام داد». در حقیقت اوقسمت اعظم زندگی‌اش را در لشکرکشی گذراند. و با وجود استغاثه مداوم مادرش حاضر به قبول مسیحیت نشد، چون می‌گفت «او را مسخره مردمش قرار می‌دهد». تواریخ روس می‌گویند که «در لشکرکشی‌هایش کاری ولو از آشپزخانه با خود حمل نمی‌کرد و گوشت را نمی‌جوشاند بلکه قطعات کوچک گوشت اسب یا شکار یا گاو را روی آتش کباب می‌کرد. چادر هم نداشت بلکه جل اسب را زیرانداز می‌کرد و زین اسب را زیر سرش می‌گذاشت و همراهش نیز همین کار را می‌کردند».^(۴) موقع حمله از غافل‌گیر کردن دشمن نفرت داشت کسی می‌فرستاد و اعلام می‌کرد: «من بر شما خواهم تاخت». در مورد لشکرکشی‌ها علیه خزرها مورخ فقط چند سطر به سبکی موجز که

۵: در روایت طویل (Long Version) همین نامه (به‌ضمیمه شماره ۳ رجوع شود) جمله دیگری هست که ممکن است توسط نسخه بردار اضافه شده باشد: «اگر من به آن‌ها يك ساعت هم اجازه می‌دادم آن‌ها سرزمین اعراب را تا بغداد زیرورو می‌کردند....».

از آن‌جایی که روس‌ها نه تنها يك ساعت بلکه يك سال در دریای خزر ماندند این رجز خوانی بیش‌تر توخالی به نظر می‌رسد. ولی اگر آن‌را مربوط به آینده بدانیم نه به گذشته، زیاد هم توخالی نیست.

معمولا درباره برخوردهای مسلح دارد می‌گوید:

«سویاتوسلاو به طرف اوکا^۶ و ولگا رفت و وقتی به ویاتیچیان^۷ رسید [قبیله اسلاو که در جنوب مسکو جدید زندگی می‌کردند]، پرسید خراجگذا رچه کسی هستند. آن‌ها گفتند که برای هر گاواهن یک سکه نقره به خزرها می‌پردازند. وقتی آن‌ها [خزرها] از نزدیک شدن او خبر یافتند با شاهزاده وخاقان و لشکر به ملاقات او آمدند. و به این ترتیب جنگ در گرفت و سویاتوسلاو خزرها را شکست داد و شهر بیلا ویترا^۸ را گرفت.» (۴ الف)

ولی بیلا ویترا یا سپیدتر نام اسلامی سارکل دژ معروف خزر در کنار رود دن بود؛ باید توجه کرد که انهدام اتل، شهر پایتخت، هیچ کجا در تواریخ روس ذکر نشده است. این نکته‌ای است که ما به آن بازخواهیم گشت. مورخ ادامه می‌دهد که سویا توسلاو همچنین یازیان‌ها^۹ و کاروگیان‌ها^{۱۰} را تسخیر کرد و اوستیان‌ها^{۱۱} و چرکس‌ها^{۱۲} و بلغارهای دانوب را شکست داد. ولی از ییزانسی‌ها شکست خورد و در مراجعت به کیف توسط گروهی از پچنگ‌ها کشته شد. «سرش را بردند و در کاسه آن که باطلا پوشیده شده بود شراب نوشیدند» (۵).

بسیاری از مورخان پیروزی سویاتوسلاو را به عنوان آغاز اضمحلال خزران در نظر می‌گیرند لیکن همان‌طور که خواهیم دید ثابت می‌شود که چنین نیست. انهدام سارکل در سال ۹۶۵ میلادی نشان پایان قدرت امپراتوری خزر بود، نه پایان دولت خزر - همان طوری که ۱۹۱۸ نشان پایان امپراتوری اتریش-هنگری بود و نه پایان اتریش به عنوان یک ملت. تسلط خزران بر قبایل دورافتاده اسلاو که تا حوالی مسکو کشیده می‌شد اکنون دیگر به طور قطعی به آخر رسیده بود؛ ولی سرزمین اصلی خزرها، بین قفقاز و دون و ولگا، دست نخورده و راه‌های ورود به دریای خزر برای روس‌ها همچنان بسته ماند و ما دیگر کوششی از طرف آن‌ها برای بازکردن این راه نمی‌بینیم. همان‌طور که توین بی‌تذکر می‌دهد:

«روس‌ها موفق به انهدام قسمت استپی امپراتوری خزر شدند ولی تنها قسمتی که از سرزمین خزران به دست آوردند تموتراکان^{۱۳} در شبه جزیره تمان^{۱۴} (روبه روی کریمه) بود، که آن هم استیلای زودگذری بود ... و تنها از نیمه های قرن شانزدهم بود که

- | | | |
|------------------|-----------------|------------------|
| 6: Oka. | 7: Viatichians. | 8: Biela Viezha. |
| 9: Yasians. | 10: Karugians. | 11: Ossetians. |
| 12: Chirkassins. | 13: Tmutorakan. | 14: Taman. |

مسکوی‌ها توانستند تمام ولگا را تا مصب آن در دریای خزر به روسیه ملحق کنند. (۶)»

۴

پس از مرگ سویاتوسلاو جنگ داخلی بین پسران او در گرفت و پسر کوچکش ولادیمیر پیروز گردید. او هم مثل پدرش زندگی را با کفر شروع کرد و مانند مادر بزرگش اولگا چون گناهکاری توبه‌کار به‌دین مسیح گروید. و به درجه قدسی رسید. ظاهراً ولادیمیر قدیس پیرو شعار او گوستین قدیس بود که می‌گفت: «خداوند مرا عقیف گردان ولی قدری دیرتر». تاریخ روس در این مورد سخت گیر است:

«ولادیمیر بسیار شهوت‌ران بود. اوسیسد هم‌خوابه درویش‌گورو^{۱۵} و سیصدتای دیگر در بلگورو^{۱۶} و دویست‌تای دیگر هم در برستوو^{۱۷} داشت. او از شهوت‌رانی سیری پذیر نبود و حتی زنان شوهردار را اغفال و به دختران جوان تجاوز می‌کرد و چون سلیمان که گفته می‌شود هفتصد زن عقدی و سیصد هم‌خوابه داشت، هرزه بود. سلیمان خردمند بود اگرچه سرانجام کارش تباه شد. ولی ولادیمیر با وجودی که اول گناهکار بود سرانجام نجات یافت. خداوند بزرگ است و همچنین بزرگ است قدرت او و خردمندی او بی‌انتها است». (۷)

مسیحی شدن الگا در حدود ۹۵۷ میلادی حتی بر پسران خودش اثر چندانی نداشت ولی مسیحی شدن ولادیمیر در ۹۸۹ میلادی واقعه‌ای بسیار مهم بود و اثری دیرپا بر تاریخ جهان گذاشت.

ولادیمیر قبل از قبول مسیحیت یک سلسله بازی‌های سیاسی و مباحثات فقهی با نمایندگان چهار دین مهم ترتیب داد که انعکاسی است از مباحثاتی که قبل از یهودی شدن خزرها انجام گرفت. روایت تاریخ قدیم روس از این مباحثات فقهی شخص را واقعا به یاد نوشته‌های عرب و عبری از اجتماع فقیهان نزد پادشاه بولان می‌اندازد، فقط نتیجه فرق دارد.

این بار به علت جدایی بین کلیسای یونانی و لاتین، که عملاً در قرن دهم

15: Vishgorod.

16: Belgorod.

17: Berestovo.

انجام شده بود (باوجودی که فقط در قرن یازدهم به طور رسمی اعلام شد)، این فقیهان به جای سه نفر چهار نفر بودند.

روایت تواریخ روس از گرویدن ولادیمیر به مسیحیت ابتدا با شرح پیروزی او بر بلغارهای ولگا و قرارداد دوستی که به دنبال داشت شروع می شود. بلغارها اعلام کردند: «که صلح بین ما برقرار باشد تا موقعی که سنگ روی آب بایستد و گاه غرق شود.» ولادیمیر به کیف برگشت و بلغارها يك هیئت روحانی مسلمان را برای دعوت او به اسلام نزدش فرستادند. این هیئت لژانڈ بهشت را برای ولادیمیر شرح داد که به هر مرد هفتاد زن بور داده خواهد شد. ولادیمیر با تحسین به این سخنان گوش می داد تا این که به مسئله تحریم گوشت خوک و شراب رسیدند آن وقت جلسه را ختم کرد و گفت نوشیدن شراب «شادی مردم روس است و ما بدون این لذت نمی توانیم وجود داشته باشیم» (۸).

سپس نمایندگان ژرمنی کاتولیک، وابسته به مناسک لاتینی آمدند. آن ها هم با طرح مسئله روزه گرفتن به تناسب قدرت هر کس موفقیت چندانی به دست نیاوردند، ... آن گاه ولادیمیر گفت «بروید، پدران ما هیچ گاه چنین اصولی را قبول نکرده اند.» (۹)

هیئت سوم از یهودیان خزری بودند که بدترین نتیجه را گرفتند. ولادیمیر از آن ها پرسید: «چرا دیگر حاکم بیت المقدس نیستید.» آن ها گفتند «خداوند به پدران ما خشم گرفت و ما را به علت گناهان آن ها در میان غیر یهودیان پراکنده کرد» شاهزاده آن گاه پرسید «شما چه گونه می خواهید به دیگران درس بدهید در صورتی که خود شما به دست خداوند از خانه بیرون رانده شده اید؟ فکر می کنید ما چنین اعتقادی را قبول می کنیم؟»

چهارمین نفر و آخرین نماینده فقیهی از طرف یونانیان بیزانس است. او با حمله به مسلمانان شروع کرد «که پست ترین مردم اند مثل مردم سدوم و عموره، که خداوند بر سرشان سنگ های سوزان بارید و زیر سنگ ها غرق و مدفونشان کرد... چون آن ها مدفوعشان را آب می زنند* و آب را به دهانشان می ریزند و ریششان را به یاد محمد ترمی کنند.*» ... ولادیمیر با شنیدن این مطالب بر زمین تف انداخت و گفت: «عجب کار کشیفی!» (۱۵)

فقیه بیزانسی سپس یهودیان را متهم کرد که خدا را به صلیب کشیدند و کاتولیک ها را با لحن ملایم تری سرزنش کرد که «مناسک را تغییر دادند». پس از این مقدمات وارد شرح مفصلی از عهد قدیم و عهد جدید گردید که از

* منظور باید طهارت گرفتن باشد. * منظور باید وضو گرفتن باشد.

بدو خلقت شروع می‌شد. باوجود این درانتها ولادیمیر چندان مجاب نشده بود چون وقتی برای قبول غسل تعمید به‌او فشار آوردند گفت «من بازهم قدری صبر خواهم کرد». سپس او نمایندگان شخص خودش را که «ده نفر مرد نیک و خردمند بودند» به کشورهای مختلف فرستاد تا مراسم مذهبی هر کدام را مطالعه کنند. درموضع مقرر این هیئت گزارش کردند که مراسم مذهبی بیزانس «از تمام مراسم ملت‌های دیگر زیباتر است و ما احساس می‌کردیم که در میان زمین و آسمان پرواز می‌کنیم».

ولی ولادیمیر بازهم تردید می‌کند، و مورخ بدون مقدمه ادامه می‌دهد: «بعد از گذشت يك سال، در ۹۸۸ میلادی، ولادیمیر با لشگری به‌طرف خرسون یکی از شهرهای یونانی حرکت کرد...» (۱۱) (به یاد داریم که برای مدت زیادی بر سر این شهر بین بیزانس و خزران منازعه بود). خرسونی‌های شجاع حاضر به تسلیم نشدند. لشکریان ولادیمیر در کنار دیوار شهر خاکریزی کردند ولی خرسونی‌ها «نقبی در زیر دیوار شهر تعبیه کردند و خاک‌خاکریز رابه داخل شهر بردند.» سپس خائنی پیغامی توسط يك تیر به‌لشکرگاه روس‌ها فرستاد که می‌گفت: «چشمه‌هایی پشت سر شما در طرف شرق وجود دارند که توسط لوله آب به‌شهر می‌رسانند. آن‌جا را حفر کنید و آب را قطع کنید.» وقتی ولادیمیر این خبر را شنید سر به آسمان برداشت و عهد کرد اگر امیدهایش برآورده شوند به‌دین مسیح درآید. (۱۲)

او موفق به قطع آب شهر شد و خرسون تسلیم گردید. سپس ولادیمیر که ظاهراً عهد خود را فراموش کرده بود، پیغامی برای امپراتوران بازیل و کنستانتین (فرمانروایان توام بیزانس) فرستاد و گفت: «اکنون من شهر باشکوه شما را تصرف کرده‌ام و شنیده‌ام شما خواهرشوهر نکرده‌ای دارید. اگر او را به‌زنی به‌من ندهید با شهر خودتان همان خواهم کرد که با خرسون کرده‌ام.» امپراتوران در پاسخ گفتند: «اگر شما مسیحی بشوید او زن شما خواهد گردید و ملکوت آسمان از آن شما خواهد شد و درایمان ما همراه ما خواهید بود.»

به این ترتیب بود که ولادیمیر سرانجام به‌دین مسیح گروید و با «آنا» شاهزاده خانم بیزانسی ازدواج کرد. چند سال بعد مسیحیت یونانی نه تنها مذهب رسمی فرمانروایان بلکه مذهب رسمی ملت روس گردید و از ۱۰۳۷ به بعد کلیسای روس توسط بطریق قسطنطنیه اداره می‌شد.

این واقعه پیروزی بزرگی برای سیاست بیزانس بود. ورنادسکی^{۱۸} آن را این طور توصیف می کند:

«یکی از گردش های تند چرخ که مطالعه تاریخ را این چنین مسحور کننده می سازد... تصور این که چه تغییراتی در جریان تاریخ پیدا می شد اگر شاهزادگان روس... به جای دین مسیح یکی دیگر از ادیان [یهودیت یا اسلام] را قبول می کردند جالب است... قبول هر یک از این کیش ها در آینده فرهنگی و توسعه سیاسی روسیه تعیین کننده می بود. قبول اسلام روسیه را در دایره فرهنگ عربی غرق می کرد. یعنی یک فرهنگ آسیایی و مصری. قبول مسیحیت لاتینی ژرمن ها از روسیه کشوری با فرهنگ لاتینی یا اروپایی می ساخت. قبول دین یهود یا مسیحیت ارتودوکس به روسیه فرهنگی مستقل از اروپا و آسیا می داد.» (۱۳)

ولی روس ها بیش تر از استقلال به متحد احتیاج داشتند و امپراطوری روم شرقی با وجود فسادش، از نظر قدرت و فرهنگ و تجارت، از امپراطوری در حال سقوط خزرها متحد بهتری بود. هیچ کس نباید نقش دولت بیزانس را که بیش از یک قرن برای به ثمر رساندن این سیاست کار کرده بودند دست کم بگیرد. روایت ساده مورخان روس از امروز و فردا کردن های ولادیمیر دید درستی از بازی های سیاسی پشت پرده و چانه زدن های مشکلی که قبل از قبول غسل تعمید یعنی در حقیقت قبول قیومت بیزانس برای خودش و ملتش انجام گرفت به دست نمی دهد. واضح است که خرسون قسمتی از بهای پرداختنی بود؛ و همچنین بود ازدواج شاهانه با شاهزاده خانم «آنا». ولی مهم ترین قسمت معامله پایان اتحاد بیزانس و خزران علیه روس ها، و جایگزین شدن آن توسط اتحاد بیزانس و روس علیه خزرها بود. چند سال بعد، در ۱۰۱۶ یک لشکر بیزانس و روس خزران را اشغال کرد و فرمانروای آن را شکست داد و «کشور را به زیر فرمان درآورد» (به قسمت ۸، فصل چهارم رجوع شود).

ولی سرد شدن روابط با خزرها، همان طور که دیدیم، از زمان کنستانتین پروفیر و ژنیتوس یعنی تقریباً پنجاه سال قبل از مسیحی شدن ولادیمیر شروع شده بود. زمزمه کنستانتین را به یاد داریم که «چه گونه و توسط چه کسانی می شود

جنگی با خزرها به راه انداخت». قسمتی که در (فصل دوم بخش ۷) آورده شد به این ترتیب ادامه پیدا می‌کند:

«اگر فرمانروای آلان‌ها به صلح با خزرها ادامه ندهند و دوستی با امپراتور روم را پرارزش‌تر بدانند و اگر خزرها دوستی و صلح با امپراتور را نگه ندارند، آلان‌ها می‌توانند خسارت زیادی به آن‌ها بزنند. الان‌ها می‌توانند راه‌های آن‌ها را ناامن سازند و وقتی آن‌ها به سارکل و «نمنطقه» و خرسون می‌روند و مراقب نیستند به آن‌ها حمله کنند... بلغارهای سیاه [بلغارهای ولگا] نیز در موقعیتی هستند که می‌توانند با خزرها بجنگند.» (۱۴)

توین‌بی، پس از آوردن این قسمت نظریه جالب زیر را می‌دهد:

«اگر این قسمت از کتاب کنستانتین پروفیروژنیتوس در مورد تعیین خط‌مشی روابط خارجی دولت امپراتوری روم شرقی به دست خاقان خزر و وزیرانش می‌افتاد، مسلماً خشمگین می‌شدند. و تذکر می‌دادند که آن‌روز خزران یکی از صلح‌جوترین دولت‌های جهان بود و اگر قبلاً جنگ‌آوری کرده بود هیچ گاه لشگرهایش مستقیماً علیه امپراتوری روم شرقی عمل نکرده بودند. در حقیقت این دو قدرت هیچ‌گاه باهم درجنگ نبودند در صورتی که خزران مکرر با دشمنان امپراتور روم شرقی جنگیده بود و همیشه امپراتور از این جنگ‌ها منتفع می‌شده است. برپا ماندن امپراتوری در مقابل یورش‌های پی‌درپی خسرو پرویز، شاهنشاه ساسانی و مسلمانان عرب مسلماً از برکت وجود خزرها است... و به علاوه فشار حملات امپراتوری عرب‌ها به طرف قفقاز با مقاومت همین خزرهای پر قدرت خنثی گردید و دوستی بین خزران و امپراتوری در دو ازدواج بین دو خانواده امپراتوری متبلور شده بود. بنابراین چه چیزی در مغز کنستانتین می‌گذشت که به فکر یافتن راه‌های آزار خزران به وسیله تحریک همسایگان آن به جنگ با این کشور بود؟» (۱۵)

پاسخ به این سؤال توین‌بی مسلماً این است که مصلحت دولت الهام دهنده ییزانس بود و همان‌طوری که قبلاً گفتیم آن‌زمان دوران احساسات نبود و هنوز هم نیست.

باوجود این معلوم شد که این سیاست کوتاه بینانه بود. يك باردیگر از «باری» شاهد بیاوریم:

«اولین اصل سیاست امپراتوری در این گوشه دنیا تامین صلح با خزرها بود. این نتیجه فوری موقع جغرافیایی امپراتوری خزران بود که بین دنیپر و قفقاز قرار داشت. از قرن هفتم میلادی که هرقل کمک خزرها را علیه ایران درخواست کرده بود تا قرن دهم که قدرت اتل روبه افول گذاشت این سیاست ثابت امپراتوران بود و به نفع امپراتوری بود که خاقان تسلط مؤثری بر همسایگان وحشی خود داشته باشد. (۱۶)»

این «تسلط مؤثر» اکنون می باید از خاقان خزر به خاقان روس یعنی شاهزاده کیف انتقال داده می شد. ولی این کار عملی نشد. خزرها قبیله ای از ترکان استپ بودند که می توانستند جلو امواج پی در پی اشغالگران ترك و عرب بایستند. آن ها در برابر بلغارها، برطاس ها، پچنک ها و غزها و دیگران ایستاده و ایشان را مطیع ساخته بودند. روس ها و رعایای اسلاو شان در مقابل جنگجویان صحرا گرد استپ ها که روش های جنگی متحرك و چریکی داشتند کاری از پیش نمی بردند. ۱۹ در نتیجه فشار مداوم صحراگردان مرکز قدرت روس به تدریج از استپ های جنوب به جنگل های شمال و قلمروهای گالیسی، نوگورود و مسکو انتقال یافت. بیزانسی ها حساب کرده بودند که کیف جای اتل را به عنوان محافظ شرق اروپا و مرکز تجارت خواهد گرفت ولی در عوض کیف به سرعت به طرف افول می رفت. و این پایان اولین فصل از تاریخ روس بود که به دنبال خود دورانی از هرج و مرج با جنگ های بی پایان ملوک الطوائفی را به وجود آورد.

این وضع خلاء قدرتی را ایجاد کرد که موج جدیدی از صحرا گردان کشورگشا آن را پر کرد یا بهتر بگوئیم شاخه جدیدی از غزها، رفقای قدیمی خودمان، آن را پر کردند که از نظر ابن فضلان حتی از قبایل وحشی که می بایست ملاقات کند نفرت انگیزتر بودند. این مردم را که مورخان «دشمنان کافر و خداشناس» می نامیدند، روس ها پولوتزی^{۲۰}، و بیزانسی ها کومان^{۲۱} و مجارها کون^{۲۲} و رفقای ترکشان قپچان می خواندند. آن ها از اواخر قرن یازدهم ۱۹: از معروف ترین منظومه حماسی روسی آن زمان، شرح جنگ ایکور، داستان فاجعه لشکر کشی روس ها علیه غزها است.

20: Polovtsi.

21: Kuman.

22: Kun.

میلادی تا قرن سیزدهم میلادی (زمانی که به نوبه خودشان با یورش مغول چارو شوند) ۲۲ بر سراسر استپ‌ها تا مجارستان مسلط بودند و همچنین مکرراً با بیزانسی‌ها جنگیدند. شاخه دیگری از ترکان غزسلجوقیان بودند که لشکر عظیمی از بیزانس را در جنگی تاریخی در ملازگرد^{۲۳} (۱۰۷۱) نابود و امپراتور روم انوس دیوژن چهارم را اسیر کردند. پس از آن دیگر بیزانس قادر نبود جلو تسلط ترک‌ها را بر آسیای صغیر (یعنی همین ترکیه فعلی که قبلاً بدنه اصلی امپراتوری روم شرقی بود) بگیرد.

فقط می‌توان حدس زد که تاریخ چه جریانی را می‌داشت اگر بیزانسی‌ها سیاست سنتی خود را که در طول سه قرن پیش از آن عمل کرده بودند و بر اساس تکیه بر پایگاه محکم خزر در مقابل اشغالگران مسلمان و ترک و وایکینگ بنا شده بود ادامه می‌دادند. اما آن‌طور که معلوم است سیاست امپراتوری خیلی واقع‌بینانه نبود.

۷

در مدت این دو قرن حکومت کومان و سپس هجوم مغول‌ها، استپ‌های شرق يك بار دیگر وارد دوران ظلمت شدند و پایان تاریخ خزرها حتی پیش‌تر از ابتدای آن در پرده ابهام قرار گرفت.

درباره پایان افول دولت خزرتنها اشاراتی در منابع اسلامی می‌توان یافت؛ ولی همان‌طور که خواهیم دید این اشارات آن‌قدر مبهم‌اند که هر نام و تاریخ و شاهد جغرافیایی می‌تواند به چند وجه تعبیر شود. و برای مورخان تشنه مدرک چیزی جز استخوان‌های خشکیده باقی نمانده است که مانند سگان گرسنه به امید بعید یافتن چیز دندان‌گیری باید به نیش بکشند.

در پرتو آنچه قبلاً گفته شد معلوم می‌شود که واقعه مهمی که افول قدرت خزرها را تسریع کرد مسیحی شدن ولادیمیر بود نه پیروزی سویاتوسلاو. حال

۲۳: يك شاخه مهم از کومان‌ها که از جلو مغول‌ها می‌گریختند در سال ۱۲۴۱ میلادی توسط مجارها پذیرفته شدند و با آن‌ها مخلوط گردیدند. کون Kun نامی معمولی در مجارستان است.

۲۴: شهری است در شمال غربی دریایچه وان در ترکیه — این جنگ به فرماندهی آلپ ارسلان سلجوقی انجام گرفت. مترجم

این پیروزی واقعاً چه قدر مهم بوده است؟^{۲۵} که مورخان قرن نوزدهم هم معمولاً آن را با پایان کار دولت خزرها یکی می‌دانند؟ بیاد می‌آوریم که تاریخ روس فقط به انهدام دژسارکل اشاره می‌کند و نه انهدام اتل، که پایتخت بود. بنابر چندین منبع اسلامی که به علت تکرار نمی‌توان آن را نادیده گرفت، می‌دانیم که اتل تسخیر و منهدم شد، ولی به هیچ وجه روشن نیست که در چه تاریخی و توسط چه کسی این واقعه انجام گرفت. ابن حوقل که یکی از منابع اصلی است می‌گوید که این کار روس‌ها بود که «کاملاً خزران، سمندرو اتل را منهدم کردند». ظاهراً خزران و اتل را دوشهر مجزا تصور کرده است در صورتی که ما می‌دانیم که این دو یک شهر دویاره بودند. به علاوه تاریخی که او برای این واقعه ذکر می‌کند با تاریخی که مورخ روس برای سقوط سارکل می‌دهد مطابق نیست. و ابن حوقل ذکر از سقوط سارکل نمی‌کند همان طوری که مورخ روس نیز ذکر از انهدام اتل نمی‌کند. براین اساس مارکوارت^{۲۶} نتیجه می‌گیرد که اتل توسط سویاتوسلاو تسخیر نشده بلکه موج جدیدی از وایکینگ‌ها آن را منهدم ساخت و فقط تا سارکل رفته است. برای این که مطلب باز هم پیچیده تر بشود، منبع دوم اسلامی که ابن مسکویه باشد می‌گوید گروهی از ترک‌ها بودند که در سال ۹۶۵ میلادی به خزران ریختند. بارتولد^{۲۷} معتقد است مقصود وی از «ترک‌ها» ممکن است «روس» باشد؛ و همچنین ممکن است گروهی از پچنگ‌ها بوده باشند. از این قرار هر قدر این استخوان‌ها را به نیش بکشیم درست معلوم نخواهد شد چه کسی اتل را منهدم کرده است.

ولی اتل تا چه حد منهدم گردید؟ منبع اصلی که ابن حوقل باشد اول صحبت از «انهدام کامل» اتل می‌کند، ولی سپس در نوشته‌های چند سال بعدش می‌گوید که «خزران هنوز مرکزی است که تجارت روس به آن متوجه است» بنابراین جمله «انهدام کامل» ممکن است گرافه باشد. این بیش تر قابل قبول است چون او همچنین صحبت از «انهدام کامل» شهر بلغار پایتخت بلغارهای ولگا می‌کند؛ در صورتی که خساراتی که روس‌ها به شهر بلغار زدند نمی‌توانسته آن قدر مهم باشد، زیرا ما سکه‌هایی را در دست داریم که در تاریخ ۹۷۶-۹۷۷ میلادی ضرب شده‌اند یعنی حدود ده سال بعد از یورش سویاتوسلاو؛ و به گفته دونلوپ در قرن سیزدهم شهر بلغار هنوز شهر مهمی بود:

بدون شك آخرین منبعی که خبر انهدام خزران را توسط روس‌ها

۲۵: بنا برستی که فراهن Fraehn در سال ۱۸۲۲ در رساله‌ای به نام Memoirs of the Russian Academy گذاشت.

26: Marquart. 27: Barthold.

می‌دهد این‌حوقل است... ولی این‌حوقل با همین قاطعیت درمورد انهدام شهر بلغار در ولگای میانه صحبت می‌کند. و مسلم است که در زمان هجوم مغولان در قرن سیزدهم شهر بلغار جامعه‌ای شکوفان بود. آیا ویرانی خزران هم همین‌طور موقتی بود؟» (۱۷)

واضح است که خزران- اتل و سایر شهرهای خزری اغلب تشکیل شده بود از تعدادی چادر و کلبه‌های چوبی و «خانه‌های گردگلی» که به‌سادگی منهدم و به‌سادگی ساخته می‌شد، و فقط ساختمان‌های شاهی و دولتی از آجر ساخته شده بودند.

ولی باوجود این، خسارات جدی بودند، چون چندین واقعه‌نگار مسلمان صحبت از مهاجرت موقتی اهالی به‌سواحل و جزایر دریای خزر می‌کنند. به این‌ترتیب این‌حوقل می‌گوید که خزرهای اتل در مقابل روس‌ها به‌یک‌ی از جزایر «ساحل نفت» [باکو] فرار کردند، ولی بعداً با کمک شاه‌مسلمان شیروان به‌اتل و خزران بازگشتند. این‌مطلب قابل قبول است چون مردم شیروان از روس‌ها که قبلاً سواحل آن‌ها را غارت کرده بودند دل‌خوشی نداشتند. این مسکویه و مقدسی، مورخان دیگر اسلامی (که بعد از این‌حوقل به‌نوشتن پرداختند) نیز صحبت از مهاجرت خزرها و مراجعت آن‌ها با کمک مسلمانان می‌کنند. به‌گفته ابن‌مسکویه برای تشکر از این کمک «همه‌آن‌ها اسلام آوردند به‌جز پادشاهشان». مقدسی روایت دیگری دارد که به‌هجوم روس‌ها اشاره نمی‌کند؛ او فقط می‌گوید که اهالی شهر خزری به‌طرف دریا رفتند و مسلمان شده مراجعت کردند. درجه قابل قبول بودنش از آن‌جا پیداست که در نوشته‌هایش شهر بلغار را از اتل به‌دریای خزر نزدیک‌تر می‌داند، مثل این‌که ما گلاسکو را در جنوب لندن بدانیم. ۲۸

باوجود مغشوش بودن وعدم بی‌طرفی این روایت‌ها که کاملاً مشهود است احتمالاً حقیقتی هم در آن‌ها نهفته است. ضربه روانی این هجوم و فرار از طریق دریا و نیاز به‌جلب کمک مسلمانان ممکن است به‌نوعی معامله منتهی شده باشد که به‌جامعه مسلمانان خزران حق دخالت در مسائل دولت را داده باشند؛ به‌یاد می‌آوریم که چنین معامله‌ای با مروان دو قرن قبل انجام گرفت (فصل یکم بخش ۷) که خاقان را شخصاً متعهد می‌کرد ولی اثری بر تاریخ خزران نگذاشت.

۲۸: باوجود این بارتولد یکی از مراجع جدید او را یکی از «بزرگ‌ترین جغرافی‌دانان زمان» می‌داند. (۱۸)

به گفته بیرونی «یکی دیگر از منابع اسلامی که در سال ۱۵۴۸ فوت کرده است، اتل در زمان او «ویران» بود یا درست‌تر بگوییم، یک‌بار دیگر ویران شده بود. (۱۹) شهر دوباره ساخته شد ولی بعد از آن ساکسین ۲۹ نام گرفت ۴۰ تا قرن دوازدهم مکرراً در تواریخ از آن به‌عنوان «شهری بزرگ کنار ولگا که هیچ‌یک از شهرهای ترکستان به‌پایش نمی‌رسند» نام برده می‌شود (۲۵). بنابر یکی از منابع، این شهر قربانی یک سیلاب گردید. و یک قرن بعد باتوخان فرمانروای مغول پایتخت خود را در محل آن ساخت. (۲۱)

از مجموع آنچه تواریخ روس و منابع اسلامی در مورد فاجعه سال ۹۶۵ میلادی به‌ما می‌گویند می‌توانیم نتیجه بگیریم که اتل در حد ناشناخته‌ای توسط روس‌ها یا اشغالگران دیگری ویران گردید و بیش از یک‌بار از نو ساخته شد. دولت خزران از این حادثه بسیار ضعیف گردید، ولی شکی نیست که در داخل مرزهای کوتاه شده خود باز هم برای مدت دو قرن دیگر یعنی تا اواسط قرن دوازدهم و شاید هم — اگرچه مشکوک است — تا اواسط قرن سیزدهم به‌حیات خویش ادامه داد.

۸

اولین اشاره به‌خزران در منابع غیراسلامی بعد از سال مرگ‌آور ۹۶۵ میلادی در سفرنامه ابراهیم ابن یعقوب سفیر یهودی اسپانیا نزد اتوی کبیر است که در سال ۹۷۳ میلادی نوشته شده و می‌گوید که خزران در زمان او هنوز شکوفان بود. (۲۲) سپس به‌ترتیب تاریخ قسمتی از تاریخ روس در مورد هیئت یهودیان خزری در کیف در سال ۹۸۶ م می‌آید که سعی در تبلیغ ولادیمیر بدین یهود می‌کردند.

در ابتدای قرن یازدهم نخست شرح لشکرکشی بیزانس و روس در سال ۱۵۱۶ م علیه خزران را می‌خوانیم که قبلاً آورده شد و در این جنگ کشور خزران یک بار دیگر مغلوب گردید. این واقعه از سدرنوس ۲۱ واقعه‌نگار بیزانسی

29: Saksin.

۳۵: محتمل است که ساکسین با «خزران — اتل» یکی بوده یا در فاصله کوتاهی از آن قرار داشته، و ممکن است این نام قدیمی ساریسین Sarisshin احیا شده باشد (دونلوپ صفحه ۲۴۸، نقل قول از مینورسکی (Minorski)).

31: Cedrenus.

قرن دوازدهم گرفته شده که منبعی قابل اعتماد است. (۲۳). ظاهراً در این جنگ نیروی بزرگی مورد نیاز بوده است چون سدرنوس صحبت از يك ناوگان بیزانسی می‌کند که توسط لشکر روس پشتیبانی می‌شده است. پیداست خزرها از خود جان سختی و سماجت زیادی نشان می‌دادند که شاید از اسلاف ترك آن‌ها یا از کیش کلیمیشان و یا از هردو سرچشمه می‌گرفت. سدرنوس نام رهبر مغلوب خزرها را گئورگئوس تزول^{۳۲} ذکر می‌کند. گئورگئوس نامی مسیحی است؛ در گزارش‌های پیشین دیدیم که در لشکر خاقان هم مسیحیان بودند و هم مسلمانان.

اشاره بعدی به خزرها به‌طور مختصر و موجز در تاریخ روس سال ۱۰۲۳ م آمده است که بنابر آن (شاهزاده) متیسلاو^{۳۳} علیه برادرش (شاهزاده) یاروسلاو با نیرویی مرکب از خزرها و کازوگیان^{۳۴} حرکت کرد. این متیسلاو حکومت کوتاه مدتی بر شاهزاده‌نشین تموتراکان داشت که مرکز آن شهر خزری تما تارخا^{۳۵} تانامن امروزی در مشرق تنگه کرج بود. همان‌طوری که قبلاً گفته شد این‌تنها قسمتی از سرزمین خزرها بود که روس‌ها بعد از پیروزی سال ۹۶۵ م اشغال کردند. خزرهای لشکر متیسلاو احتمالاً از میان اهالی محل اجیر شده بودند.

گزارشی هست که هفت سال بعد (سال ۱۰۳۰ م) لشکر خزر نیروی اشغالگر کرد را شکست داد و ده هزار نفر از آنان را کشت و ساز و برگشان را به‌غنیمت گرفت. اگر این واقعه را حقیقت بدانیم باید قبول کنیم که خزرها هنوز زنده و فعال بودند. ولی این واقعه فقط توسط ابن‌اثیر مورخ عرب قرن دوازدهم آورده شده که زیاد قابل اعتماد نیست.

در مطالعه تاریخ برای یافتن مدارك به داستان عجیبی مربوط به اوستراتیوس^{۳۶} قدیس مسیحی برمی‌خوریم: در حدود سال ۱۱۰۰ میلادی، او در خرسون و در کریمه زندانی بود و توسط «ارباب یهودیش» که او را مجبور به خوردن غذاهای مذهبی در مراسم عید فصح^{۳۷} می‌کرد آزار می‌شد. (۲۴) البته زیاد نمی‌شود به‌اصالت این داستان اطمینان کرد (گفته می‌شود اوستراتیوس قدیس پاترده روز روی صلیب زنده ماند!)؛ ولی نکته این‌جا است که این داستان نفوذ زیاد یهودیان را در شهر خرسون مسلم می‌دارد یعنی در شهری که زیر

32: Georgius Tzul. 33: Mtislav.

۳۴: Kasogians کازوگیان‌ها یا کاشاک‌ها قبیله‌ای قفقازی و زیر فرمان خزرها بودند و ممکن است اسلاف قزاق‌ها باشند.

35: Tamatarkha. 36: Eustratius.

۳۷: عید فصح جشنی است سالیانه به‌یادبود رهایی بنی‌اسرائیل از مصر. مترجم.

فرمان مسیحیت است، شهری که بیزانسی‌ها بر سر آن باخزرها مجادله کرده بودند و توسط ولادیمیر تصرف شده و سپس در حدود سال ۹۹۰م به بیزانس واگذار گردیده بود.

خزرها هنوز در تموتوراکان نیرومند بودند. برای سال ۱۰۷۹ م تاریخ روس داستان مبهمی را ارائه می‌دهد: «خزرها (خزرها) تموتوراکان (اولک را اسیر کردند و از طریق دریا به تزارگرا (قسطنطنیه) فرستادند». و این تمام داستان است. پیداست که بیزانسی‌ها وارد یکی از توطئه‌های پشت پرده خود شده بودند که تقویت یکی از شاهزادگان روس در مقابل حریفان دیگر بود. ولی باز هم معلوم می‌شود که خزرها اگر قادر بودند يك شاهزاده روسی را اسیر و بهجایی اعزام کنند باید هنوز در این شهر روس قدرت بزرگی بوده باشند. چهار سال بعد اولک که با بیزانس به توافق رسیده بود به تموتوراکان مراجعت کرد و «خزرها را که نقشه مرگ برادرش را کشیده بودند و برضد او توطئه کرده بودند قصابی کرد.» رومان برادر اولک در حقیقت در همان سالی که خزرها اولک را اسیر کردند توسط قپچاق کومان‌ها کشته شده بود. آیا خزرها قتل برادرش را توسط کومان‌ها تهیه دیده بودند؟ یا این که آن‌ها هم قربانی بازی ماکیاوولی بیزانسی‌ها شده بودند که عبارت از به هم انداختن خزرها و روس‌ها بود؟ به هر صورت ما به پایان قرن یازدهم می‌رسیم و خزرها هنوز روی صحنه حضور دارند. چند سال بعد، در حدود سال ۱۱۰۶ م، تاریخ روس اشاره مختصر دیگری می‌کند که پولوتسی یعنی کومان‌ها، به حوالی زاتسک (غرب کیف) یورش بردند؛ و شاهزاده روس نیرویی برای تعقیب آن‌ها فرستاد که زیر فرمان سه سردار به نام‌های یان، پوتیاتا و «ایوان خزر» بودند. این آخرین اشاره به خزرها در تاریخ قدیم روس است که ده سال بعد در ۱۱۱۶ میلادی پایان می‌یابد.

ولی در نیمه قرن دوازدهم دو شاعر ایرانی، خاقانی (وفات ۵۹۵ هـ. ق. یا ۵۸۲) و نظامی (بین ۵۹۹ تا ۶۰۲ هـ. ق.) در اشعارشان از اشغال شیروان توسط نیروی خزر و روس که در زمان حیات خودشان واقع شده ذکر می‌کنند.^{۳۸}

۳۸: رأیت شاه‌اخیستان‌کانا فتحنا فال اوست	در جهان آواز شادی رسان انگيخته
از سر کفار روس انگيخته گردی چنانک	از سران روم شاه الب ارسلان انگيخته
يك‌دو روز این‌سکدلان انگيخته در شیرلان	شورشی کارژنگ در مازندران انگيخته
سهم شاه انگيخته امروز در دربند روس	شورشی کان سکدلان در شیرلان انگيخته

خاقانی

مترجم در اشعار نظامی چیز مشخصی درباره حمله روس‌ها به دست نیاورد.

این اشارات را، با آن که در شعر آمده، باید جدی گرفت. چون این دو شاعر قسمت اعظم زندگیشان را به عنوان دبیران دولتی در قفقاز گذرانده اند و شناسایی نزدیکی از قبایل قفقاز داشتند. خاقانی صحبت از «دربند خزرها» می کند که گنگرگاه یا دروازه بین قفقاز و دریای سیاه بود و خزرها در دوران قدرت قدیمشان در قرن هفتم و قبل از این که زندگی آرام تری را انتخاب کنند از آن برای حمله به گرجستان استفاده می کردند. آیا در پایان کار باز به صورت قبایل صحراگرد دوران جوانیشان درآمدند؟

بعد از (یا شاید هم قبل از) این اشاره ایرانی، ماتذکر کوتاهی از ربی پتاچیای رگنزبورگی^{۳۹} داریم که از قبل او را می شناسیم (فصل دوم بخش ۸). به یاد داریم که او آن قدر از عدم آشنایی یهودیان خزری نواحی کریمه باموازین تلموذ ناراحت شده بود که در هنگام عبور از خزران فقط «صدای جیغ زن ها و عوعوی سگ ها را» شنیده بود. آیا این تصویری بود برای نشان دادن ناراحتی خودش، یا این که از منطقه ای عبور می کرده که جدیداً توسط کومان ها مورد هجوم قرار گرفته بود؟ تاریخ این تذکر بین سال های ۱۱۷۵ و ۱۱۸۵ م است که نزدیک به پایان قرن دوازدهم و زمانی است که کومان ها فرمانروای تمام استپ بودند.

در قرن سیزدهم، تاریکی عمیق تر می شود و چشمه منابع نادرهم می خشکد. فقط يك اشاره از شاهد معتبری در دست است. واین آخرین اشاره به خزرها است به عنوان يك ملت که مربوط به تاریخی بین ۱۲۴۵ و ۱۲۴۷ م می شود. در آن زمان مغول ها کومان ها را از اروپای آسیایی بیرون رانده و بزرگ ترین امپراتوری قبایل صحراگرد را در تاریخ بشر به وجود آورده بودند که از مجارستان تا چین کشیده می شد.

در ۱۲۴۵ م پاپ اینوسان^{۴۰} چهارم هیأتی را نزد باتوخان نوه چنگیزخان و فرمانروای قسمت غربی امپراتوری مغول فرستاد که در ضمن جست و جوی امکانات توافق با این قدرت دنیایی جدید از قدرت نظامی آن ها اطلاعاتی به دست بیاورند. رئیس این هیئت کشیش فرانسیسکن ۶۵ ساله ای به نام جیووانی دی پلانوکاریپی^{۴۱} همدوره و شاگرد فرانسیس قدیس^{۴۲} و سیاحی مجرب و از دیپلمات های عالی رتبه کلیسا بود. این هیئت روز عید فصح ۱۲۴۵ م از کلنی^{۴۳} حرکت کرد و پس از عبور از ژرمنستان، از دنیپر و دن گذشت و يك سال بعد

39: Rabi Petachia of Regensburg.

40: Innocent.

41: Giovanni de Plano Carpini.

42: St Francis of Assisi.

43: Cologne.

به پایتخت باتوخان و اردوی طلایی او در مصب ولگا در شهر سرای باتو، یا ساکین و اتل قدیم، رسید.

پس از مراجعت به غرب کارپینی کتاب معروف خودش را به نام «تاریخ مغول» ۴۲ نوشت. این کتاب از جمله اطلاعات تاریخی و مردم‌شناسی و نظامی که ارائه می‌کند، فهرستی دارد از مردم ساکن در مناطقی که او سیاحت کرده است. در این فهرست که مردم ساکن شمال قفقاز مثل آلان‌ها و چرکس‌ها را برمی‌شمارد و از «خزرها که پیرو مذهب یهود هستند» نام می‌برد. همان‌طور که قبلاً گفتیم این آخرین اشاره به خزرها قبل از پایین افتادن پرده است.

اما زمان درازی لازم بود که خاطره آن‌ها را محو کند. تجار ژنوا و ونیز، کریمه را، گازاربا می‌نامیدند و این نام تا قرن شانزدهم در اسناد ایتالیایی یافت می‌شود. ولی در آن زمان دیگر این يك نام‌گذاری جغرافیایی بود یا دآور بك ملت مضمحل شده.

۹

نفوذ یهودیان خزری حتی پس از فرو ریختن قدرت سیاسی آن‌ها، به طور غیر منتظره‌ای و در نقاط و مردم مختلف دیده می‌شود.

از جمله این مردم، سلجوقیان هستند که بنیان‌گذاران ترکیه مسلمان شناخته می‌شوند. در اواخر قرن دهم این شاخه دیگر ترکان غز به طرف جنوب و اطراف بخارا حرکت کردند و از آن‌جا به آسیای صغیر آمدند و آن‌جا را مستعمره ساختند. آن‌ها مستقیماً با داستان ما ارتباط ندارند، بلکه به اصطلاح از در فرعی وارد می‌شوند چون به نظر می‌رسد که سلسله بزرگ آل سلجوق ارتباط نزدیکی با خزرها داشتند. این ارتباط توسط بارهبرائوس ۲۵ (۱۲۲۶) — (۱۲۲۸ م) دانشمند بزرگ و نویسنده سریانی ذکر شده است. او همان‌طور که از نامش پیداست یهودی‌الاصل بوده؛ و به دین مسیحی درآمده و در بیست سالگی به درجه اسقفی رسیده است.

بارهبرائوس می‌گوید پدر سلجوق توقاق نام داشت و یکی از فرماندهان لشکر خاقان خزر بود و پس از مرگ او سلجوق بنیانگذار سلسله سلجوقیان، در دربار خاقان بزرگ شد. ولی سلجوق جوانی گستاخ بود که نسبت به خاقان

رعایت کامل ادب را نمی‌کرد و موجب اعتراض خاتون (ملکه) گردید و در نتیجه مجبور به ترك دربار شد. یا تبعیدش کردند. (۲۵)

يك منبع دیگر معاصر به نام ابن‌عدیم^{۴۶} در «بقة‌الطلب فی تاریخ حلب» درباره پدر سلجوق می‌گوید «یکی از امراء ترکان خزر»؛ (۲۶) و سومی به نام ابن‌حصول^{۴۷}، (۲۷) می‌نویسد «سلجوق باشمشیر و گرژی که در دست داشت به پادشاه خزرها ضربه زد...». همچنین رفتار مشکوک خزرها را نسبت به خزرها در سفرنامه ابن‌فضلان به یاد داریم.

به این ترتیب پیداست که روابط نزدیکی بین خزرها و بنیان‌گذار سلسله سلجوقی وجود داشته و سپس گسترده است. احتمالاً این گسستن ارتباط به علت گرویدن سلجوق به اسلام بوده است (در صورتی که سایر قبایل غز مثل کومان‌ها کافر باقی ماندند). با وجود این، اثر «یهودی - خزری» برای مدتی پس از متارکه باقی ماند. در میان چهار پسر سلجوق یکی را به نام اسرائیل که نامی است مطلقاً یهودی نامیدند و یکی از نوه‌های او هم داوود نامیده شد. دونلوپ که مؤلف محتاطی است می‌نویسد:

«با در نظر گرفتن آنچه تا به حال گفته شده، می‌توان گفت که

این نام‌ها به علت نفوذ مذهب رهبران خزر در میان خانواده رؤسای

غز بوده. ممکن است «خانه عبادت» در میان غزها که توسط

قزوینی آورده شده همان کنیسه باشد.» (۲۸)

در اینجا می‌توانیم اضافه کنیم که به گفته آرتامونوف نام‌های کاملاً یهودی

در میان سایر شاخه‌های غز مثل کومان‌ها دیده شده است. پسران شاهزاده

کوبیاک^{۴۸} از قبيله کومان اسحق و دانیال نامیده می‌شدند.

۱۵

وقتی منابع تاریخی نایاب می‌شوند افسانه‌ها و فولکلور اطلاعات مفیدی

به دست می‌دهند.

تاریخ روسیه قدیم توسط راهبان نوشته شده که پر از موعظه‌های مذهبی

و داستان‌های انجیلی است. ولی به موازات نوشته‌های مذهبی، در دوران کیف

46: Ibn-al-Adim.

47: Ibn Hassul.

48: Kobiak.

ادبیاتی غیر مذهبی هم به وجود آمده است به نام «بی‌لینا»^{۴۹} که داستان‌های حماسی یا آوازهای فولکلوریک مربوط به کارهای جنگجویان بزرگ و شاهزادگان نیمه افسانه‌ای هستند. «ذکر جنگ‌های ایگور» که قبلاً آورده شده و داستان شکست او از کوفان‌ها معروف‌ترین آن‌ها است. «بی‌لینا» از سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگری می‌رسیده و به گفته ورنادسکی، «هنوز توسط کشاورزان دهات دورافتاده شمال روسیه در اوایل قرن بیستم خوانده می‌شده است.»^(۲۹) این حماسه‌ها برخلاف تاریخ روس نامی از خزرها یا کشورشان نمی‌برند؛ ولی به جای آن از «کشور یهودیان»^{۵۰} و از اهالی آن، «قهرمانان یهودی»^{۵۱} صحبت می‌کنند که براسپ‌ها فرمان می‌رانند و با لشکر شاهزادگان روس می‌جنگند. حماسه می‌گوید یکی از این قهرمانان که «یهودی غول‌آسای بود از «کشور یهودیان» به استپ‌های تترار^{۵۲} و تا نزدیک کوه سوروچین^{۵۳} آمده بود. فقط شجاعت ایلیامورومتز^{۵۴} فرمانده، سپاه ولادیمیر را از شر یهودیان نجات داد.»^(۳۵) روایات زیادی از این داستان وجود دارد و جست و جوی تترار و کوه سوروچین بازی جالب دیگری به دست مورخان داد. ولی پولیاک تذکر می‌دهد، «نکته قابل توجه این است که در نظر مردم روس کشور همسایه خزران در پایان کارشان چیزی جز «دولت یهودی» و ارتش آن جز لشکر یهودی نبود»^(۳۱). این نظر عوام روس باتمایل مورخان اسلامی که اهمیت سربازان اجیر مسلمان را در ارتش خزر و تعداد مساجد اتل را بزرگ می‌کردند (در حالی که شمردن تعداد کنیسه‌ها را به فراموشی می‌سپردند) کاملاً فرق دارد.

افسانه‌هایی که بین یهودیان غرب در قرون وسطی رایج بوده توازی عجیبی با «بی‌لینای» روس نشان می‌دهد. به گفته پولیاک: «افسانه‌های عامیانه یهودی یادی از پادشاهی «خزر» نمی‌کنند بلکه از پادشاهی «یهودیان سرخ» صحبت می‌کنند. بارون^{۵۵} چنین می‌گوید:

«یهودیان سرزمین‌های دیگر به وجود یک دولت مستقل یهودی مفتخر بودند. خیالبافی‌های عامیانه این جا محل جولان پیدا می‌کرد. همان طوری که حماسه‌های اسلاو تحت تأثیر تفکر انجیلی خزرها را «یهودیان» می‌نامیدند، یهودیان غرب نیز مدت‌ها داستان‌های روماتیک برای «یهودیان سرخ» می‌ساختند. شاید

49: Bylina. 50: Zemlya Jidovskaya. 51: Jidovin bogadir.

52: Tsetsar. 53: Sorochin. 54: Ilya Murometz.

55: Baron.

به علت رنگ پوست مغولی اغلب خزرها آن‌ها را سرخ می‌نامیدند.»

۱۱

يك قطعه ديگر نيمه افسانه‌ای و نيمه تاريخی فولكلور در ارتباط باخزرها تا عصر جديد باقی مانده و بنجامين ديزرائلی^{۵۶} را چنان مسحور ساخته که از آن يك رومان تاريخی به نام «داستان شگفت‌انگيز الروی»^{۵۷} پرداخته است. در قرن دوازدهم در خزران يك جنبش ايمان به‌ظهور مسيح و کوشی برای ايجاد يك جهاد يهودی، باهدف تصرف فلسطين به‌زور اسلحه به‌راه‌انداخت. محرک اين جنبش يك يهودی خزری به نام سليمان بن دوجی^{۵۸} يا روحی^{۵۹} يا روی^{۶۰} بود که پسرش مناحيم ويك دبیر فلسطينی به‌او کمک می‌کردند. آن‌ها به‌همه يهوديان دور و نزديك در تمام سرزمين‌های اطراف نامه‌نوشتند... وگفتند زمان آن رسیده است که خداوند ملت خودش، اسرائيل را از همه سرزمين‌ها در شهر مقدس اورشليم جمع کند و سليمان بن دوجی همان اليزه^{۶۱} است و پسرش همان مسيح^{۶۲}.

اين ندا بيش‌تر متوجه جوامع يهودی خاورميانه بود و به‌نظر می‌رسد اثر چندانی نداشته چون قسمت بعدی واقعه بيست سال بعد يعنی موقعی که مناحيم جوان خود را داودالروی خواند و لقب مسيح را گرفت، اتفاق افتاد. باوجودی که جنبش از خزران شروع شد مرکز آن به‌زودی به‌کردستان انتقال پيدا کرد. در آن‌جا داوود نیروی قابل ملاحظه‌ای احتمالا از يهوديان محل که توسط خزرها تقويت شده بودند جمع‌آوری کرد و موفق شد دژامادی^{۶۳} را که موقعيت

56: Benjamin Disraeli. 57: The Wonderous Tale of Alroy.

58: Solomon Ben Duji. 59: Ruhi. 60: Roy.

۶۱: Elisee ، جانشين الی (Elie) پیغمبر يهودی (صورت عربی اليزه، الیصابات است).

۶۲: منبع اصلی اين داستان گزارشی است از بنيامين تودلای Benyaman of Tudela (فصل دوم، بخش ۸) سیاح يهودی؛ ويك شرح مخالف از نویسنده اسلامی یحیی‌المغربی، و دو دست‌نویس عبری که در چنیزه قاهره پیدا شده است (فصل دوم، بخش ۷). اين منابع مجموعه سردرگمی را تشکیل می‌دهند؛ من تعبیر متن بارون را تمقیب کردم (جلد سوم، صفحه ۲۵۴ و جلد چهارم صفحه‌های ۲۵۲ تا ۲۵۴، و ذیل‌ها).

64: Amadie.

مهم نظامی در شمال شرقی موصل داشت تصرف کند. از آنجا می‌توانست امید داشته باشد که لشکرش را به ادسا^{۶۴} رهبری کند و از طریق سوریه راهش را به سرزمین مقدس باز کند.

این جنبش با در نظر گرفتن دو دستگی‌های لشکرهای مسلمان و از هم پاشیدگی موقعیت صلیبی‌ها کم‌تر از آنچه امروز به نظر می‌رسد دون کیشوت‌وار بود. به‌علاوه تعدادی از حکمرانان محلی مسلمان ممکن بود دورنمای یک‌جهد یهودی را علیه صلیبی‌های مسیحی پذیرا بشوند.

در میان یهودیان خاورمیانه بدون شك داوود امید پرشوری به ظهور مسیح ایجاد کرده بود. یکی از پیام‌رسانان او به بغداد آمد و شاید به‌علت شوق زیاد به‌اهالی یهودی دستور داد که در یکی از شب‌ها برپام خانه‌هایشان اجتماع کنند تا بر ابرها سوار شوند و به‌اردوگاه مسیح بروند. تعداد زیادی از یهودیان تمام شب را به‌امید پرواز معجزه‌آسا برپام گذرانند.

ولی سازمان خاخام‌های بغداد از ترس مجازات دولتیان عکس‌العمل مخالفی به‌این به‌اصطلاح مسیح نشان داد و او را تهدید به‌تکفیر کرد. تعجب‌آور نیست که داوودالروی به‌قتل رسید — ظاهراً در بسترش و توسط پدر خوانده‌اش که گفته شده گروه‌هایی او را برای انجام این کار خریده بودند.

خاطره او را پیروانش گرامی می‌داشتند؛ و وقتی بنیامین تودلایی، بیست سال بعد از این واقعه از ایران می‌گشت، «آن‌ها هنوز با‌عشق از رهبرشان سخن می‌گفتند.» ولی این پرستش به‌این‌جا ختم نمی‌شود. بنا بر یکی از نظریه‌ها ستاره شش‌پر داوود که روی پرچم اسرائیل کنونی است با‌جنبش داوودالروی نشانه ملی گردید. بارون می‌نویسد:

«گفته می‌شود از آن به‌بعد بود که ستاره شش‌پر، «علامت داوود» که تا به‌حال صورتی تزیینی یا‌علامتی جادویی بود راه خود را برای این که نشانه اصلی ملی و مذهبی یهودیان بشود باز کرد. ستاره شش‌پر مدت زیادی مترادفاً با ستاره پنج‌پر یا «مهر سلیمان» مورد استفاده بود و از قرن سیزدهم به‌بعد در ادبیات اخلاقی و عرفانی ژرمنی به‌داوود نسبت داده می‌شد و در سال ۱۵۲۷ م در پراگ بر پرچم یهود نقش بست.» (۳۳)

بارون در این مورد تذکر می‌دهد که قبول ارتباط بین‌الروی و ستاره شش‌پر «احتیاج به‌مطالعه و دلایل بیش‌تری دارد.» در هر صورت می‌توان

با نتیجه‌گیری بارون در قسمت مربوط به خزران موافق بود:
این تجربه قابل ذکر در کشورداری یهودی، در مدت پانصد سال
دوام و دنباله آن در جوامع شرق اروپا، بدون شك در تاریخ یهود
تأثیری بیش از آنچه ما تاکنون توانسته‌ایم ارزیابی کنیم، داشته
است.

بخش دوم

میراث

فصل پنجم

مهاجرت

۱

شواهدی که در صفحات پیشین آورده شد نشان می‌دهد که برخلاف نظر سنتی مورخان قرن نوزدهم، اگرچه خزرها پس از سال ۹۶۵ که مغلوب روس‌ها شدند، امپراتوری خود را از دست دادند لیکن استقلال و ایمان یهودی خود را در داخل مرزهای کوچک شده‌ای تا اواسط قرن سیزدهم حفظ کردند. به نظر می‌رسید که آن‌ها حتی به‌عادات غارتگری پیشین خود بازگشته باشند. بارون در این باره می‌گوید:

«به‌طور کلی پادشاهی کوچک شده خزر باقی ماند و تا اواسط قرن سیزدهم، یعنی تا هنگام سقوط زیرضربه حملات سنگین مغولان که چنگیزخان به حرکت درآورده بود، کم و بیش دفاع مؤثری در مقابل کلیه حریفان ارائه کرد. حتی آن موقع هم تا تسلیم کلیه همسایگان، در مقابل مغولان با سرسختی مقاومت کرد. قسمت اعظم مردمش توسط «اردوی زرین»^۱ که مرکز امپراتوری‌شان را در سرزمین خزران مستقر کرده بودند جذب شد. ولی قبل از هجوم مغول و بعد از آن خزرها شاخه‌هایی به داخل سرزمین‌های تسخیر شده اسلاو فرستاده بودند که سرانجام در تشکیل مراکز بزرگ

۱: به‌ترکی آلتون اردو، عنوان دسته‌ای از قوم مغول که در ۳۷-۱۲۳۶ به سرکردگی باتوخان در ناحیه ولگای سفلی مستقر شدند. مترجم

یهودی شرق اروپا مؤثر افتاد» (۱).

این‌جا با مهد قسمتی از یهودیت جدید که از نظر تعداد و فرهنگ غالب بودند سر و کار داریم. «شاخه‌هایی» که بارون به‌آن اشاره می‌کند خیلی قبل از انهدام دولت خزران توسط مغولان به‌خارج رفته بودند — همان طور که عبریان خیلی قبل از انهدام اورشلیم به قبایل مختلف تقسیم شدند و از کشورشان بیرون رفتند. از نظر نژادی قبایل سامی کنار آب‌های اردن و ترکان خزری کنار ولگا «فرسنگ‌ها» از هم دور بودند، ولی بالاخره دو وجه مشترك مهم بایکدیگر داشتند. هر کدام از آن‌ها در مرکز تقاطع راه‌های بزرگ بازرگانی قرار گرفته بودند که شرق را به‌غرب و شمال را به جنوب مرتبط می‌کرد و این موقع آن‌ها را آماده می‌کرد که ملتی تجارت‌پیشه و مسافرانی فعال و یا آن طوری که تبلیغات مخالف با نامهربانی می‌گویند «جهان‌وطنان بی‌ریشه» بشوند. ولی در عین حال دین جداگانه‌شان باعث بروز نوعی تمایل به‌این بود که در هر شهر یا کشوری دور هم جمع شوند و جوامع خاص خود را تشکیل دهند و دارای پرستشگاه‌ها و مدارس و محله‌های مسکونی و «جهود محله»‌های خاص خود (که در اصل به‌دست خودشان محدود شده بود) باشند. اگرچه دو خاصیت خانه‌بدوشی و عزلت‌گرینی به‌طور نادری در اسرائیلیان قدیم و خزرهای قرون وسطی جمع شده بود و امید به‌ظهور مسیح و غرور قوم برگزیده آن را تقویت می‌کرد، خزرها نسب خود را از یافت می‌دانستند، نه از سام.

۴

این وضعیت در آنچه می‌توانیم به نام پراکندگی^۲ خزرها به مجارستان بنامیم مشهود است.

به‌خاطر داریم که زمان درازی قبل از انهدام دولت خزر چندین قبیله از آن‌ها که به‌نام خابارها شناخته می‌شدند به‌مجارها ملحق شدند و به مجارستان مهاجرت کردند. به‌علاوه در قرن دهم، دوک تاکسونی^۳ موج دومی از خزرها را به مهاجرت و استقرار در قلمرو خویش دعوت کرد (به‌فصل سوم — بخش نهم رجوع شود) دو قرن بعد جان سیناموس^۴ مورخ بیزنطی به‌وجود گروهی از لشکریان اشاره می‌کند که در سال ۱۱۵۴ (۲) در دالماسی همراه ارتش

2: Diaspora.

3: Taksony.

4: John Cinnamus.

مجارستان می‌جنگیدند و قوانین یهودی را مراعات می‌کردند. شاید عده کوچکی از «یهودیان واقعی» از زمان رومیان در مجارستان زندگی می‌کردند ولی شکی نیست که اکثریت این قسمت مهم از یهودیان جدید ناشی از موج‌های مهاجرت «خابار - خزر» است که نقش برجسته‌ای در ابتدای تاریخ مجارستان بازی کردند. آن طوری که کنستانتین به‌ما می‌گوید، این کشور در ابتدا تنها دو زبانی نبود بلکه یک نوع حکومت دو پادشاهی نظیر حکومت خزرها نیز داشته است: پادشاه در قدرت با فرمانده ارتش که یولا^۵ یا گیولا^۶ نامیده می‌شد [که هنوز در مجارستان مصطلح است] شریک بود. این روش تا آخر قرن دهم، یعنی تا موقعی که استفان قدیس به‌مذهب کاتولیک رومی درآمد و گیولای یاگی را که طبعاً خزر بود و «مغرور در ایمان خود حاضر به قبول مسیحیت نبود» (۳) شکست داد، دوام داشت.

این واقعه به‌روش دو پادشاهی خاتمه داد ولی نفوذ جامعه یهودیان خزری در مجارستان پایان نیافت. یک نتیجه این نفوذ را در «فرمان طلایی»^۷ که معادل «منشور بزرگ» انگلستان در مجارستان است، می‌توان یافت که در سال ۱۲۲۲ توسط شاه آندره دوم^۸ صادر گردید. در این فرمان یهودیان از شغل‌های مدیریت ضرابخانه، تحصیل‌داری مالیات و سرپرستی انحصار نمک دولتی منع گردیدند؛ این خود نشان می‌دهد که قبل از صدور این فرمان تعداد زیادی از یهودیان این مشاغل را در دست داشته‌اند. یهودیان حتی مشاغل مهم‌تری را هم احراز کرده بودند. مسئول خزائن دربار شاه آندره کنت تکای^۹ وزیر بود که یهودی خزری و ملاک ثروتمند و ظاهراً اقتصاددان و دیپلمات نابغه‌ای نیز بود. امضای او زیر قراردادهای مختلف صلح و موافقت‌های اقتصادی دیده می‌شود؛ از جمله یکی که پرداخت ۲۰۰۰۰ مارك از طرف لئوپولد دوم فرمانروای اتریش به پادشاه مجارستان را تضمین می‌کند. انسان بی‌اختیار حسدای بن شپروط را به یاد می‌آورد که در دربار خلیفه قرطبه در اسپانیا نقش مشابهی را بازی می‌کرد. مقایسه دوران‌های مهاجرت و پراکندگی از فلسطین در غرب و از خزران در شرق اروپا شاید تشابه بیش‌تری را بین آن‌ها ظاهر کند.

ارزش دارد تذکر بدهیم وقتی شاه آندره زیر فشار اشراف یاگی و علی‌رغم میل خود مجبور به صدور فرمان طلایی گردید، کنت تکا را برخلاف نص صریح فرمان در پست خود نگه داشت. و وزیر دربار با خوشی یازده سال دیگر در

5: Yula.

6: Gyula.

7: Golden Bull.

8: Endre.

9: Count Teka.

پست خود باقی ماند، تاموقی که زیر فشار پاپ برپادشاه، و بنا بر مصلحت استعفا داد و بهاتریش رفت و در آنجا با آغوش باز پذیرفته شد. باوجود این، بالای چهارم ۱۰ پسر شاه آندر از پاپ اجازه مراجعت او را گرفت. و تنها هم مراجعت کرد و در جریان یورش مغولان از بین رفت. (۴)

منشأ خزری جمعیت یهودی مجارستان در قرون وسطی، که از نظر تعداد و موقعیت بالای اجتماعی با اهمیت بودند، بامدارك نسبتاً کافی نشان داده شده است. ممکن است به نظر برسد که این به علت روابطی که مجارستان از ابتدا با خزرها داشته حالت خاصی است؛ ولی در حقیقت ورود خزرها به مجارستان فقط قسمتی از جریان عمومی مهاجرت از استپ‌های اروپای آسیایی به طرف غرب بوده است (یعنی به طرف مرکز و شرق اروپا). خزرها تنها ملتی نبودند که شاخه‌هایی به طرف مجارستان فرستاده باشند. به این ترتیب که تعداد زیادی از همان پچنگ‌هایی که مجارها را از کنار دن به طرف کارپات رانده بودند، به علت فشار کومان‌ها مجبور به درخواست اجازه استقرار در مجارستان شدند؛ و کومان‌ها هم که يك قرن بعد به نوبه خود توسط مغول‌ها رانده شدند همین سرنوشت را داشتند، و بلا (۵) پادشاه مجارستان حدود ۴۵۰۰۰۰ نفر از آن‌ها را بایردگان‌شان پناه داد.

در دوران نسبتاً آرام حرکت عمومی مردم «اروپا - آسیایی» به طرف غرب حرکتی منظم و آرام بود که در زمان‌هایی شتابنده می‌گردید؛ ولی هجوم مغول در مقام مقایسه با این حرکت، همانند حرکت قاره‌ای بود پس از يك زلزله. جنگجویان رئیس تموچین، ملقب به چنگیزخان، خداوند روی زمین، مردم شهرها را برای عبرت دیگران گشتار کردند، از اسیران همانند سپرچانداری در جلو صفوف پیشرو خود استفاده کردند؛ شبکه‌های آبیاری دلتای ولگا را که موجب تولید برنج و سایر محصولات غذایی سرزمین خزران می‌شد نابود کردند و استپ‌های بارور را مبدل به زمین وحشی یا آن‌طور که بعدها روس‌ها نامیدند، دکوبه‌پوله ۱۱ - کردند، فضایی بی‌حد و مرز و خالی از کشاورز و چوپان، که در آن فقط یا سواران مزدور در خدمت این و آن دیده می‌شدند و یا مردمی

که ازدست آن چنان زندگی می‌گریختند. (۶)

کاهش تدریجی جمعیت هسته مرکزی سرزمین خزران - بین قفقاز و دن و ولگا - آنجایی که کشاورزی استپی به حد اعلاّی خود رسیده بود به علت طاعون سیاه سال‌های ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ تسریع گردید و سقوط مجدد خزران در بربریت به علت مقایسه با تمدن قبلی‌اش محسوس‌تر از مناطق مجاور بود. به قول بارون:

«تخریب و مهاجرت کشاورزان، صنعت‌کاران و بازرگانان فعال یهودی خلایی را در این منطقه برجا نهاد که فقط اخیراً ترمیم آن شروع گردیده است.» (۷)

تنها خزران نبود که منهدم گردید، بلکه کشور بلغارهای ولگا و آخرین مکان‌های مستحکم آلان‌ها و کومان‌ها در قفقاز و شاهزاده‌نشین‌های جنوب روسیه و کیف نیز از بین رفتند. در مدت تجزیه «اردوی زرین» یعنی از قرن چهاردهم به بعد، هرج و مرج بدتر نیز شد.

«در اغلب استپ‌های اروپایی مهاجرت تنها راهی بود که مردم برای نجات زندگی و امرارمعاش خود داشتند.» (۸)

مهاجرت به طرف مراتع امن‌تر روش همیشگی بود که گاه به گاه انجام می‌گرفت و چندین قرن ادامه داشت. مهاجرت خزرها هم جزیی از این تصویر عمومی بود.

این مهاجرت، همان طور که گفته شد، قبلاً با تشکیل جامعه‌های خزری در نقاط مختلف اوکراین و جنوب روسیه شروع شده بود. زمان درازی قبل از این که روس‌ها کیف را از دست خزرها بیرون بیاورند، جامعه شکوفایی از یهودیان در این شهر وجود داشت. جوامع مشابهی نیز در پریسلاو و چرنیکف وجود داشت. موشه، خاخام کیف، در سال ۱۱۶۵ در فرانسه تحصیل کرده بود و ابراهیم خاخام چرنیکف در ۱۱۸۱ از مدرسه تلموّدی لندن بیرون آمده بود. تصنیف «لشگر ایگور» به شاعر معروف معاصر آن زمان به نام کوگان^{۱۲} اشاره می‌کند که احتمالاً نامی ترکیبی است از کهن (کاهن) و خاقان. (۹) چندی پس از انهدام سارکل که روس‌ها آن را بیلاوژا می‌نامیدند، خزرها شهری به همین نام نزدیک چرنیکف ساختند (۱۵).

اسامی مکان‌های بسیاری در اوکراین و لهستان از واژه‌های «خزر» و «ژیدا» (یهودی) مشتق شده‌اند: مثل ژیدوو، کرارزوک، کرارا، کرارزو،

ژید و سکاولا، ژید اتیچ و غیره. ممکن است این‌ها دهکده‌ها و یا محل‌های توقف موقت جامعه‌های یهودی خزری در مسیر طولانی حرکتشان به‌طرف غرب بوده باشد. (۱۱) در کوه‌های کارپات و تاترا و شهرستان‌های شرقی اتریش محل‌هایی بانام‌های مشابهی می‌توان یافت. حتی گفته می‌شود گورستان یهودیان کراکوا^{۱۳} و ساندومیرز^{۱۴} که کاویوری^{۱۵} نامیده می‌شوند، منشأ خزر - خابار دارند.

همان موقعی که جهت اصلی مهاجرت خزرها به‌سوی غرب بود، گروه‌هایی از مردم، خصوصاً در کریمه و قفقاز، درجا ماندند و جوامع یهودی بسته‌ای را تشکیل دادند که تا عصر جدید وجود داشتند. و ذکر شده که در قرن پانزدهم، در تاماتارخا^{۱۶} (تامان فعلی) مکان مستحکم قدیمی خزرها، در آن‌طرف ترعه کرچ، درمقابل کریمه، سلسله‌ای از شاهزادگان یهودی ابتدا در زیر قیمومت جمهوری ژن و سپس در زیر قیمومت تاتارهای کریمه حکومت می‌کردند. آخرین نفر این سلسله شاهزاده زاخاریا بود که مذاکراتی را با شاهزاده مسکو انجام می‌داد. این شاهزاده او را دعوت کرد که به‌روسیه بیاید و دین مسیح را قبول کند و در مقابل از امتیازات اشراف روسی برخوردار گردد. زاخاریا این‌دعوت را نپذیرفت، ولی پولیاک^{۱۷} یادآوری می‌کند که درحالت دیگر «دست‌رسی بعضی از خزرهای یهودی به‌موقعیت‌های مهم در دولت مسکوی ممکن است یکی از عواملی باشد که به «ارتداد یهودی»^{۱۸} در میان کشیشان و اشراف روس قرن شانزدهم و پیدایش فرقه مراعات کنندگان سبت^{۱۹} که هنوز در میان قزاق‌ها و دهقانان شایع است، منجر شده باشد» (۱۲).

یکی دیگر از آثار ملت خزر وجود «یهودیان کوهستان» در شمال شرقی قفقاز است که ظاهراً پس از رفتن دیگران درموطن اصلی خود باقی ماندند. تعداد آن‌ها حدود هشت هزار حدس‌زده می‌شود که در کنار بازماندگان قبائل روزگار قدیم مثل قیچاق و اوغوز زندگی می‌کنند و خودشان را به‌زبان تات که از قبایل دیگر قفقاز گرفته‌اند داق‌چوفوتی^{۱۹} به‌معنی یهودیان کوهستان می‌نامند؛

13: Cracow.

14: Sandomierz.

15: Kaviori.

16: Tamatarkha.

17: Zhidovstbuyushtchik.

18: Subbotniki.

19: Dag Chufuty.

ولی چیز دیگری در مورد آن‌ها دانسته نشده است.^{۲۰}
جوامع بسته دیگری نیز در کریمه و بدون شك در سایر نقاطی که قبلاً متعلق به امپراطوری آن‌ها بود، باقی مانده است. ولی در مقابل جریان اصلی مهاجرت خزرها به مناطق لهستان درلیتوانی و مسائل بزرگی که برای مورخان و انسان‌شناسان ایجاد کرده است، این جوامع پدیده‌های کوچکی هستند.

مناطق شرق اروپای مرکزی، که یهودیان خزری در آن مستقر شدند و امنیتی ظاهری یافتند، فقط در اواخر هزاره اول اهمیت سیاسی پیدا کرد. در حدود ۹۶۲ میلادی، تعدادی از قبائل اسلاو اتحادی زیر رهبری قوی‌ترینشان یعنی لهستانی‌ها تشکیل دادند که هسته مرکزی دولت لهستان گردید. به این ترتیب لهستان همان موقعی ایجاد شد که خزران در حال افول بود (انهدام سارکل ۹۶۵م). نقش بزرگ یهودیان در افسانه‌های قدیمی لهستانی در مورد ایجاد پادشاهی لهستان قابل توجه است. گفته می‌شود وقتی قبایل متحد تصمیم به انتخاب پادشاهی گرفتند که بر همه آن‌ها حکومت کند، مردی یهودی را به نام آبراهام پروکونیک^{۲۱} را انتخاب کردند (۱۳). ممکن است او خزری تاجر و ثروتمند و درس خوانده می‌بوده است که اسلاوهای جنگلی امیدوار بودند بتوانند از تجربیات او استفاده کنند؛ یا این که چهره‌ای افسانه‌ای بوده. در هر صورت افسانه نشان می‌دهد که این نوع یهودیان مورد احترام زیاد بودند. به هر حال افسانه می‌گوید آبراهام با افتادگی بسیار، به نفع مردی دهاتی به نام پیاست^{۲۲} کنار رفت و به این ترتیب سلسله تاریخی پیاست تشکیل شد که از حدود سال ۹۶۲م تا ۱۳۷۵م بر لهستان حکومت کرد. حال چه آبراهام پروکونیک وجود می‌داشته و چه افسانه‌ای بوده است،

۲۰: این مطالب از مقاله ا. ه. نیپر A.H. Kniper به نام «قفقاز و مردمش» *Caucase, Peopel of* که در سال ۱۹۷۳ در دائرة المعارف بریتانیا براساس منابع شوروی چاپ شد گرفته شده است. کتاب دیگری از ژرژ ساوا G. Sava به نام «دره مردم فراموش شده» *Vallay of the Forgotten Peopel* (لندن ۱۹۴۶) شرحی از بازدید ادعایی خود از یهودیان کوهستان می‌دهد که مملو از ملودرام ولی به طور غم‌انگیزی خالی از اطلاعات عینی است.

21: Abraham Prokownik.

22: Piast.

شواهد زیادی نشان می‌دهد که یهودیان مهاجر خزر را برای اقتصاد و اداره کشور، مردمی ارزشمند می‌دانستند و با آغوش باز می‌پذیرفتند. لهستانی‌ها زیر لوای سلسله پیاست و همسایگان بالتیکی آن‌ها (لیتوانی‌ها) ۲۲ به سرعت مرزهایشان را توسعه دادند. برای اسکان در این سرزمین‌ها و ایجاد مراکز متمدن شهری، احتیاج مبرم به مهاجر داشتند. در ابتدا کشاورزان و شهرنشینان و صنعتکاران ژرمنی و سپس مهاجران سرزمین‌های اشغال شده توسط اردوی زرین ۲۴ از جمله ارمنی‌ها و اسلاوهای جنوب و خزرها را تشویق کردند.

همه این مهاجران داوطلب نبودند. تعداد زیادی از اسیران جنگی مثل تاتارهای کریمه در میان مهاجران بودند که به کارهای کشاورزی زمین‌های مالکان لیتوانی و لهستانی در استان‌های جنوب گمارده شده بودند (درست قبل از شروع قرن چهاردهم قلمرو شاهزاده‌نشین لیتوانی از بالتیک تا دریای سیاه کشیده می‌شد). ولی در قرن پانزدهم که ترکان عثمانی، فاتحان ییزانس، به طرف شمال رو آوردند، مالکان رعایا را از زمین‌های مرزی خود به مناطق داخلی کوچ دادند (۱۴).

در میان مردمی که به‌زور کوچ داده شدند گروه بزرگی از قرائت‌ان (اصل‌گرایانی که شریعت خاخامی را قبول ندارند) وجود داشتند. بنابر سنت‌های قرائت‌ان که تا عصر جدید باقی مانده است، گفته می‌شود که اجداد آن‌ها توسط «وی‌توتاس» ۲۵ شاهزاده بزرگ جنگجو در اواخر قرن چهاردهم به عنوان اسیر جنگی، از سولخات کریمه به لهستان آورده شدند. (۱۵) در تأیید این سنت مدرک عینی وجود دارد که «وی‌توتاس» در سال ۱۳۳۸ فرمانی برای حقوق یهودیان تروکی ۲۶ صادر کرد، و دولانووا ۲۷ سیاح فرانسوی در آن‌جا «تعداد

۲۳: این دولت بایک سلسله قرارداده‌ها که از ۱۳۸۶ میلادی شروع شد با هم متحد گردیدند و پادشاهی لهستان را تشکیل دادند. برای مراعات اختصار برای هر دو کشور از اصطلاح «یهودیان لهستان» استفاده کردم - بدون توجه به این‌که در آخر قرن هجدهم کشور لهستان بین روسیه و پروس و اتیش تقسیم شد و مردم آن به‌طور رسمی اتباع این کشورها گردیدند. در حقیقت محدوده‌ای که در داخل امپراتوری روسیه یهودیان را از ۱۳۷۰ میلادی به بعد در آن مستقر کرده بودند قسمت ملحق شده لهستان بود به اضافه قسمتی از اوکراین و فقط یهودیان ممتاز اجازه زندگی در خارج از محدوده را داشتند؛ عده این یهودی‌ها در شمارای ۱۸۹۷ میلادی در مقابل ۵ میلیون نفر داخل محدوده فقط بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ نفر می‌شدند. ۲۴: لهستان و مجارستان توسط مغول‌ها برای مدت کوتاهی در ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ اشغال شدند ولی زیر سلطه آن‌ها قرار نگرفتند.

25: Vitold یا Vytoutas.

26: Troki. 27: de Lanoi.

زیادی یهودی» مشاهده کرد که به‌زبانی غیر از آلمانی و زبان محلی سخن می‌گفتند. (۱۶) این‌زبان، که هنوز هم وجود دارد، لهجه‌ای ترکی بود که درحقیقت نزدیک‌ترین زبان زنده به‌زبان رایج بود که در سرزمین‌های سابق خزران و در زمان اردوی زرین صحبت می‌شده است. به‌قول زایاچکوسکی^{۲۸} (۱۷)، این زبان هنوز هم برای محاوره و دعای جوامع بازمانده قرائتی تروکی و یلنا^{۲۹} و پونیویچ^{۳۰} و کوتزک^{۳۱} و هالیچ^{۳۲} مورد استفاده است.

قرائت‌یان همچنین ادعا می‌کنند که قبل از طاعون بزرگ سال ۱۷۱۵ میلادی سی و دوتا سی و هفت جامعه در لهستان ولیتوانی داشتند.

قرائت‌یان لهجه قدیمی خود را «زبان کدار»^{۳۳} می‌نامند، همان‌طور که پتاچیای خاخام در قرن دوازدهم سرزمین آن‌ها را در شمال دریای سیاه «سرزمین کدار» می‌نامید؛ و آنچه درمورد گذراندن سبت در تاریکی و قبول نداشتن شریعت خاخامی این‌قوم گفته با رفتار متعصبانه آن‌ها مطابقت دارد. در نتیجه زایاچکوسکی ترک‌شناس معروف معاصر، قرائت‌یان را از نظر زبان‌شناسی خالص‌ترین نماینده خزرهای قدیم می‌داند. (۱۸) درمورد این‌که چرا این فرقه در حدود نیم‌هزاره زبان خود را حفظ کرده است، در صورتی که قسمت اعظم یهودیان خزری آن را به‌نفع زبان ساختگی «ایدیش»^{۳۴} کنار گذاردند، بعداً بیش‌تر صحبت خواهیم کرد.

پادشاهی لهستان از ابتدا زیرلوی سلسله پیاست، با قبول مذهب کاتولیکی رم، مصماً در جهت غربی گام برداشت. ولی در مقایسه با همسایگان غربی‌اش، از نظر فرهنگی و اقتصادی کشوری عقب افتاده بود. به‌این علت سیاست جلب مهاجران—ژرمن‌ها را از غرب، ارمنی‌ها و یهودیان خزری را از شرق—انتخاب کرد و از هر طریق ممکن، از جمله با فرمان شاهی که جزئیات و وظایف و امتیازاتشان را تعیین نمود، آن‌ها را تشویق به فعالیت می‌کرد.

در فرمانی که توسط بولسلاو عابد^{۳۵} در سال ۱۲۶۴ میلادی صادر شد و توسط کازیمیر بزرگ در سال ۱۳۳۴ تأیید گردید، به یهودیان اجازه داده شد، کنیسه و مدرسه و دادگاه خودشان را داشته باشند، مالک زمین بشوند و به هر شغل و کسبی بپردازند. در زمان حکومت شاه استفان باثوری^{۳۶} (۸۶ — ۱۵۷۵ م) به یهودیان اجازه ایجاد مجلسی داده شد که سالی دوبار تشکیل می‌شد و اختیار

28: Zajackowski. 29: Vilna. 30: Ponyevicz.

31: Kutzk. 32: Halitch. 33: Kedar.

34: Yiddish. 35: Boleslav the Pious.

36: Stephen Ba'thory.

گرفتن مالیات از هم‌کیشان خودشان را داشت. یهودیان خزری پس از انهدام کشورشان، وارد فصل جدیدی از تاریخ خود گردیدند. تصویر تکان دهنده‌ای از شرایط ممتاز زندگی آن‌ها در نامه‌ای که پاپ، احتمالاً پاپ کلمان چهارم، در نیمه دوم قرن سیزدهم به یک شاهزاده ناشناس لهستانی نوشته است، نمایان می‌گردد. در این نامه پاپ متذکر می‌شود که مقامات رومی کاملاً به وجود تعداد زیادی کنیسه در چندین شهر لهستان، حتی بیش از پنج کنیسه در یک شهر، واقف هستند. ۲۷ و با تأثر می‌گوید گزارش شده است که کنیسه‌ها بزرگ‌تر از کلیساها و دارای شکوه و تجمل بیش‌تر و سقف‌هایی از صفحات سرب رنگین هستند که در مقایسه موجب فقیر نشان دادن کلیساهای کاتولیک مجاور می‌شوند. (انسان تذکر شادمانه مسعودی را به یاد می‌آورد که می‌گوید، مناره مسجد بلندتر از بلندترین ساختمان اتل بود). مطالب این نامه، با تصمیم نماینده پاپ کاردینال گیدو، در سال ۱۲۶۷، که یهودیان نباید بیش از یک کنیسه در هر شهر داشته باشند، بیش‌تر تأیید می‌گردد.

از این مدارک که تقریباً هم‌زمان با اشغال خزران توسط مغول‌ها است نتیجه می‌گیریم که حتی در آن زمان نیز لابد خزرهای زیادی در لهستان حضور داشته‌اند که در چندین شهر بیش از یک کنیسه وجود داشته است؛ و بایستی ثروتمند بوده باشند تا کنیسه‌های «باشکوه و جلال» بسازند. این مطلب ما را با مسئله ابعاد و ترکیب تقریبی مهاجران خزری در لهستان مواجه می‌کند.

در مورد تعداد مهاجران اطلاعات قابل اعتمادی نداریم که ما را هدایت کند. به یاد داریم که منابع اسلامی از لشکرهای سیمصد هزار نفری خزرها سخن می‌گفتند که در جنگ‌های مسلمانان و خزرها شرکت می‌کردند (فصل اول بخش ۷)؛ اگر سهم غلو بی‌حد را هم کنار بگذاریم این عدد باز هم نشان می‌دهد که جمعیت کل خزرها باید اقلاً بالغ بر نیم میلیون نفر بوده باشد. این فضلان تعداد چادرهای بلغارهای و لگا را ۵۰/۰۰۰، که شامل ۳۰۰/۰۰۰ تا ۴۰۰/۰۰۰ نفر می‌شود، تعیین کرده است که تقریباً معادل جمعیت خزرها است. از طرف دیگر تعداد یهودیان پادشاهی لهستان—لیتوانی در قرن هفدهم توسط مورخان جدید به ۵۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده شده است (۵. ر. جمعیت کل این کشور). (۱۹) این اعداد با حقایقی که از مهاجرت طولانی خزرها از طریق اوکراین به لهستان—لیتوانی می‌دانیم مطابقت دارند—مهاجرتی که با انهدام سارکل و آغاز سلسله ییاست در آخر هزاره اول شروع شد و در زمان یورش مغول سرعت گرفت و

کم و بیش در قرن پانزدهم و شانزدهم، یعنی زمانی که استپ از مردم خالی شد و خزران نابود گردید، به پایان رسید.^{۳۸}

در مجموع این جابجا شدن جمعیت طی پنج یا شش قرن به صورت انفرادی و دسته جمعی انجام گرفت. اگر جمعیت مهم یهودیانی که از ییزانس و دنیای اسلام به خزران پناهنده می شدند و آنک افزایش جمعیت خزرها را نیز در نظر بگیریم، عدد قابل قبول جمعیت خزر در اوج خود یعنی قرن هشتم باید در حدود جمعیت یهودیان لهستان در قرن هفدهم باشد، یا اقلاً با تقریب کم یا بیش یکصد هزار نفر به عنوان ضریب ناآگاهی ما.

نکته عبرت آموزی در این اعداد نهفته است. بنابر مقاله آمارهای دائر المعارف یهود، جمعیت کل یهودیان در قرن شانزدهم به حدود یک میلیون نفر می رسیده است. این مطلب، همان طور که پولیاک، کوچرا^{۳۹} (۲۵) و دیگران تذکر داده اند، می رساند که در قرون وسطی اکثریت پیروان دین یهود خزرها بودند. قسمت بزرگی از این اکثریت به لهستان و مجارستان و بالکان رفتند و در آن جا جوامع یهودیان شرق را تأسیس کردند، که به نوبه خود اکثریت غالب دنیای یهود گردید. حتی اگر عنصر اصلی این جامعه به علت مهاجرت از نقاط دیگر (به پایین تر رجوع شود) رقیق گردید، به نظر می رسد اکثریت داشتن شاخه «خزر-ترك» آن بر دلایل محکمی استوار است، و اقلاً باید این فرضیه به عنوان فرضیه ای با ارزش پذیرفته شود.

دلایل دیگر انتساب نقش اصلی رشد و توسعه جامعه یهودیان لهستان و بقیه شرق اروپا به عنصر خزری و عدم انتساب آن به مهاجران از غرب اروپا در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت. ولی شاید مناسب باشد که در این جا از گفته های آدام و تولانی^{۴۰} مورخ لهستانی شاهد بیاوریم:

«محققان لهستانی قبول دارند که قدیمی ترین این جوامع توسط مهاجرانی تأسیس شدند که از سرزمین های خزر و روسیه آمدند، در صورتی که یهودیان جنوب و غرب اروپا فقط بعداً شروع به آمدن کرده و مستقر شدند... و اقلاً قسمتی از جمعیت یهودی (در گذشته، قسمت عمده آن) از شرق و خزران و بعداً از قلمرو کیف در روسیه آمدند.» (۲۱)

۳۸: آخرین دهکده های قدیمی خزر در کنار دنیپر با شورش قزاق ها به رهبری خملنچکی Chmelnicki در قرن هفدهم منهدم گردید و بازماندگان آن ها به زیاد شدن جمعیت جوامع یهودیان مستقر در لهستان - لیتوانی کمک عمده ای کردند.

39: Kutchera.

40: Adam Vetulani.

این از ابعاد این جوامع. ولی در باره بافت و ترکیب اجتماعی جامعه مهاجران خزر چه می‌دانیم؟

اولین مطالبی که به چشم می‌خورد شباهت زیاد بین موقعیت ممتاز یهودیان خزری در مجارستان و لهستان در آن روزگار است. منابع مجار و لهستانی، هردو از یهودیانی سخن می‌گویند که به‌کار ضرب پول و اداره خزانه‌شاهی و بازرسی انحصار نمک دولتی و جمع‌آوری مالیات و صرافی یعنی بانکداری مشغول بودند. این تشابه نشانه ریشه مشترک این دو جامعه مهاجر است؛ و از آنجایی که منشاء یهودیان مجار را تا رابطه مجار- خزر می‌توانیم دنبال کنیم، نتیجه‌ای که خود به‌خود به دست می‌آید روشن است.

منابع قدیمی نقش مهمی را که مهاجران یهودی در ساختمان زندگی اقتصادی این دو کشور بازی کردند نشان می‌دهند. این مطلب چندان شگفت‌انگیز نیست، چون تجارت با کشورهای دیگر و برداشت حق‌گمرک، منبع اصلی درآمد خزرها بوده است. آن‌ها تجربه‌ای را داشتند که مهمانداران جدید شان فاقد آن بودند، و منطقی بود که آن‌ها را برای مشورت و شرکت در اداره امور مالی دربار و اشراف دعوت کنند. سکه‌های ضرب شده در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم با نوشته‌هایی به زبان لهستانی و با حروف عبری (فصل دوم بخش یک) نشانه‌ای از این فعالیت‌ها هستند. مصرف دقیق این سکه‌ها هنوز معلوم نشده است. روی بعضی از سکه‌ها نام پادشاهی نقش بسته (مثل لژک^{۴۱}، میزکو^{۴۲})، روی بعضی دیگر جمله «از کارگاه شاهزاده ابراهیم بن یوسف» (احتمالاً شخص ضراب و بانکدار)، یا فقط یک کلمه: «خوش‌بختی» یا «آمرزش» ضرب شده است. قابل توجه این که منابع معاصر مجارستانی نیز از ضرب سکه‌های نقره، به‌طور خصوصی، توسط یهودیان سخن می‌گویند. (۲۲)

با وجود این، به‌عکس غرب اروپا، یهودیان تنها در رشته‌های امور مالی و تجارت فعالیت نمی‌کردند. بعضی از مهاجران ثروتمند در لهستان، مثل کنت تکا در مجارستان، ملاکان زمین گردیدند؛ از املاک یهودیان شامل یک دهکده کامل از دهقانان یهودی گزارش‌هایی موجود است مثلاً در اطراف برسلو، قبل از ۱۲۵۳ م. (۲۳) و همچنین در اوایل، آن‌طوری که از اسامی خزری مکان‌ها معلوم می‌شود باید تعداد زیادی از رعایای بی‌زمین خزری نیز وجود می‌داشتند.

41: Leszek.

42: Mieszko.

درباره چگونگی به وجود آمدن پاره‌ای از این دهکده‌ها، چشم‌انداز مختصر و ناقصی از منابع قرائت‌یاب، که ذکر آن گذشت به دست آمده است. این منابع شرح می‌دهند که چه‌گونه شاهزاده ویتولد^{۴۳} گروهی از قرائت‌یاب را که اسیر جنگی بودند در «کراسنا»^{۴۴} مستقر کرد و خانه و جالیز و تا فاصله سه کیلومتر زمین در اختیارشان گذارد (گمان می‌رود که کراسنا همان شهر کوچک یهودی کراسنویا^{۴۵} در پودولیا^{۴۶} باشد). (۲۴)

ولی کشاورزی به‌چندین دلیل آینده‌ای برای جامعه یهودی نداشت. ظهور فئودالیسم در قرن چهاردهم، به تدریج کشاورزان لهستانی را به «سرف‌هایی» که اجازه ترک دهکده‌های خود را نداشتند تبدیل کرد و آزادی حرکت را از آن‌ها گرفت. در همان زمان، زیر فشار توأم مقامات روحانی و ملاکان فئودال، مجلس لهستان در سال ۱۴۹۶ میلادی یهودیان را از خرید زمین‌های زراعی منع کرد؛ ولی عمل جدا کردن آن‌ها از زمین باید خیلی پیش از این شروع شده باشد. به غیر از دلایل مشخصی که ذکر شد (تضعیقات مذهبی توأم با سقوط کشاورزان به درجه سرف) تغییر وضعیت ملت خزر که غالباً کشاورز بودند به جامعه غالباً شهرنشین، پدیده‌ای عمومی را در مهاجرت ملت‌ها نشان می‌دهد. در مقابله شرایط اقلیمی و روش‌های کشاورزی متفاوت از یک طرف و موقعیت غیر منتظره‌ای که تمدن شهری برای بهتر کردن شرایط زندگی ارائه می‌کرد از طرف دیگر، جمعیت مهاجران قادر بودند وضعیت اشتغال خود را طی چند نسل تغییر بدهند. دهاتی‌های آبروزی^{۴۷} در آمریکا به‌مستخدم کافه و رستوران‌دار تبدیل شدند، نوه‌های کشاورزان لهستانی هم‌ممکن است، مهندس یا روانکاو بشوند.

در هر صورت تغییر حالت یهودیت خزری به یهودیت لهستانی باعث بریدن ناگهانی از گذشته و از بین رفتن هویت نگردید. این جریان پیچیده تغییر حالت به‌طور تدریجی انجام گرفت و همان‌طوری که پولیاک ثابت کرده است، تعدادی از سنت‌های اساسی جامعه خزری را در کشور جدیدشان برجا نگاه داشت. این سنت‌ها به‌صورت بافت اجتماعی یا روش زندگی که در هیچ‌کجای دنیا در جوامع مهاجر دیده نشده بود ظاهر گردید. مثل شهرک‌های یهودی که به‌عبری آیاره^{۴۸} و به‌ایدیش شتتل^{۴۹} و به لهستانی میاستکو^{۵۰} نامیده می‌شد. هر سه اسم شکل تصغیری دارند که اشاره‌ای به اندازه شهرک نیست (بعضی از آن‌ها شهرک‌های بزرگی بودند). بلکه اشاره به اختیارات محدود خودمختاری شهری است که دارا بودند.

43: Vitold.

44: Krasna.

45: Krasnoia.

46: Podolia.

47: Abruzzi.

48: Ayarah.

49: Shtetl.

50: Miasteczko.

«شتل» را با «جهود محله»^{۵۱} نباید اشتباه کرد. «جهود محله» عبارت از خیابان یا محدوده‌ای بود در داخل شهر غیر یهودیان، که یهودیان اجباراً می‌باید در آن زندگی کنند. از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد در دنیای مسیحیت و در قسمت اعظم دنیای اسلام این شکل عمومی سکناى یهودیان بود. «جهود محله» با دیواری احاطه شده بود و درهایی داشت که شب‌ها بسته می‌شد. این وضعیت حالت «ترس از حبس»^{۵۲} و تفکر محدود و همچنین در زمان بی‌ثباتی، احساس امنیت را ایجاد می‌کرد. از آنجایی که «جهود محله» نمی‌توانست توسعه پیدا کند، خانه‌ها بلند و باریک بودند و افزایش مداوم جمعیت شرایط بهداشتی اسفانگیزی را ایجاد می‌کرد. مردم برای زندگی در چنین شرایطی و حفظ حیثیت خود، احتیاج به نیروی اخلاقی فراوانی داشتند، و همه موفق نمی‌شدند. «شتل» چیز کاملاً متفاوتی بود، و همان‌طور که قبلاً گفته شد شکلی از اسکان بود که به جز در لهستان — لیتوانی در هیچ کجای دنیا وجود نداشت. شهری بود روستایی و وابسته به خود که جمعیت آن مطلقاً یا غالباً یهودی بودند. منشأ «شتل» احتمالاً به قرن سیزدهم می‌رسد و ممکن است حلقه گم شده بین بازار شهرهای خزران و محل‌های استقرار یهودیان در لهستان باشد.

عمل اقتصادی و اجتماعی این جوامع نیمه دهاتی و نیمه شهری در هر دو کشور یکی بوده است و در خزران و سپس در لهستان مراکز شبکه داد و ستد یا «بازار شهر»های بین شهرهای بزرگ و دهستان‌ها را تشکیل می‌دادند. این شهرک‌ها میدان‌های مناسب داشتند که در آن گاو و گوسفند، مصنوعات شهرها و محصولات کشاورزی خرید و فروش یا معاوضه می‌شد؛ و در ضمن مراکزی برای انجام کسب و کار صنعت کارانی مثل سازندگان گاری و درشکه، آهنگران، نقره کاران، خیاط‌ها، قصابان ذبح یهودی، آسیابان‌ها، نانواها و شمع‌سازها بود. در آن‌جا نامه‌نویسانی هم برای بی‌سوادان و کنیسه‌ها برای مؤمنان و مسافرخانه‌ها برای مسافران و یک «هدر» که به معنای اتاق است و برای مدرسه به کار می‌رفت، وجود داشت. همچنین نقالان و مطربان دوره گردی وجود داشتند (اسامی بعضی از آن‌ها مثل ولول زبارزهر^{۵۳} باقی مانده است) (۲۵) که از شتلی به شتلی دیگر در لهستان مسافرت می‌کردند؛ و اگر از روی نقالان بازمانده در میان مردم شرق امروز قضاوت کنیم بدون شك این نقالان و مطربان دوره گرد قبلاً هم در خزران وجود داشته‌اند.

بعضی از مشاغل در لهستان عملاً در انحصار یهودیان بود. یکی از آن‌ها

51: Ghetto.

52: Claustrophobia.

53: Velvel Zbarzher.

تجارت چوب بود، و این مطلب یادآوری می‌کند که چوب از مهم‌ترین مصالح ساختمانی و صادراتی خزران بود؛ و دیگری کار حمل و نقل بود. پولیاک می‌نویسد: (۲۶)

«شبکه متراکم شتله‌ها توزیع کالاهای ساخته شده را توسط گاری‌های اسبی که طبق نمونه یهودیان ساخته شده بودند ممکن می‌ساخت.»

غلبه این نوع حمل و نقل، مخصوصاً در شرق کشور، آن قدر زیاد بود که عملاً منجر به انحصار شده بود و واژه عبری «بعل‌آقاله»^{۵۴} به معنی گاری‌چی به صورت «بالاگولا»^{۵۵} وارد زبان روسی شده است. فقط توسعه راه آهن در نیمه دوم قرن نوزدهم باعث افول این شغل گردید.

این تخصص گاری و درشکه‌سازی و حمل و نقل با آن‌ها مسلماً نمی‌توانسته در «جهود محله»های بسته یهودیان غرب به وجود بیاید؛ و به طور قطع ما را به منشاء خزری آن متوجه می‌کند. مردم «جهود محله»ها مردمی خانه‌نشین بودند، در صورتی که خزرها، مثل سایر مردم صحرائشین، از اسب و گاری برای حمل لوازم و کالاهای و جادریانشان، از جمله چادر پادشاه که به بزرگی يك سیرك بود و برای چند صد نفر محل داشت، استفاده می‌کردند. آن‌ها مسلماً دانش لازم برای ساختن محکم‌ترین گاری‌ها در کشور جدید خود را داشتند.

از دیگر مشاغل مخصوص یهودیان مسافرخانه‌داری و آسیابانی و تجارت پوست بود که هیچ کدام از آن‌ها در «جهود محله»های غرب اروپا وجود نداشت. در مجموع، این بافت کلی شتله‌های یهودی در لهستان بود. بعضی از مشخصات آن‌ها ممکن بود در بازار شهرهای قدیمی هر کشوری یافت شود؛ بعضی دیگر از آن‌ها تشابه اختصاصی بیش‌تری با آنچه ما- اگرچه اندک- از شهرهای خزران می‌دانیم نشان می‌دهند، که احتمالاً نمونه‌ای برای شتله‌های لهستانی بود.

بر این خواص مشخصه، باید سبك «پاگود»^{۵۶} گونه کنیسه‌های چوبی قدیمی شتله‌ها نیز، که از قرن پانزدهم و شانزدهم باقی مانده‌اند اضافه گردد. این سبك کاملاً با سبك معماری محلی و سبکی که یهودیان غرب پذیرفته بودند و بعدها در «جهود محله»های لهستان به کار گرفته شد متفاوت است. تزیینات داخلی قدیمی ترین کنیسه‌های شتله با اسلیمی‌هایی به سبك اسپانیای غربی و نقش حیوانات پوشیده شده است. این نقش‌ها معرف نفوذ هنر ایرانیان است که در کارهای

54: ba'al agabah.

۵۵: Balagula به معنی صاحب گاری.

۵۶: معابد بودایی.

هنری مجار- خزر (فصل يك بخش ۱۳) و هنر تزیینی وارد شده به لهستان، توسط مهاجران ارمنی (۲۷) یافت می‌شد.

لباس یهودیان لهستان نیز بی‌تردید منشأ شرقی داشت. خفتان ابریشمی بلند معروف یهودیان می‌تواند تقلیدی از روپوش اشراف لهستانی باشد که خود آن‌هم از لباس مغول‌های اردوی زرین اقتباس شده بود. مد لباس از مرزها می‌گذرد؛ ولی ما می‌دانیم که صحرا گردان استپ از مدت‌ها قبل خفتان می‌پوشیدند. عرق‌چین^{۵۷} را امروزه یهودیان متشرع و ازبک‌ها و سایر ملت‌های ترکستان شوروی به‌سر می‌گذارند. روی عرق‌چین مردان یهودی «استریمل»^{۵۸} می‌گذارند که کلاه گردی بود با دوره‌ای از پوست روباه یا خز که خزرها از قزاق‌ها گرفته بودند، یا به‌عکس. همان‌طور که قبلاً گفته شد تجارت پوست روباه و خز که در خزران رایج بود، عملاً یکی دیگر از مشاغل انحصاری یهودیان لهستانی شد. و اما زن‌های یهودی تا میانه قرن نوزدهم، سربند سفیدی به‌سر می‌بستند که تقلید دقیقی از یولوک^{۵۹} زنان قزاق و ترکمن بود. (۲۸) (امروزه زنان یهودی متشرع باید به‌جای سربند کلاه‌گیسی از موهای خودشان که هنگام ازدواج تراشیده می‌شد به‌سر بگذارند.)

در این‌جا باید (اگرچه با تردید) به‌علاقه شدید یهودیان لهستانی به‌ماهی شکم‌پر، غذای ملی آن‌ها، اشاره کنیم که توسط لهستانی‌های غیر یهودی نیز پذیرفته شد. مثلی رایج بود که «سبت بدون ماهی وجود ندارد». آیا این مطلب از خاطرات دوردست زندگی آن‌ها در کنار دریای خزر ناشی شده است که ماهی غذای اصلی آن‌ها را تشکیل می‌داد؟

یاد زندگی در «اشتتل» به‌طور خاطره‌انگیزی در ادبیات ملی یهودی آورده می‌شود. مثلاً در تحقیقات جدیدی از عادات و رسوم آن‌ها (۲۹)، درباره نشاط مردم برای برپا کردن مراسم سبت چنین می‌خوانیم:

«هر کس در هر کجا که باشد سعی خواهد کرد، برای برپا کردن مراسم سبت با خانواده‌اش، خود را زودتر به‌خانه برساند. فروشنده‌گان دوره‌گرد که از دهی به‌دهی می‌روند، خیاط و کفاش و پینه‌دوز سیار، بازرگان در حال مراجعت و همه و همه، شتاب دارند و کوشش می‌کنند تا قبل از غروب جمعه به‌خانه برسند.

در حالی که همه شتاب می‌کنند «شماس» در کوچه‌های اشتتل‌جار می‌زند، «یهودیان به‌حمام». شماس کارمند کنیسه و کمک خاخم

57: Yarmolka.

58: Streimel.

59: Jauluk.

است که از جانب خودش سخن نمی‌گوید، بلکه وقتی جار می‌زند «یهودیان به حمام» بیش‌تر یکی از احکام شرع را یادآور می‌شود. نمونه زنده یادآوری از زندگی اشتتل تجمع واقعیت وفات‌تری در نقاشی‌های سوررئالیستی مارک شاگال است که در آن‌ها سمبول‌های توراتی با گاری‌چی‌های ریش‌وکه تازیانه‌شان را به حرکت درآورده‌اند و خاخام‌های متفکر با خفتان و عرق چیشان در کنار هم ظاهر می‌شوند.

جامعه‌ای بود اسرارآمیز با منشائی اسرارآمیزتر. بعضی از اولین شهرک‌ها احتمالاً توسط اسیران جنگی ایجاد شده بود، مثل قرائتیان تروکی که اشراف لهستانی ولیتوانی نگران استقرار آن‌ها بر روی زمین‌های خود بودند. ولی اکثریت این جوامع نتیجه مهاجرت عمومی از «سرزمین‌های وحشی» بود که به‌صورت صحرا درمی‌آمد. پولیاک می‌نویسد:

«بعد از کشورگشایی مغول‌ها، وقتی دهکده‌های اسلاو به‌طرف غرب به حرکت درآمدند، اشتتل‌های خزرهم با آن‌ها رفتند.» (۳۰)
اولین ساکنان شهرک‌های جدید احتمالاً بازرگانان ثروتمند خزر بودند که مدام از طریق لهستان در راه مجارستان مسافرت می‌کردند:

«مهاجرت مجارها و خابارها به مجارستان راه را برای استقرار روزافزون خزرها در لهستان بازکرد. این جریان لهستان را به منطقه بارانداز بین دو کشور با جوامع یهودی تبدیل کرده بود» (۳۱)

به این ترتیب بازرگانان مسافر با شرایط مناطق قابل اسکان آشنا بودند و موقعیت آن را داشتند تا با مالکانی که در جست‌وجوی اجاره‌دار بودند تماس برقرار کنند.

«مالکان به‌بستن قرارداد با چنین بازرگانان ثروتمند راغب بودند (این گفته ما را به یاد آبراهام پروکونیک می‌اندازد) که در زمین‌های آن‌ها ساکن شوند و ساکنان دیگری را نیز بیاورند. آن‌ها هم طبیعتاً مردمی را انتخاب می‌کردند که در محل سکونت قبلی خودشان ساکن بودند».

این ساکنان جدید مجموعه‌ای از کشاورزان و صنعتگران بودند که جامعه‌ای خودگردان را تشکیل می‌داد. به این ترتیب اشتتل خزری جابه‌جا می‌شد و به اشتتل لهستانی تبدیل می‌گردید. کشاورزی به تدریج کنار گذارده می‌شد، و آن وقت تطبیق با شرایط تغییر یافته تکمیل شده بود.

به این ترتیب هسته یهودیت جدید این اصل قدیمی را دنبال می‌کرد که: در جست‌وجوی افق جدید باشید ولی از یکدیگر جدا نشوید.

فصل ششم

از کجا آمدند؟

۱

دو واقعیت اساسی از بررسی‌های ما بیرون می‌آید: ناپدید شدن ملت خزر از مسکن تاریخی‌شان، و در همان زمان ظهور بزرگ‌ترین تجمع یهودیان از بدو شروع مهاجرت تا آن تاریخ در مناطق همجوار شمال غرب. چون واضح است که این‌دو واقعه باهم ارتباط دارند، مورخان براین عقیده متفق‌اند که مهاجرت از خزران باید به‌رشد و توسعه جامعه یهودیان لهستان کمک کرده باشد. این نتیجه‌گیری به‌مدارکی متکی است که در بخش‌های پیشین ارائه گردید. ولی مورخان درباره وسعت این کمک و ابعاد مهاجرت یهودیان از خزران در مقایسه با یهودیان دیگر و شرکت آن‌ها در ساختمان تژادی (ژنتیک) جامعه جدید یهودی اطمینان ندارند.

به‌زبان دیگر بگوییم، این حقیقت ثابت شده است که خزرها به‌تعداد زیاد به‌لهستان مهاجرت کردند؛ ولی سؤال این است که آیا آن‌ها اکثریت اسکان‌های جدید را تشکیل می‌دادند یا فقط هسته اصلی آن‌ها بودند؟ برای پیدا کردن جواب این سؤال باید از ابعاد مهاجرت «یهودیان حقیقی» از غرب اطلاعی به‌دست آورد.

۲

در پایان هزاره اول، بزرگ‌ترین جوامع یهودی اروپای غربی در فرانسه

وحوزه رودخانه راین^۱ بود.^۲ بعضی از این جوامع احتمالاً در دوران رومیان به وجود آمدند؛ چون، در فاصله بین انهدام اورشلیم و افول امپراتوری روم، یهودیان در بسیاری از شهرهای بزرگ زیر فرمان رومیان مستقر شدند، و سپس با مهاجران دیگری که از ایتالیا و آفریقای شمالی می آمدند تقویت شدند. به این ترتیب ما از قرن نهم به بعد مدارکی از جوامع مستقر در تمام فرانسه از «نرماندی» تا «پروانس» و کنار مدیترانه در دست داریم.

در ابتدای یورش نورمان ها، به دعوت «ویلیام کشورگشا» (۱) که به ثروت و فعالیت یهودیان احتیاج داشت، گروهی از آنان ازمانش گذشتند و به انگلیس رفتند. داستان این گروه را «بارون» چنین خلاصه کرده است:

«آنها در نتیجه به طبقه «صرافان پادشاهی» تبدیل شده بودند که شغل اصلی آنها دادن پول برای مارجوئی های سیاسی و اقتصادی بود پس از جمع آوری ثروت زیاد از طریق بهره های کلان، این تزل خواران به اشکال مختلف مجبور می شدند که بار خود را به نفع خزانه پادشاهی سبک کنند. رفاه طولانی بسیاری از خانواده های یهودی، تجمل خانه ها و لباس هایشان، و نفوذ آنها در امور عمومی باعث می شد که حتی شاهدان باتجربه هم از دیدن خطر بالقوه ناشی از نفرت روزافزون مردم مقروض همه طبقات نسبت به یهودیان و وابسته بودن مطلق یهودیان به حمایت اربابان درباریشان، عاجز باشند... غرش ناراضیان که به شورش ۹۰-۱۱۸۹ منجر شد نشانه ای از فاجعه آخر، یعنی اخراج یهودیان در ۱۲۹۰ م بود. صعود سریع و افول سریع تر یهودیان انگلیس در فاصله کوتاه دو قرن و ربع (۱۲۹۰-۱۵۶۶ م) عوامل اصلی موثر در سرنوشت یهودیان در نیمه حساس اول هزاره دوم را کاملاً آشکار کرد. (۲)

تاریخ یهودیان انگلیس به علت این که نسبت به تاریخ قدیمی یهودیان قاره اروپا مستندتر است نمونه آموزنده ای است. اولین درسی که می توان از آن گرفت این است که نفوذ اجتماعی و اقتصادی یهودیان تناسبی با تعداد آنها نداشت. آنها ظاهراً قبل از سال ۱۲۹۰ م بیش از ۲۵۰۰ نفر نبودند.^۳ این جمعیت کوچک نقش

1: Rhinland.

۲: یهودیان اسپانیا که گروه مجزایی بودند و جزء مهاجران مورد بحث ما نیستند، به حساب آورده نشدند.

۳: بنابر کتاب «یوسف یعقوب» به نام یهودیان دوران سلسله آئرو در انگلستان The Jew of Angevin England که بررسی های خود را بر پایه نام های ثبت شده خانواده های یهودی و مدارک دیگر انجام داده است. (۳)

مهمی را در اقتصاد انگلستان قرون وسطی بازی می‌کرد نقش بسیار مهم‌تر از آنچه یهودیان لهستان با وجود تعداد زیادشان در لهستان داشتند؛ اما این جامعه به‌عکس یهودیان لهستانی نمی‌توانست بر شبکه شهرک‌های کوچک یهودی تکیه کند که توده استادکاران معمولی قشر پایین طبقه متوسط صنعتگران و کارگران، گاریچی‌ها و مسافرخانه‌داران را برایش فراهم کند؛ این جامعه در میان مردم ریشه‌ای نداشت. در این امر حیاتی، انگلستان دوران سلسله‌آثرو، نمونه تکامل مغرب زمین بود. یهودیان فرانسه و ژرمنستان با همین وضعیت روبه‌رو بودند: طبقه‌بندی مشاغلشان نامتعادل و طبقه بالای آن زیاده سنگین بود. این وضعیت در همه‌جا به‌همان پیش‌آمدهای ناگوار ختم می‌شد. این داستان غم‌انگیز همیشه با يك ماه عسل شروع می‌شد و با جدایی و خون‌ریزی خاتمه پیدا می‌کرد. در آغاز یهودیان را با فرمان‌های ویژه و امتیازها و حمایت‌ها پذیرا می‌شدند. آن‌ها مانند کیمیاگران دربار «اشخاص مقبول» محسوب می‌شدند؛ زیرا تنها کسانی بودند که رازگرداندن چرخ‌های اقتصاد کشور را می‌دانستند. سیسل‌روث^۴ می‌نویسد:

«در دوران ظلمت، قسمت بزرگ بازرگانی اروپای غربی، حتی خرید و فروش برده نیز، در دست یهودیان بود؛ و در دفتر دیوان شارلمانی واژه‌های «یهودی» و «بازرگان» تقریباً به‌جای یکدیگر مصرف می‌شدند.» (۴)

لیکن با رشد طبقه بازرگان بومی، به‌تدریج یهودیان نه‌تنها از شغل‌های سودآور رانده شدند بلکه دادوستد سنتی را هم ازدست دادند و تقریباً تنها شغلی که برایشان باقی ماند همان صراف‌ی بود.

«... ثروت نقد کشور توسط یهودیان جذب می‌شد که مجبور

می‌شدند هرچندگاهی به‌نفع‌خزانه، خودشان را سبک‌کنند!...» (۵).

سنخ شایلوک^۵ زمان درازی قبل از شکسپیر پدید آمده بود.

در دوران ماه‌عسل، در سال ۷۹۷م، شارلمانی يك هیئت نمایندگی تاریخی را برای مذاکره درباره يك قرارداد دوستی نزد هارون‌الرشید به‌ بغداد فرستاد. این هیأت از اسحق یهودی و دوتن از اشراف مسیحی تشکیل شده بود. پایان تلخ وقتی پدیدار شد که فیلیپ لوبل یهودیان را در سال ۱۳۵۶م از فرانسه بیرون راند. با وجودی که به‌بعضی از آن‌ها اجازه مراجعت داده شد، آن‌ها از سخت‌گیری‌ها رنج بسیار بردند و در پایان قرن، جامعه یهودیان فرانسه تقریباً از بین

4: Cecil Roth.

۵: Shylock ، قهرمان یهودی نمایشنامه تاجر ونیزی اثر شکسپیر. م.

اگر به تاریخ یهودیت ژرمنستان بازگردیم، اولین واقعیتی که به چشم می‌خورد این است:

«قابل توجه است که ما تاریخ جامع و علمی در باره یهودیت ژرمنستان در دست نداریم... کتاب یهودیت ژرمنستان^۷ فقط فهرست خوبی از منابع تاریخی است که وضع خصوصی جامعه‌ها را تا ۱۲۳۸ م روشنی می‌دهد». (۶)

این روشنی اندک است، ولی اقلاً توزیع جغرافیایی جامعه‌های یهودیان غرب را در ژرمنستان و در دوران حساسی که مهاجرت یهودیان خزری به لهستان به‌اوج خود رسیده بود روشن می‌کند.

یکی از اولین مدارک در باره این جامعه‌ها در ژرمنستان از شخصی به‌نام کالونی‌موس^۸ نام می‌برد که در ۹۵۶ م با بستگانش از لوکا در ایتالیا به‌مابنس^۹ مهاجرت کرد. در همان زمان از یهودیان سیپرز^{۱۰} و ورمرز^{۱۱} و کمی بعد در جاهای دیگر مثل ترو^{۱۲}، متر^{۱۳}، استرازبورگ و کلنی خبرداریم. همه این شهرها در آلزاس و در نوار باریکی در کنار دره رودخانه راین قرار داشتند. بنیامین تودلای (فصل دوم بخش ۸) سیاح یهودی، این منطقه را در اواسط قرن دوازدهم بازدید کرده است و می‌گوید: «در این شهرها کلیمیان «زیادی» وجود دارند که خردمند و توانگرند» (۷). ولی «زیاد» به‌معنی چند نفر است؟ خواهیم دید که در حقیقت تعداد اندکی است.

پیش از این، در مابنس خاخامی به‌نام گرشوم بن یهودا (حدود ۹۶۵-۱۰۳۵ م) زندگی می‌کرد که به‌علت دانش زیاد «نورپراکندگان یهودی»^{۱۴} لقب گرفته بود و موقعیت رهبر روحانی جامعه‌های فرانسه و راین ژرمنستان را داشت. در حدود ۱۰۲۵ م گرشوم مجمعی از خاخام‌ها در ورمرز تشکیل داد که فتوای

۶: جامعه جدید یهودیان فرانسه از پناهندگان اسپانیایی تشکیل شده بود که در قرن شانزدهم و هفدهم از تفتیش عقاید اسپانیا فرار می‌کردند.

7: Germanica Judaica.

8: Kalonymous.

9: Mayence.

10: Spires.

11: Worms.

12: Treves.

13: Metz.

14: Light of Diaspora.

مختلفی صادر کرد؛ از جمله یکی از آن‌ها چند زنه بودن را ممنوع می‌کرد (این موضوع از مدت‌ها پیش معلق بود). با این فتواها تبصره‌ای اضافه شده بود که در حالت اضطرار بتوان هر قاعده‌ای را «به دست مجلسی با یکصد نماینده از کشورهای بورگنی، نورماندی، فرانسه و شهرهای ماینس، اسپیرز و ورمز» لغو کرد. یک فتوای خاخامی دیگر که در همان دوران صادر شده فقط از این سه شهر نام برده است، و ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که جامعه‌های دیگر اطراف رودخانه راین در ابتدای قرن یازدهم هنوز قابل ذکر نبودند. (۸)

در پایان همین قرن، چیزی نمانده بود که در جریان هیجان بلوای عام که به علت اولین جنگ‌های صلیبی سال ۱۰۹۶ م به وجود آمد، جامعه یهودیان ژرمنستان تقریباً نابود شود. ف. بارکر ۱۵ طرز تفکر صلیبیان را با بیانی پر قدرت که به ندرت در ستون‌های دائرةالمعارف بریتانیکا دیده می‌شود توصیف می‌کند: (۹) «او می‌توانست همه را سلاخی کند تا خون به زانوهایش برسد، آن وقت موقع غروب در مقابل محراب زانو بزند و از شادی زار بگیرد زیرا مگر از شراب چرخشت خداوند سر مست نشده بود؟»

یهودیان اطراف رودخانه راین در این چرخشت گرفتار شده بودند که تقریباً همه آن‌ها را خرد کرد، به علاوه خودشان هم مبتلا به نوع دیگری از جنون دسته‌جمعی شده بودند: علاقه بیمارگونه به مظلوم واقع شدن. به گفته سلیمان بارسیمون وقایع‌نگار عبری که عموماً قابل اعتماد شناخته شده است، (۱۰) یهودیان ماینس که در مقابل دوراهی انتخاب مسیحیت یا کشته شدن به دست جمعیت قرار گرفته بودند، با دست زدن به خودکشی دسته‌جمعی سر مشق جامعه‌های دیگر شدند (۱۱).

«به تقلید از ابراهیم‌بنی که حاضر شد اسحق را قربانی کند، پدرها فرزندان‌شان را و شوهران همسران خود را سلاخی کردند. این عمل غیر قابل توصیف وحشتناک و شجاعانه بر حسب موازین شرعی کشتار با کارد قربانی که طبق قوانین یهودی تیز شده بود انجام می‌گرفت. بعضی اوقات رهبر خردمند جامعه که بر کشتار عمومی نظارت می‌کرد آخرین نفری بود که به دست خودش بازندگی بدرد می‌گفت... در این جنون دسته‌جمعی، که شوق مظلوم واقع شدن مذهبی آن را تأیید و فکر پاداش‌های آسمانی آن را جبران می‌کرد، هیچ چیز مهم نبود مگر پایان دادن به زندگی، قبل از این

که به دست دشمن غدار بیفتند و مجبور شوند یا مسیحیت را قبول کنند یا به دست دشمن کشته شوند.»

اگر از فجایع بگذریم و به آمار ساده پردازیم ابعادی از جامعه‌های یهودی ژرمنستان به دست خواهیم آورد. منابع عبری توافق دارند که قربانیان شهرورمز (کشته شده‌ها و خودکشی کرده‌ها) ۸۰۰ نفر بودند و در مورد شهر ماینس بین ۹۰۰ تا ۱۳۰۰ نفر تغییر می‌کنند. البته عده زیادی هم بودند که غسل تعمید را به مرگ ترجیح دادند، و منابع تعداد نجات یافته‌ها را نشان نمی‌دهند و ما هم نمی‌توانیم مطمئن باشیم که در باره تعداد قربانیان نیز گرافه نگفته‌اند. به هر صورت، بارون از این حساب‌ها نتیجه می‌گیرد که «جمعیت کل یهودیان هر جامعه‌ای به زحمت از عدد داده شده برای قربانیان تنها بیش تر بوده است». (۱۲) بنابراین نجات یافتگان در ورمز یا در ماینس فقط می‌توانسته‌اند چند صد نفری در هر حالت باشند. اما این دوشهر (با سپرز که سومی باشد) تنها شهرهای با اهمیتی بودند که در فتوای گرشوم خاخام از آن‌ها نام برده شده است.

به این ترتیب باید قبول کنیم که جمعیت جامعه یهودی حوزه راین ژرمنستان حتی قبل از اولین جنگ‌های صلیبی کوچک بود، و پس از گذشتن از «چرخشت خداوند» کوچک‌تر هم شد. و در شرق رودخانه راین در مرکز شمال ژرمنستان، هنوز هیچ جامعه یهودی وجود نداشت و برای مدت درازی بعد از این هم به وجود نیامد. نظر سنتی مورخان یهودی، که می‌گویند جنگ‌های صلیبی سال ۱۰۹۶ م. مهاجرت دسته‌جمعی یهودیان ژرمنستان را به لهستان باعث شد، افسانه‌ای بیش نیست. و یا بهتر بگوییم نظریه‌ای است مناسب حال که به علت ناآشنایی آن‌ها از تاریخ خزر ساخته شده است، چون برای توجیه به وجود آمدن ناگهانی این تراکم بی‌سابقه یهودیان در شرق اروپا، از منشأیی نامعلوم، راه دیگری نمی‌یافتند. اگر چه در منابع معاصر هیچ اشاره‌ای به مهاجرتی کوچک یا بزرگ از حوزه رودخانه راین به طرف شرق حتی در داخل ژرمنستان هم وجود ندارد، چه رسد به لهستان دور افتاده.

به این ترتیب سیمون دوبنف^{۱۶} یکی از مورخان مکتب قدیم می‌گوید: «اولین جنگ‌های صلیبی که توده مسیحیان را به طرف آسیای غربی به حرکت درآورد، توده یهودیان را نیز به طرف شرق اروپا راند». (۱۳) با وجود این کمی بعد قبول می‌کند: «دوباره جریان این مهاجرت که در تاریخ یهود آن قدر اهمیت دارد اطلاعات دقیقی در دست نداریم». (۱۴) اما اطلاعات زیادی در

باره این جامعه منکوب شده یهودی و کارهایی که در مدت اولین جنگ‌های صلیبی انجام دادند در دست داریم. بعضی از آن‌ها خودکشی کردند؛ بعضی دیگر سعی کردند مقاومت کنند و کشته شوند؛ و کسانی نجات یافتند که توانستند در مدت اضطرار در دژ مستحکم اسقف یا کلاتر شهر که اصولاً مسئول حفاظت از آن‌ها بودند، جایی بیابند. اغلب این‌هم مانع قتل عام آن‌ها نمی‌شد؛ ولی نجات یافتگان پس از گذشتن دسته صلیبی‌ها همیشه به‌خانه‌ها و کنیسه‌های ویران شده خود باز می‌گشتند تا از نو شروع کنند.

این وضع در اخبار مکرراً تکرار می‌شود: در ترو، در متروسیاری جاهای دیگر. در زمان جنگ‌های صلیبی دوم و جنگ‌های صلیبی بعدی، این‌روال عادی شده بود:

«در ابتدای شروع ناآرامی‌ها برای جنگ‌های صلیبی جدید، بسیاری از یهودیان و رمز، سپیرز، استراسبورگ و ورتزبورگ و شهرهای دیگر به‌دژهای مجاور فرار می‌کردند و کتاب‌ها و اموال گران‌بهای خود را به‌امانت نزد همشهری‌های خود می‌گذاشتند.» (۱۵).

یکی از منابع اصلی در این باره کتابی است به‌نام «کتاب یادبود» ۱۷ نوشته افرایم بار یعقوب که خودش در سیزده سالگی در میان پناهندگان شهر کلنی به‌دژ و لکن‌بورگ ۱۸ رفته بود. (۱۶) سلیمان بارسیمون گزارش می‌دهد که در جنگ‌های صلیبی دوم یهودیان نجات یافته ماینس در سپیرز پناه گرفته بودند، و سپس به‌شهر زادگاه خود بازگشتند و کنیسه جدیدی را بنا کردند. (۱۷) این مطلبی است که در اخبار مرتباً تکرار می‌شود؛ باز هم تکرار می‌کنیم، حتی يك کلمه هم درباره جوامع یهودی که به‌طرف شرق ژرمنستان مهاجرت کرده باشند وجود ندارد و شرق ژرمنستان به‌قول میزس ۱۹ هنوز «پاک از یهودی» ۲۰ بود و تا چند قرن بعد هم چنین باقی ماند. (۱۸)

قرن سیزدهم دوران ترمیم نسبی بود. برای اولین بار از یهودیان مناطق مجاور حوزه رود راین خبری می‌شنویم: پالاتینات ۲۱ (۱۲۲۵م)؛ فرایبورگ ۲۲

17: Book of Rewew brauce. 18: Wolken burg.

19: Mieses. 20: Judenrein. 21: Palatinate.

22: Freiburg.

(۱۲۳۵ م)، اولم ۲۲ (۱۲۴۳ م)، هایدلبرگ ۲۴ (۱۲۵۵ م) و غیره. (۱۹) ولی این هم تنفس کوتاهی بود، چون قرن چهاردهم فاجعه‌های جدیدی را برای یهودیان فرانسه و ژرمنستان به بار آورد.

اولین فاجعه اخراج همه یهودیان از قلمرو فیلیپ لوبل بود. فرانسه از بحران اقتصادی همراه با پایین آمدن ارزش پول و ناآرامی‌های اجتماعی رنج می‌برد. فیلیپ سعی کرد تا باروش معمولی یعنی فشردن یهودیان، درد را درمان کند. او یهودیان را به پرداخت یکصد هزار لیره مالیات برای سال ۱۲۹۲ م و ۲۵۰/۰۰۰ لیره برای سال‌های ۱۲۹۵، ۱۲۹۹، ۱۳۰۲ و ۱۳۰۵ م مجبور کرد، و سپس تصمیم گرفت وضع مالی مریض خود را به‌طور قطعی معالجه کند. در ۲۱ ژوئن ۱۳۰۶ م فرمانی صادر کرد که همه یهودیان قلمرو او را در روز تعیین شده توقیف کنند و پس از مصادره اموال آن‌ها از کشور اخراجشان کنند. توقیف‌ها روز ۲۲ ژوئن شروع و اخراج آن‌ها چند هفته بعد انجام گرفت. پناهندگان به مناطق دیگر فرانسه که خارج از قلمرو پادشاهی بودند مهاجرت کردند: پروانس، بورگونی، آکیتن و تیول‌های دیگر فتودالی. ولی به گفته میزس، «هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که افزایش تعداد یهودیان ژرمنستان در نتیجه گرفتاری‌های جامعه یهودیان فرانسه و در دوران از بین رفتن آن‌ها ذکر کرده باشد.» (۲۰) و هرگز مورخی، نه در این مورد و نه در مورد دیگر، نگفته است که یهودیان فرانسه برای رسیدن به لهستان از ژرمنستان عبور کرده‌اند.

در زمان حکومت جانشینان فیلیپ، یهودیان فراخوانده شدند (در ۱۳۱۵ و ۱۳۵۰ م)، ولی این کار نمی‌توانست خسارت وارد شده را جبران کند و جلو تجدید انفجار و سخت‌گیری‌های جمعیت را بگیرد. در پایان قرن چهاردهم فرانسه عملاً «پاک از یهودی» شده بود. کرد. این بلا از آسیای شرقی و از طریق ترکستان آمده بود، و شیوه اشاعه آن

دومین فاجعه این قرن اسفبار طاعون سیاه بود که بین ۱۳۴۸ و ۱۳۵۰ م یک‌سوم جمعیت اروپا را کشت، و حتی در بعضی نقاط دوسوم مردم را نابود

و آنچه به سر مردم آورد نمونه‌ای از دیوانگی بشر است. یانی‌بیک رهبر تاتارها در سال ۱۳۴۷ م شهر کافا ۲۵ (فئودوسیای کنونی) را در کریمه که در آن موقع بندر تجارتی جمهوری جنوا بود در محاصره داشت. چون طاعون در لشکر «یانی‌بیک» شایع گردید، یکی از مردگان از طاعون را بامنجنیق به‌داخل شهر پرتاب و جمعیت شهر را به طاعون مبتلا کردند. کشتی‌های جنوایی موش‌های ناقل میکروب را به‌طرف غرب و به داخل بنادر مدیترانه بردند و از آن‌جا به‌داخل کشورها شیوع دادند.

باسیل طاعون اگرچه فرقی بین مذاهب نمی‌شناخت، ولی یهودیان را برای یک پذیرایی مخصوص مشخص کرده بود. یهودیان بعد از این که به قربانی کردن کودکان مسیحی در مراسم مذهبی متهم شده بودند، اکنون دچار تهمت مسموم کردن چاه‌ها برای اشاعه طاعون شده بودند. افسانه‌ها حتی از موش‌ها هم سریع‌تر مسافرت می‌کنند، و نتیجه آن سوزاندن دسته جمعی یهودیان در تمام اروپا بود. یک بار دیگر خودکشی‌های دسته جمعی عمومی‌ترین راه، برای فرار از زنده زنده سوختن گردید.

جمعیت نقصان یافته غرب اروپا تا قرن شانزدهم به سطح قبل از طاعون نرسید؛ و از یهودیان که مورد حمله دوجانبه موش‌ها و آدم‌ها قرار گرفته بودند فقط درصد کوچکی باقی ماند. کوچرا می‌نویسد:

«مردم انتقام ضربه‌های بی‌رحمانه سرنوشت را باشمشیر و آتش از آن‌هایی که از طاعون جان به در برده بودند، گرفتند. وقتی حمله بیماری عقب نشست، به گفته مورخان معاصر، ژرمنستان عملاً «پاک از یهودی» شده بود. باید نتیجه گرفت که درخود ژرمنستان یهودیان نمی‌توانستند شکوفا شوند و هرگز نتوانستند جامعه وسیع و پرجمعیتی را برقرار کنند. پس در چنین شرایطی چه‌طور ممکن بود آن‌ها بتوانند چنان جامعه پرجمعیتی را در لهستان ایجاد کنند که هم‌اکنون (۱۹۰۹ م) در مقابل هریهودی ژرمنی ده یهودی لهستانی وجود داشته باشد. واقعاً مشکل است بفهمیم چه‌گونه این فکر که یهودیان شرق از غرب و مخصوصاً از ژرمنستان مهاجرت کرده باشند توانسته جایی برای خود باز کند.» (۲۱)

اما گذشته از جنگ‌های صلیبی چیزی که مورخان بیش از همه به‌عنوان عامل تشکیل جامعه یهودیان شرق ذکر می‌کنند، طاعون سیاه است. ولی دراین

مورد نیز مانند جنگ‌های صلیبی، کوچک‌ترین مدرکی دال بر این مهاجرت خیالی وجود ندارد. به‌عکس دلایلی وجود دارد که تنها امید یهودیان به‌زنده ماندن در این مورد، مثل مورد‌های قبلی، این بوده است که باهم بمانند و در یکی از دژهای اطراف یا در محلی در اطراف شهر که دشمنی کم‌تری وجود داشت پناهی پیدا کنند. می‌رس تنها يك مورد مهاجرت را در دوره طاعون‌ذکر می‌کند: «یهودیان سپرز برای فرار از سخت‌گیری‌ها به‌هایدلبرگ یعنی پاتزده کیلومتر دورتر رفتند.»

پس از نابودی جامعه‌های قدیمی یهودی در فرانسه و ژرمنستان بر اثر طاعون، اروپای غربی، به‌استثنای اسپانیا، دوقرنی «پاک از یهودی» ماند؛ یهودیان فقط در چند محل مجزا نوعی زندگی گیاهی را ادامه می‌دادند. و این یهودیان دیگری بودند که جامعه جدید انگلستان و فرانسه و هلند را در قرن شانزدهم تشکیل دادند. سفاردیم‌ها^{۲۶}، یهودیان اسپانیا بودند که مجبور شدند از اسپانیا، که محل اقامت بیش از هزار ساله آن‌ها بود، بیرون بروند. تاریخ آن‌ها، و تاریخ یهودیت جدید اروپا از موضوع این کتاب خارج است.

ما بدون تردید می‌توانیم نتیجه بگیریم که: نظر سنتی مهاجرت‌دسته‌جمعی یهودیان غرب از حوزه رود راین به لهستان، از میان سرزمین «پاک از یهودی» و خصومت‌آمیز و بی‌حفاظ ژرمنستان از نظر تاریخی قابل دفاع نیست. این نظریه، با ابعاد کوچک جامعه حوزه راین و عدم رغبت آن‌ها به‌خروج از دره رود و حرکت به‌طرف شرق و رفتار خاص همیشگی آن‌ها در گرفتاری‌ها و نبودن اشاره‌ای به‌مهاجرت در اخبار آن زمان، مغایر است. دلائل زبان‌شناسی هم برای اثبات این مطلب وجود دارد که در فصل هفتم درباره آن بحث خواهد شد.

فصل هفتم

جریان مهاجرت‌ها

۱

دلایلی که در فصل پیشین آورده شد، معلوم می‌کند چرا مورخان لهستانی، که بیش از همه به منابع نزدیک‌اند، عقیده دارند «در زمان قدیم قسمت اصلی جمعیت یهود از کشور خزران آمده است» (۱). حتی شاید بعضی‌ها مثل کوچرا بگویند، صد درصد یهودیان شرق اروپا از منشأ خزری است. اگر در جست‌وجوی اجداد یهودیان شرق اروپا، تنها یهودیان بدفرجام حوزه فرانسوی رود راین رقیب خزرها بودند، یک چنین عقیده‌ای قابل دفاع می‌بود. ولی در پایان قرون وسطی با فراز و نشیب جوامع یهودی در سراسر سرزمین‌های پادشاهی اتریش-هنگری و بالکان وضع پیچیده‌تر گردید. به این ترتیب که، نه تنها وین و پراگ دارای جامعه پرجمعیت یهودی بودند، بلکه بیش از پنج محل به نام یودن‌دورف (یهودی‌ده) در آلپ کارنیتیان و محل‌های بیش‌تری به نام «یودن بورگ» (یهودی آباد) و «یودن شتات» (یهودی شهر) در کوه‌های استیریا وجود داشت. در پایان قرن پانزدهم یهودیان از هردو استان اخراج شدند و به ایتالیا و لهستان و مجارستان رفتند؛ ولی منشأ خود آن‌ها از کجا بود؟ مسلماً از غرب نبود. میزس در بررسی این جوامع پراکنده می‌نویسد:

«در ابتدای قرون وسطی، یک سلسله جامعه‌هایی در شرق دیده می‌شود که از باواریا به ایران و قفقاز و آسیای صغیر و بیزانس کشیده شده. [ولی] از باواریا به طرف غرب، در تمام طول ژرمنستان یک خلاء وجود دارد... ما نمی‌دانیم مهاجرت این

یهودیان چه گونه به مناطق آلپ انجام گرفته است، ولی بدون شك سه منبع باستانی یهودیان نقش خودشان را بازی کرده اند: ایتالیا، بیزانس و ایران.» (۲)

حلقه گم شده در این فهرست بازهم خزران است که، قبلاً دیدیم، نقش مخزن و بارانداز را برای مهاجران بیزانسی و کشورهای اسلامی داشت. میزس با رد کردن نظریه منشأ غربی یهودیت شرق آوازه فراوانی کسب کرده است. ولی او هم، اطلاع زیادی از تاریخ خزر نداشت و از اهمیت جمعیت آن بی خبر بود. با وجود این ممکن است پیشنهاد وی در باره شرکت یهودیان ایتالیا در مهاجرت به اتریش درست باشد. ایتالیا نه تنها تقریباً از زمان رومیان پرازیهودیان بود، بلکه سهم خودش را هم از مهاجران بیزانسی دریافت کرد. به این ترتیب باید رگه‌ای از یهودیان «حقیقی» بامنشأ سامی در شرق اروپا وجود داشته باشد؛ اما این، رگه‌ای بیش تر نمی تواند باشد، چون اثری در اسناد تاریخی درباره مهاجرت وسیع یهودیان ایتالیا به اتریش وجود ندارد ولی به عکس دلایل زیادی دال بر مهاجرت یهودیان به ایتالیا در پایان قرن پانزدهم، پس از اخراجشان از مناطق آلپ، در دست است. در مقابل این جزئیات که خطوط اصلی تصویر را مغشوش می کنند، انسان آرزو می کند، کاش یهودیان سوار بر کشتی به لهستان رفته بودند و دفتر گزارش روز کشتی را هم مرتب نوشته بودند.

با این همه، خطوط اصلی جریان مهاجرت را می توان دریافت. جوامع یهودی آلپ به احتمال زیاد شاخه های غربی مهاجرت عمومی خزرها به طرف لهستان بودند که در طول چندین قرن پراکنده شدند و راه های مختلفی را از میان اوکراین و مناطق اسلاو نشین شمال مجارستان و شاید هم در بالکان، دنبال کردند. یک افسانه رومانیایی صحبت از یورش یک لشکر یهودی، در تاریخی نامشخص، به این کشور می کند. (۳)

افسانه عجیب دیگری در باره تاریخ یهودیت اتریش وجود دارد که واقعه نگاران مسیحی در قرون وسطی روایت می کردند، و سپس مورخان به طور جدی تا ابتدای قرن هجدهم آن را تکرار کرده اند. این افسانه می گوید، قبل از مسیحیت سلسله ای از شاهزادگان یهودی بر سرزمین اتریش حکومت می کردند. وقایع اتریش که به دست یکی از دبیران زمان آلبرت سوم (۹۵ - ۱۳۵۰ م)

جمع‌آوری شده است حاوی فهرستی از بیست و دو شاهزاده یهودی است که گفته شده جانشینان یکدیگر بودند. این فهرست علاوه بر نام این شاهزادگان (بعضی از نام‌ها پیداست که منشأ اورال - آلتایی دارند) مدت سلطنت و محل دفن آن‌ها را نیز می‌دهد؛ به این ترتیب: سنان^۱ ۴۵ سال سلطنت کرد و در شتوبن‌تور^۲ وین دفن شد؛ زیپان^۳ ۴۳ سال سلطنت کرد و در تولن^۴ دفن شد؛ و به همین ترتیب و از جمله نام‌هایی مثل لاپتون^۵، معالون^۶، راپتان^۷، رابون^۸، افرای^۹، سامک^{۱۰} و غیره. پس از این یهودیان نام پنج شاهزاده کافر می‌آید و سپس با نام امیران مسیحی دنبال می‌شود. این افسانه با تغییراتی در تاریخ لاتینی اتریش توسط هنریکوس گوندل فینگوس^{۱۱} در ۱۴۷۴ و چند نفر دیگر تکرار شده و آخرین بار در «گلچین وقایع اتریش»^{۱۲} اثر انسلموس شرام^{۱۳} (۱۷۵۲) (که به نظر می‌رسد هنوز این افسانه را باور داشته) آمده است. (۴)

این افسانه عجیب از کجا پیدا شده است؟ یک بار دیگر به نوشته‌های میزس رجوع کنیم:

«این حقیقت که چنین افسانه‌ای بتواند پیدا شود و چندین قرن برجا بماند نشان می‌دهد که در عمق ضمیر ملی اتریش قدیم خاطره نامشخصی از حضور یهودیان، در روزگار قدیم در سرزمین‌های دانوب‌علیا وجود داشته است. کسی چه می‌داند، شاید مد امواج جوامع خزری در شرق اروپا به کوهپایه‌های آلپ هم رسیدند، و این مطلب طنین تورانی نام آن شاهزادگان را توجیه می‌کند. افسانه‌پردازی‌های واقعه‌نگاران قرون وسطی در صورتی می‌توانست نزد مردم خاطره‌انگیز باشد که بر خاطره‌هایی هرچند محو شده بنا شده باشند.»

همان طور که قبلاً گفته شد میزس بیش‌تر متمایل است به این که سهم خزرها را در تاریخ یهود کوچک بداند، ولی با وجود این بر تنها نظریه قابل قبولی که می‌تواند منشأ افسانه پابرجا را توجیه کند انگشت می‌گذارد. حتی می‌توان دقیق‌تر از این هم سخن گفت. چون بیش از نیم قرن، تا سال ۹۵۵م، اتریش، تا رودخانه انس^{۱۴} در غرب، زیر سلطه مجارها بود. مجارها هم در سال

- | | | |
|----------------------------|---------------------------------|--------------|
| 1: Sennan. | 2: Stubentor. | 3: Zippan. |
| 4: Tulln. | 5: Laptan. | 6: Ma'alón. |
| 7: Raptan. | | |
| 8: Rabon. | 9: Effra. | 10: Sammeck. |
| 11: Henricus Gundelfingus. | 12: Flores Chronicorum Austria. | |
| 13: Anselmas Schram. | 14: Enns. | |

۸۹۶ م همراه باقبائل خابار - خزر که نفوذی در میان آن‌ها داشتند، به کشور جدیدشان آمدند؛ و در آن زمان هنوز به‌دین مسیح درنیامده بودند (گرویدن آن‌ها به‌دین مسیح يك قرن بعد یعنی در سال ۱۰۰۰ م انجام گرفت) و تنها مذهب توحیدی که می‌شناختند یهودیت خزری بود و ممکن است يك یاچند رئیس قبیله در میان آن‌ها پیرو چنین یهودیتی بوده‌اند (به‌یاد داریم که جون سیناموس^{۱۵}، واقع‌نگار بیزانسی از گروهی از یهودیان که در لشکر مجارها می‌جنگیدند نام می‌برد)^{۱۶}. بنابراین ممکن است این افسانه بی‌پایه نباشد، مخصوصاً اگر به خاطر بیاوریم که مجارها در دوران توحش و تاخت و تازشان بالای اروپا بودند؛ و قرار گرفتن در زیر سلطه آن‌ها مسلماً تجربه‌ای فراموش نشدنی بوده است که اثری‌ها نمی‌توانستند فراموش کنند، همه این مطالب باهم هماهنگ می‌شوند.

۳

ساختمان زبان ایدیش هم، که زبان توده‌های یهودی بود و میلیون‌ها نفر، قبل از فاجعه جنگ به‌این زبان صحبت می‌کردند، و هنوز هم در میان يك اقلیت سنت‌گرا در شوروی و ایالات متحده آمریکا رایج است، علیه فرضیه سرچشمه گرفتن یهودیان اروپا از حوزه فرانسوی رود راین دلایل بیشتری فراهم می‌کنند.

ایدیش مخلوط عجیبی از عبری، آلمانی قرون وسطی، زبان‌های اسلاو و عوامل دیگر است که به‌خط عبری نوشته می‌شود. اکنون که این زبان در حال از بین رفتن است، موضوع پژوهش‌های دانشگاهی در ایالات متحده آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است، ولی تا اواسط قرن دوازدهم میلادی زبان‌شناسان غرب عملاً آن را همچون يك لهجه غریب که ارزش مطالعات جدی را ندارد در نظر می‌گرفتند. ه. اسمیت متذکر می‌شود:

«دانشمندان چندان توجهی به‌زبان ایدیش نکرده‌اند. به‌غیر ازچند مقاله در مجله‌ها، اولین مطالعه جدی و علمی این زبان کتاب «دستور تاریخی زبان»^{۱۷} اثر میزس بود که در سال ۱۹۲۴ م منتشر

15: John Cinnamus.

۱۶: فصل پنج، بخش ۲.

17: Historical Grammar.

گردد. قابل توجه است که در آخرین چاپ «دستور تاریخی زبان» زبان آلمانی، که آلمانی را از نظر لهجه‌های مختلف آن مطالعه می‌کند، از ایدیش فقط در دوازده سطر سخن رفته است. در اولین برخورد به نظر می‌رسد که غلبه واژه‌های آلمانی در زبان ایدیش مخالف نظریه اصلی ما در باره منشأ یهودیان شرق باشد؛ ولی به‌زودی خواهیم دید که عکس این مطلب صادق است، ولی اثبات آن چند مرحله دارد. در ابتدا باید جویا شویم که کدام يك از لهجه‌های محلی آلمانی وارد زبان ایدیش شده‌اند. هیچ‌کس قبل از میزس توجهی جدی به این سؤال نکرده است. و این افتخار جاودانی او است که این بررسی را شروع کرده و به نتیجه رسانده است. او براساس مطالعه واژه‌ها، صداها و ترکیب‌های ایدیش در مقایسه با لهجه‌های قرون وسطایی آلمانی چنین نتیجه می‌گیرد:

«هیچ يك از ترکیبات زبان آلمانی کنار مرز فرانسه در زبان ایدیش یافت نمی‌شود. يك کلمه هم از فهرست واژه‌های مخصوص موزل فرانکونیان^{۱۸} که توسط ژ. آ. بالاس^{۱۹} در کتاب *Beitrage Zur Kenntins der Trierischen Volkspache 1903, 28 ff*

جمع‌آوری شده است در زبان ایدیش راه پیدا نکرده است. حتی قسمت‌های مرکزی‌تر غرب ژرمنستان اطراف فرانکفورت هم در زبان ایدیش سهمی ندارند... (۷) بنابراین تا آن‌جا که مربوط به زبان ایدیش می‌شود آلمان غربی را باید قلم گرفت... (۸) آیا ممکن است نظریه عمومی که می‌گوید یهودیان ژرمنستان در گذشته از فرانسه به این طرف رود راین مهاجرت کرده‌اند غلط باشد؟ در تاریخ یهودیان ژرمنستان و یهودیان اشکنازی^{۲۰}، باید تجدید نظر گردد. اشتباهات تاریخ اغلب باید با مطالعات زبان‌شناسی تصحیح شوند. نظریه سنتی مهاجرت یهودیان اشکنازی از فرانسه در گذشته نیز جزء اشتباهات تاریخی است که در حال تصحیح است. (۹)

میزس سپس، از جمله اشتباهات تاریخی، کولیان را شاهد می‌آورد که تصور می‌شد شاخه‌ای از مصری‌ها هستند، «تا آن‌که زبان‌شناسی معلوم کرد که آن‌ها از هند آمده‌اند» (۱۰).

18: Moselle Franconian.

19: J. A. Ballas.

۲۰: Ashkenazi ، برای اشکنازی به فصل هشتم بخش يك رجوع شود.

پس از کنار زدن نفوذ عوامل غرب ژرمنستان در زبان ایدیش، میزس توانست نشان بدهد لهجه‌ای که بیش از دیگر لهجه‌ها در این زبان نفوذ کرده لهجه شرق وسطای ژرمنستان است که در مناطق آلپ اتریش و باواریا تا تقریباً قرن پانزدهم هم صحبت می‌شده است. به زبان دیگر منشأ عوامل ژرمنی که وارد زبان مخلوط یهود شدند، مناطق شرقی ژرمنستان در همسایگی مناطق اسلاوونشین شرق اروپا بوده است.

به این ترتیب دلائل زبان‌شناسی نیز همگام بامدارک تاریخی، فرانسه و حوزه رود راین را منشأ یهودیان شرق نمی‌دانند. ولی دلائل نفی این مطلب، جواب این سؤال را نمی‌دهد که چه گونه، اختلاط لهجه شرق وسطای ژرمنستان با عبری، و عوامل زبان اسلاو، زبان رایج یهودیت شرق، که اکثریت آن از منشأ خزری بود، گردید.

برای پاسخ گویی به این سؤال چندین عامل را باید در نظر گرفت. نخست تکامل زبان ایدیش جریان‌ی طولانی و پیچیده بود که احتمالاً در قرن پانزدهم و شاید هم زودتر آغاز گردید؛ ولی برای زمان درازی به صورت نوعی زبان مخصوص^{۲۱} که فقط زبان محاوره‌ای بود باقی ماند، و تنها در قرن نوزدهم به صورت مکتوب درآمد. پیش از این دستوری برای آن وجود نداشت:

«اشخاص آزاد بودند واژه‌های خارجی را به نظر خودشان وارد این زبان بکنند. شکل خاصی هم برای تلفظ و املاء وجود نداشت... درهم برهمی املاء را می‌توان از قوائدی که در «کتابخانه مردم یهود»^{۲۲} نوشته شده دریافت: اولاً، همان طور که می‌گویید بنویسید. ثانیاً آن طور بنویسید که یهودیان لهستانی و لیتوانی مقصود شما را بفهمند، وثالثاً واژه‌هایی را که تلفظ مشابه و معانی مختلف دارند با املاء مختلف بنویسید.» (۱۱)

زبان ایدیش در طول قرن‌ها بدون قید و بند رشد کرد، و با اشتها واژه‌ها، جمله‌ها و اصطلاحاتی را که به دردش می‌خورد جذب می‌کرد. لیکن در محیط لهستان قرون وسطی، گروه ژرمن‌ها از نظر فرهنگی و اجتماعی برتر بودند؛ و در میان جمعیت‌های مهاجر، تنها آن‌ها بودند که از نظر اقتصادی و فکری از یهودیان نفوذ بیش‌تری داشتند. دیدیم که در ابتدای سلسله پیاست، و مخصوصاً در دوران کازیمیر بزرگ، برای جلب مهاجران و آباد کردن زمین‌ها و ساختن شهرهای «جدید» تلاش زیادی می‌شد. گفته می‌شود که کازیمیر «کشوری از

چوب به دست آورد و کشوری از سنگ باقی گذارد». ولی این شهرهای سنگی جدید، مثل کراکو۲۲ یا لمبرگ۲۳ را مهاجران آلمانی که در حمایت «قانون ماگدبورگ» بودند، ساخته و اداره می کردند؛ بدین معنی که از خودمختاری زیادی در اداره شهر برخوردار بودند. در مجموع گفته می شود بیش از چهار میلیون نفر ژرمن به لهستان مهاجرت کردند، (۱۲) و تشکیل طبقه متوسط شهری را که قبلاً وجود نداشت دادند. پولیاک در مقایسه مهاجران ژرمن و خزر در لهستان می گوید:

«حکام کشور این توده های فعال را که به شدت مورد نیاز بودند وارد کشور کردند و استقرار آن ها را با در نظر گرفتن نوع زندگی که در سرزمین خودشان به آن مأنوس بودند تسهیل کردند: شهرهای ژرمنی و اشتتل های یهودی». (لیکن این خط جدایی روشن با آمدن یهودیان از غرب و استقرار آن ها در «محلّه» های شهری درهم ریخت).

نه تنها بورژوازی تربیت شده، بلکه روحانیان هم اغلب ژرمن بودند. این یکی از نتایج طبیعی انتخاب مذهب کاتولیک از طرف لهستان و متمایل شدن آن به طرف تمدن غرب بود؛ چنان که روحانیان روسیه نیز پس از این که ولادیمیر مسیحیت ارتودوکس را قبول کرد، اکثراً بیزانسی بودند. فرهنگ غیر دینی نیز همین مجرا را به دنبال همسایگان قدیمی تر غربی گرفت. اولین دانشگاه لهستانی در سال ۱۳۶۴ م در کراکو بنیاد گذارده شد، که در آن زمان شهری در تسلط ژرمن ها بود۲۵. کوچرای اتریشی به طعنه در این باره می گوید:

«در ابتدا مردم با نظر شك و عدم اطمینان به مهاجران ژرمن نگاه می کردند؛ اما آن ها موفق شدند به تدریج جای پای محکم تری به دست بیاورند، و حتی نظام آموزشی ژرمنی را بقبولانند. لهستانی ها مجبور شدند امتیازات فرهنگ برتر وارداتی را بپذیرند و از این آداب و رسوم خارجی تقلید کنند. اشراف لهستانی نیز به تدریج ژرمن دوست شدند و هر چیزی از آن جا می آمد مطلوب آن ها گردید.» (۱۳)

این مطلب اگرچه چندان فروتنانه نیست، در مجموع حقیقت دارد؛ و

23: Cracow. 24: Lemberg.

۲۵: یکی از دانشجویان این دانشگاه در قرن بعد نیکلاکیرنیک بود که میهن پرستان لهستانی و آلمانی هردو او را به خود نسبت می دادند.

شأنی را که فرهنگ ژرمنی در میان روشنفکران روسیه قرن نوزدهم هم داشت به یاد می آورد.

واضح است مهاجران خزر که وارد لهستان قرون وسطی می شدند، اگر می خواستند پیشرفتی داشته باشند، می بایست آلمانی یاد بگیرند؛ و آن هایی که بامردم محلی داد و ستد داشتند بدون شك می بایست مقدماتی از لهستان (بالتیوانی یا اوکراینی یا اسلوون) بدانند؛ ولی آلمانی در هر صورت، برای تماس باشهرها از نیازهای اولیه بود. ضمناً کنیسه و درس تورات به عبری هم وجود داشت. يك استادكار شتتل را می توان در نظر مجسم کرد (مثلاً يك پینه دوز یا يك چوب فروش) که بامشتری ژرمن خود، آلمانی دست و پا شکسته و بادهاتی های همسایه، لهستانی ابتدایی صحبت می کند؛ و در منزل مقداری از اصطلاحات این دو زبان را با قدری عبری وارد زبان خصوصی خودش می سازد. حال چه گونه این چنین معجونی توانست به صورت زبانی یکدست و عمومی درآید، این دیگر به زبان شناسان مربوط می شود؛ ولی اقلاً می توان عوامل دیگری را که موجب تسهیل این جریان شدند تشخیص داد.

در میان آخرین مهاجران به لهستان، همان طور که دیدیم، تعدادی از یهودیان «حقیقی» وجود داشت که از مناطق آلپ مثل بوهم و شرق ژرمنستان آمده بودند. اگرچه تعداد آن ها نسبتاً اندك بود، این یهودیان آلمانی زبان نسبت به خزرها از فرهنگ و دانش بالاتری برخوردار بودند، همان طور که ژرمن های غیر یهودی از نظر فرهنگی از لهستانی ها برتر بودند. چنانکه روحانیان کاتولیک ژرمن بودند، خاخام های یهودی غربی هم، برای ژرمنی کردن خزرها که یهودیان باایمان ولی ابتدایی بودند، عواملی پر قدرت به شمار می رفتند. بار دیگر پولیاك می گوید:

«یهودیان ژرمنستان که به کشور پادشاهی «لهستان - لیتوانی» رسیدند، نفوذ زیادی در برادران شرقی خود داشتند. دلیل این جاذبه شدید تحسینی بود که دانش مذهبی این یهودیان و مؤثر بودنشان در امر داد و ستد با شهرهای ژرمن نشین، در یهودیان خزری برمی انگیزت... زبانی که در هدر (مدرسه تلموژی) و در خانه های گویر^{۲۶} صحبت می شد، می توانست زبان تمام جامعه را تحت تأثیر قرار دهد. (۱۴)

يك رساله خاخامی قرن هفدهم در لهستان حاوی این دعا است: که خداوند

بخواهد تا کشور از خردمندی پر شود و همه یهودیان آلمانی صحبت کنند. (۱۵) به طور مشخص، تنها گروهی از یهودیان خزری در لهستان که در مقابل نفوذ معنوی و جاذبه دنیوی زبان آلمانی مقاومت کردند قرائتیان بودند که شریعت خاخامی و توانگری مادی را قبول نکردند. به این ترتیب هرگز ایدیش را یاد نگرفتند. براساس اولین سرشماری روسیه که در سال ۱۸۹۷ م انجام گرفت، جمعاً ۱۲۸۹۷ نفر یهودی قرائتی در امپراتوری تزار (که البته لهستان را هم در بر می گرفت) زندگی می کردند. از این عده ۹۶۶۶ نفر زبان مادریشان را ترکی گفته اند (یعنی به ظن قوی لهجه اولیه خزری) و ۲۹۶۳ نفر روسی صحبت می کردند و فقط ۳۸۳ نفر ایدیش حرف می زدند.

وضع فرقه قرائتی، بیش تر يك استثناء است تا قاعده کلی. عموماً جمعیت مهاجر مستقر در کشوری جدید، زبان اصلی خود را در دو یا سه نسل از دست می دهد و زبان کشور جدید را می پذیرد^{۲۷}. در آمریکا نوه های مهاجران شرق اروپا هرگز زبان لهستانی یا اوکراینی را یاد نمی گیرند و حرف زدن پدر بزرگ و مادر بزرگ ها را مسخره می دانند. این که مورخان، مهاجرت خزرها به لهستان را به این دلیل قبول ندارند که آن ها پس از بیش از پانصد سال به زبان دیگری سخن می گفتند، مطلبی است که مشکل بتوان فهمید.

به علاوه قبایل اسرائیل نمونه کاملی برای تطبیق با زبان های مختلف هستند. ابتدا عبری صحبت می کردند؛ و هنگام اسارت در بابل، کلدانی؛ و در زمان مسیح، آرامی؛ و در اسکندریه یونانی؛ و در اسپانیا نخست عربی و سپس لادینو^{۲۸} که مخلوطی از اسپانیایی و عبری است و به خط عبری نوشته می شد (همسنگ ایدیش در اسپانیا)؛ و داستان همین طور ادامه دارد. آن ها هویت مذهبی خودشان را حفظ می کردند، ولی زبانشان را بنا به مقتضیات تغییر می دادند. خزرها از جمله این قبایل نبودند، ولی، همان طور که دیدیم، در خاصیت جهان وطن بودن و سایر خواص اجتماعی با سایر همکیشان خود فرقی نداشتند.

۲۷: البته این مطلب در مورد کشور گشایانی که زبان خودشان را به ممل مغلوب تحمیل می کنند، صادق نیست.

پولیاك فرضیه دیگری را در باره منشأ ایدیش پیشنهاد می‌کند که اگرچه پیچیده است ولی ارزش این را دارد که گفته شود. او فکر می‌کند که اساس ایدیش از مناطق گوتیک کریمه خزری پیدا شده است. در این مناطق شرایط زندگی آن طور بود که می‌توانست چندصدسال قبل از ایجاد جامعه‌های [خزر] در پادشاهی لهستان - لیتوانی، ترکیبی از عوامل ژرمنی و عبری به وجود بیاورد. (۱۶)

پولیاك مدرک غیر مستقیمی را از ژوزف بارباروی^{۲۹} و نیز شاهدهی آورد، که بین سال‌های ۱۴۳۶ و ۱۴۵۲م در تانا^{۳۰} (شهر مستعمره تجارتی ایتالیایی در مصب رود دن) می‌زیسته و نوشته است، که مستخدم ژرمنی او، همان طور که یک فلورانس حرف‌های یک ایتالیایی اهل جنوا را می‌فهمد، باگوت‌های اهل کریمه صحبت می‌کند. در حقیقت، زبان گوتیک اقلاً تا اواسط قرن شانزدهم در کریمه زنده بوده است (و ظاهراً در هیچ کجای دیگر زنده نمانده بود). در آن زمان گیلن دوبوسک^{۳۱} سفیر هابزبورگ در قسطنطنیه، مردمی از کریمه را ملاقات کرده و فهرستی از واژه‌های زبان گوتیک که آن‌ها صحبت می‌کردند تهیه کرده است. (این آقای بوسک باید مرد جالبی بوده باشد، چون هم او بود که برای اولین بار گل لیل و لاله را از شرق به اروپا وارد کرد). پولیاك این واژه‌ها را نزدیک به عوامل آلمانی میانه^{۳۲} می‌داند که در زبان ایدیش یافت شده است. او فکر می‌کند که گوت‌های کریمه باقبایل ژرمنی در تماس بودند و زبان‌شان تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته است. در هر صورت این هم فرضیه‌ای است که ارزش توجه زبان‌شناسان را دارد.

سیسل روث می‌نویسد: «از جهتی می‌توان گفت که دوران سیاه برای یهودیان از روناسی شروع شد» (۱۷).
پیش از آن، کشتار و صورت‌های دیگری از سخت‌گیری‌ها در زمان

29: Joseph Barbaro.

30: Tana.

31: Ghiselin de Busbeck.

32: Midel High Germanin.

جنگ‌های صلیبی و طاعون سیاه اعمال شده بود، لیکن همه این‌ها انفجار خشونت‌های جمعیت بود که خارج از قانون انجام می‌گرفت و مسئولان یا به طور جدی با آن مخالفت می‌کردند یا چشم پوشی می‌نمودند. از ابتدای فشارهای ضد پروتستانی، یهودیان به طور قانونی به درجه‌ای کم‌تر از انسان، که از بسیاری جهات شبیه به طبقه نجس‌ها در نظام طبقاتی هند بود، کنترل داده شدند.

«چند جامعه‌ای هم که اجازه اقامت در اروپای غربی (ایتالیا، ژرمنستان و قلمرو پاپ در جنوب فرانسه) را داشتند، حداقل در محدودیت‌هایی قرار گرفتند که قبلاً در نظر بود و اجرا نمی‌شد.» (۱۸).

بدین معنی که این محدودیت‌ها در فرمان‌های کلیسا و سایر فرمان‌ها آمده، ولی روی کاغذ مانده بود. (مثلاً در مجارستان، به فصل پنجم بخش ۲ رجوع شود). لیکن از این پس این فرمان‌های مورد نظر، بی‌رحمانه به اجرا درآمدند: جدایی مسکن، جدایی جنسی، اخراج از کلیه موقعیت‌ها و شغل‌های محترم؛ پوشیدن لباس مخصوص با علامت زرد (یهودیانه) ۲۳ و کلاه بوقی). در سال ۱۵۵۵م پاپ پل چهارم در فرمانی برای اجرای دقیق فرامین قبلی که یهودیان را مجبور به زندگی در «جهود محله‌های بسته» می‌کرد، اصرار ورزید. یک سال بعد یهودیان رم را به‌زور تغییر محل دادند. و تمام کشورهای کاتولیک، که یهودیان در آن‌جا آزادی نسبی داشتند، مجبور به پیروی از این عمل شدند.

در لهستان دوران ماه‌عسل که کازیمیر بزرگ شروع کرده بود بیش‌تر از همه جا طول کشید، ولی در آخر قرن شانزدهم آن هم به آخر رسید. جامعه‌های یهودی که در اشتتل‌ها و «جهود محله‌ها» محدود بودند، زیاده از حد متراکم شده بودند، و ورود کسانی که از کشتار قزاق‌های خملنیچکی ۲۴ در اوکراین (فصل پنجم بخش ۵) فرار می‌کردند، وضع مسکن و اقتصاد را بدتر کرده بود. نتیجه این وضعیت موج جدید مهاجرت دسته‌جمعی به طرف مجارستان، بوهم، رومانی و ژرمنستان بود، که یهودیان آن در زمان طاعون سیاه نابود شده و فقط تعداد پراکنده‌ای هنوز باقی مانده بودند.

۳۳: این شعر خاقانی نشانه وجود این نوع تضییقات در شرق آن زمان است. مترجم گردون یهودیانه به کف کبود خویش

این زرد پاره بین که چه پیدا برافکند

34: chmelnicky.

به این ترتیب کوچ بزرگ به طرف غرب آغاز شد و نزدیک به سه قرن، تاجنگ دوم جهانی، ادامه داشت و منبع اکثریت جمعیت جوامع امروزی اروپا و ایالات متحده آمریکا و اسرائیل گردید. وقتی جریان مهاجرت آهسته شد، قتل عام‌های رسمی قرن نوزدهم حرکت را تسریع کرد. روث می‌نویسد:

«شروع دومین حرکت به طرف غرب (اولین حرکت پس از انهدام اورشلیم) را که در قرن بیستم هم ادامه داشت، می‌توان قتل‌عام وحشیانه خمینی‌چکی در ۱۶۴۸ و ۱۶۴۹ م دانست.» (۱۹)

۶

مدارکی که در فصل‌های پیشین آورده شد مجموعه بزرگی را به نفع مورخان جدید، اعم از اتریشی، اسرائیلی یا لهستانی تشکیل می‌دهد، که هریک از آن‌ها مستقلاً وجدا از دیگران معتقدند، اکثریت جمعیت یهودیت جدید فلسطینی نیست، بلکه منشأ آن از قفقاز است. جریان اصلی مهاجرت یهودیان، از مدیترانه و از میان فرانسه و ژرمنستان به طرف شرق و سپس به طرف غرب نبوده است. این جریان مدام به طرف غرب بوده و از قفقاز و از میان اوکراین به لهستان و از آن‌جا به اروپای مرکزی پیش رفته است. وقتی استقرار توده بی‌سابقه‌ای در لهستان انجام گرفت، در طرف غرب آن قدر یهودی وجود نداشت که بتوان گفت این کوچ از آن‌جا بوده است؛ در صورتی که در شرق يك ملت تمام در حال حرکت به طرف مرزهای جدید بود.

مسلماً انکار وجود یهودیانی از منشأهای مختلف دیگر در جامعه یهودی امروز دنیا ابلهانه است. و تعیین درصد واقعی جمعیت خزری هم نسبت به جمعیت سامی و غیره ممکن نیست. ولی تجمع مدارك، انسان را همراه بامورخان لهستانی، متمایل به قبول این مطلب می‌کند که «در زمان قدیم اکثریت اصلی از کشور خزران بوده است»؛ و بنابراین شرکت خزرها در ساختمان تژادی یهودیان باید مهم و بلکه غالب باشد.

فصل هشتم

نژاد و افسانه

۱

یهودیان دوران ما به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند: سفاردیم و اشکنازیم یا سفاردها و اشکنازها.

گروه سفاردها اسلاف یهودیانی هستند که از دوران قدیم تا قرن پانزدهم در اسپانیا (به‌عبری سفارد) می‌زیستند و پس از اخراجشان از اسپانیا در کشورهای ساحل مدیترانه و بالکان و در وسعت کم‌تری در اروپای غربی مستقر شدند.

آن‌ها به لهجه خاصی به نام لادینو (فصل هفتم بخش ۳) که ترکیبی از اسپانیایی و عبری بود سخن می‌گفتند و سنت‌ها و مراسم مذهبی خاص خودشان را داشتند. در سرشماری سال ۱۹۶۰ تعداد آن‌ها ۵۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد.

گروه اشکنازها در همان زمان به حدود یازده میلیون نفر بالغ می‌شد. به این ترتیب می‌توانیم بگوییم که در زبان معمول، «یهودی» بایهودی‌اشکنازی مترادف است. ولی این اصطلاح گمراه‌کننده است چون در ادبیات خاخامی قرون وسطی، واژه «اشکناز» به ژرمنستان اطلاق می‌شده است؛ و به این ترتیب به افسانه‌ای که یهودیت جدید را از حوزه رود راین می‌داند کمک می‌کند. باوجود این واژه دیگری برای غیر سفاردها که اکثریت یهودیان امروزی را تشکیل می‌دهند وجود ندارد.

برای این که نمک مطلب بیش‌تر بشود باید اضافه کنیم که در تورات

واژه اشکناز به مردم حوالی کوه آرارات و ارمنستان اطلاق می‌شود. در «سفر پیدایش» (۳-۱۵) و تواریخ ایام (۱-۶) این کلمه نام یکی از پسران جومر است که خودش پسر یافث بود. به‌علاوه اشکناز برادر توجرمه (ونوه یا جوج) است که خزرها به گفته پادشاه یوسف او را جد خودشان می‌دانستند. (فصل دوم، بخش ۵). ولی بدتر از این هم هست. چون اشکناز در «صحیفه ارمیاء نبی» (۲۷-۵۱)، آن جایی که پیغمبر از امتش و متحدان آن می‌خواهد بپاخیزند و بابل را نابود سازند، نیز چنین آمده است: «پادشاهی آرارات، منی و اشکناز را بر وی جمع کنید.» این قسمت را گائون سعدیه معروف که در قرن دهم رهبر روحانی یهودیت شرق بود به‌عنوان یک پیش‌گویی مربوط به زمان خودش تعبیر کرده است که: مقصود از بابل خلافت بغداد و مقصود از اشکناز هم که باید به آن حمله کند، خزرها یا قبایل متحد آن‌ها است. به گفته پولیاک (۱)، بعضی از یهودیان درس خوانده خزر که این تعبیر زیرکانه گائون را خوانده بودند، پس از مهاجرت به لهستان خودشان را اشکناز نامیدند. این مطلب چیزی را اثبات نمی‌کند، بلکه برپیچیدگی مسئله می‌افزاید.

برای خلاصه کردن یک مباحثه دشوار و قدیمی، رافائل پاتای^۱ به طور موجزی در یک بند می‌نویسد: (۲)

«مشخصات جسمانی مردم شناسی برخلاف باور عمومی نشان می‌دهند که تژاد یهودی وجود ندارد. اندازه‌گیری مشخصات مهم جسمانی مثل قد، وزن، رنگ پوست، تناسب جمجمه، تناسب صورت، گروه خون و غیره، در گروه‌های یهودی در قسمت‌های مختلف دنیا معلوم می‌کند که این گروه‌ها باهم اختلاف زیاد دارند.»

این نظر مورد قبول مردم شناسان و مورخان امروزی است. به‌علاوه عموماً قبول شده است که مقایسه تناسب جمجمه، گروه خون و غیره نشان می‌دهد که مشابهت بیش‌تری بین یهودیان و غیر یهودیان یک کشور وجود دارد تا میان یهودیان کشورهای مختلف.

اما، اگرچه عجیب به‌نظر می‌رسد، این باور مردم را که یهودیان یا بعضی از آن‌ها را می‌توان با نظر اول تشخیص داد، نباید کنار گذاشت؛ چون این باور برپایه حقیقت‌های عینی زندگی روزانه پیدا شده است. ظاهراً دلایل مردم‌شناسی با مشاهدات عمومی در تضاد هستند.

در هر صورت قبل از این که به این تضاد ظاهری بپردازیم، مفید است

1: Raphael Patai.

نظری به نمونه‌ای از واقعیت‌ها بیندازیم که مردم‌شناسان براساس آن وجود تژادی یهودی را انکار می‌کنند. برای شروع، شاهدی از انتشارات عالی‌یونسکو به نام «مسئله تژادی در دانش جدید»^۲ بیاوریم. پروفیسور خوان کوماس^۳ نتایج زیر را از اعداد آماری ارائه می‌دهد:

«به‌این ترتیب، برخلاف نظر عمومی، مردم یهود از نظر تژادی يك دست نیستند؛ مهاجرت‌های مدام و روابط داوطلبانه یا اجباری آن‌ها با ملت‌ها و مردمان بسیار گوناگون آن‌ها را به‌درج‌های از اختلاط رسانده است که، «این به اصطلاح ملت اسرائیل می‌تواند علائم مشخصه هرملتی را داشته باشد.» به‌عنوان دلیل، کافی است، یهودی سرخ‌رو و قوی‌هیکل و سنگین روتردامی را باهم‌کیش سالونیک‌ی او که چشمانی براق در صورتی بیمارگونه و استخوانی، و بدنی عصبی دارد مقایسه کنیم. با‌معلومات کنونی می‌توانیم بگوئیم یهودیان در میان خودشان مثل دو یا چند تژاد مختلف عدم تشابه دارند. (۳)

سپس، باید نظری به مشخصه‌های جسمانی بیندازیم، که مردم‌شناسان از آن‌ها به‌عنوان شاخص استفاده می‌کنند و نتیجه‌گیری کوماس برپایه آن‌ها قرار گرفته است.

ساده‌ترین این مشخصه‌ها، و آن طوری که بعداً معلوم شد بچگانه‌ترین آن‌ها، بلندی اندام بود. در کتاب مفصل «تژادهای اروپا»^۴ که در سال ۱۹۰۰م منتشر گردید، ویلیام ریپلای نوشته است: «یهودیان اروپا نه‌تنها پست قامت بلکه کم‌رشداند.» (۴) او به‌نکته‌ای پرداخته که در آن زمان صحیح بود، و آمار زیادی هم برای اثبات آن شاهد آورده است. ولی زیرکانه می‌گوید، ممکن است این کوتاهی قد به‌علت شرایط محیط زیست باشد. (۵) یازده سال بعد، موریس فیشرگ، کتاب «یهودیان - تحقیقی در تژاد و محیط زیست» را منتشر کرد که اولین کتاب مردم‌شناسی از این نوع به زبان انگلیسی بود. کتاب واقعیت شگفت‌آوری را فاش کرد، و آن این بود که قد متوسط فرزندان یهودیان شرق اروپا که به آمریکا مهاجرت کرده بودند، از قد متوسط والدینشان که ۱۶۴/۲ سانتی متر بود بلندتر شده و به ۱۶۷/۹ سانتی متر رسیده است. یعنی فرزندان به طور متوسط در فقط يك نسل ۳/۷ سانتی متر نسبت به

2: The Race Question in Modern Science.

3: Juan Comas.

4: The Races of Europe.

والدینشان رشد کرده بودند. (۶) از آن پس این مطلبی است قبول شده که، بدون شك به علت تغذیه و شرایط محیطی بهتر، اخلاف مهاجران، اعم از یهودی، ایتالیایی یا ژاپونی، از والدین خود بسیار بلند قدتر هستند.

فیشر برگ سپس آماری برای مقایسه قدمتوسط یهودیان و قد متوسط غیر یهودیان در کشورهای لهستان، اتریش، رومانی، مجارستان و غیره جمع آوری کرد و بار دیگر به نتیجه شگفت آوری رسید. به طور کلی نتیجه می شد که قد یهودیان با قد مردم غیر یهودی کشوری که مقیم آن بودند تغییر می کند. اگر مردم آن کشور بلند بالا باشند قد آن ها هم نسبتاً بلند است و بالعکس. به علاوه در میان يك ملت و حتی در داخل يك شهر (ورشو)، قد یهودیان و غیر یهودیان به نسبت سطح زندگی هریک تغییر می کند. (۷) البته این بدان معنی نیست که وراثت اثری بر قد اشخاص ندارد، ولی قد با تغییر محیط زیست تغییر می کند و مشخصه خوبی برای تعیین نژاد نیست.

اکنون می توانیم به ابعاد جمجمه بپردازیم که زمانی در میان مردم شناسان مد روز بود ولی اکنون کهنه شده است. این بار هم همان نتیجه قبلی از آمار گرفته می شود: «در مقایسه تناسب جمجمه یهودیان و غیر یهودیان کشورهای مختلف در بسیاری از آن ها مشابَهت روشنی بین تناسب یهودیان و غیر یهودیان دیده می شود، در صورتی که مقایسه تناسب جمجمه یهودیان کشورهای مختلف تغییرات زیادی را نشان می دهد. به این ترتیب نتیجه می گیریم که این تناسب هم با آن که قابل انعطاف است مختلف بودن نژاد یهودیان را نشان می دهد.» (۸) باید گفته شود که این اختلاف بین یهودیان سفاردی و یهودیان اشکنازی مشهودتر است. اغلب سفاردها «دولیکوسفالی»^۵ (دراز سر)، و اشکنازها «براکیسفالی»^۶ (پهن سر) هستند. کوچرا این اختلاف را دلیل دیگری برای اثبات اختلاف نژادی یهودیان «خزر-اشکنازی» و «سامی-سفاردی» می داند. ولی ما دیدیم که تناسب درازسری یا پهن سری با ملت میزبان تغییر می کند و در نتیجه ارزش خود را از دست می دهد.

آمار مربوط به سایر خطوط جسمانی نیز علیه وحدت نژادی هستند. عموماً مو چشم یهودیان تیره رنگ است. ولی این «عموماً» تا چه اندازه «عمومی» است؟ در صورتی که به گفته کوماس ۴۹ درصد یهودیان لهستانی موهای روشن (۹) و ۵۴ درصد بچه مدرسه ای های یهودی در اتریش چشمان آبی داشتند (۱۰). درست است که در ویرکوف^۷ در آلمان «فقط» ۳۲ درصد کودکان یهودی مدرسه ها

5: Dolichocephalic.

6: Brachicephalic.

7: Virchow.

بور بودند، در صورتی که درصد بورها در غیر یهودیان بیش تر بود؛ (۱۱) ولی این فقط نشان می دهد که این رابطه، همان طور که می توان حدس زد، مطلق نیست. امروزه مهم ترین دلیل طبقه بندی بر اساس گروه های خونی است. کارهای زیادی در این زمینه انجام گرفته است، ولی کافی است تنها یک نمونه را مثال بیاوریم که مشخص حساسی را به کار گرفته است. به گفته پاتای^۸:

«از نظر گروه خونی، یهودیان بین خودشان اختلاف زیادی دارند ولی با غیر یهودیان محیط خود شباهت نشان می دهند. مشخص بیوشیمی هیرزفلد^۹ $\frac{(A+AB)}{(B+AB)}$ را می توان برای توضیح بهتر مطلب به کار گرفت. چند نمونه بارز عبارتند از: (۱۲)

مشخص هیرزفلد

یهودیان	غیر یهودیان	
۲۷۴	۲۶۳	آلمان
۱۵۴	۱۵۵	رومانی
۱۹۴	۱۵۵	لهستان
۱۶۳	۱۶۳	مراکش
۱۲۲	۱۳۷	عراق
۵۹۷	۵۹۹	ترکستان

این وضعیت را می توان در دو فرمول خلاصه کرد:

$$۱. (غی) \text{ الف} - (ی) \text{ الف} > (ی) \text{ الف} - (ی) \text{ ب}$$

$$۲. (غی) \text{ الف} - (غیری) \text{ ب} \approx (ی) \text{ الف} - (ی) \text{ ب}$$

بدین معنی که عموماً، از نظر مشخصه های مردم شناسی، فرق بین غیر یهودیان (غ ی) الف و یهودیان (ی) الف در کشور معین (الف) کوچک تراز فرق بین یهودیان کشورهای مختلف است؛ و فرق بین غیر یهودیان کشورهای الف و ب مشابه فرق بین یهودیان کشور الف و کشور ب است.

به نظر می رسد مناسب باشد این قسمت را با گفتاری از هاری شاپیرو در یکی از انتشارات یونسکو به نام «ملت یهود، تاریخ زیست شناسی» تمام کنیم (۱۳) «به علت فرق های زیاد مشخصه های جسمانی در میان مردم یهودی و چند نوع بودن تغییرات ژنتیکی گروه های خونی آن ها، هر نوع

8: Patai.

9: Hirszfeld.

۱۵: در این فرمول ها «ی» به معنی یهودی و «غی» به معنی غیر یهودی است.

کوشی برای وارد کردن یهودیان در يك گروه نژادی واحد به ضد و نقیض می‌انجامد. زیرا با آن‌که نظریه نژادی جدید تا حدی چندگونگی یا تفاوت را در میان يك گروه نژادی می‌پذیرد، ولی اجازه نمی‌دهد که گروه‌هایی را که بر حسب معیارهای نژادی خاص خود کاملاً مختلف باشند، از يك نژاد بشناسیم. چنین عملی طبقه‌بندی نژادی را از نظر زیست‌شناسی بی‌ارزش و تمام کار طبقه‌بندی را بی‌پایه و بی‌معنی می‌سازد. متأسفانه این موضوع از غرض‌های غیر زیست‌شناسی کاملاً برکنار نمانده است و علی‌رغم همه دلایل، کوشش‌هایی انجام می‌گیرد که به‌ترتیبی یهودیان را به‌عنوان نژادی مشخص معرفی کنند.»

۳

ولی در جواب این سؤال که چه‌گونه این چندگونگی در صورت ظاهراً يك طرف و همگون شدن با ملت‌های میزبان از طرف دیگر پیدا شده است؟، متخصصان ژنتیک به‌سادگی جواب می‌دهند: بر اثر مخلوط شدن با دیگران و فشار انتخاب طبیعی.

فیشبرگ می‌نویسد که:

«مهم‌ترین نکته از نظر مردم‌شناسی درباره یهودیان این است که آیا آن‌ها نژاد خالصی هستند که بر اثر عوامل محیط زیست تغییر یافته‌اند، یا این‌که فرقه‌ای مذهبی هستند متشکل از نژادهای مختلف که بر اثر تبلیغ مذهبی و ازدواج‌هایی که در طول مهاجرت‌ها به نقاط مختلف دنیا انجام داده‌اند، به دور هم جمع شده‌اند؟»

و برای خواننده شکی در مورد جواب باقی نمی‌گذارد (۱۴):

«اگر با کتاب مقدس و سنت‌ها شروع کنیم، معلوم می‌شود که در آغاز قبیله اسرائیل از نژادهای مختلف تشکیل شده است... در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین آن زمان نژادهای زیادی بودند: آموری‌های ۱۱ بور و درازسر و بلند قد؛ حتی‌های ۱۲ سبزه‌رو و احتمالاً مغول‌گونه؛ کوشی‌های ۱۲ سیاه‌گونه؛ و بسیاری دیگر، و

11: Amorites.

12: Hetti.

13: Cushites.

همان‌طور که در کتاب مقدس آمده است، عبریان قدیم با همه این
ثزادها ازدواج کردند.»

پیامبران می‌توانستند علیه «ازدواج با دختران خدای خارجی» با خشم
سخن بگویند، ولی اسرائیلی‌های بی‌مبالات واقعی نمی‌گذاشتند، و رهبران آن‌ها
هم در این کار بهترین سرمشق بودند. حتی ابراهیم که شیخ اول بنی‌اسرائیل بود
با زنی مصری به‌نام هاجر زندگی می‌کرد؛ یوسف با اسنات ازدواج کرد که نه‌تنها
مصری بود بلکه دختر یکی از کاهنان بود؛ موسی بایک میدیانی به‌نام صفوره
ازدواج کرد؛ شمشون، پهلوان یهودیان از فلسطین بود؛ شاه داوود که خود
پسر یک موآبی بود با شاهزاده خانمی از جشور ازدواج کرد؛ و اما شاه سلیمان
(که مادرش حتی بود)، «به‌بسیاری از زن‌های خارجی عشق ورزید، از جمله
دختر فرعون، زن‌های موآبی، عمونی، ادونی، صیدونی و حتی...» (۱۵) و این
اخبار رسوایی آمیز به‌همین ترتیب ادامه دارد. کتاب مقدس هم روشن می‌کند که
عده زیادی از طبقات بالا و پایین از این سرمشق‌های شاهانه پیروی کردند.
به‌علاوه قانون تحریم ازدواج با زنان غیر یهودی، زنان اسیر زمان جنگ را
مستثنی کرده بود و این‌ها تعدادشان کم نبود. تبعید در بابل هم خلوص ثزادی
را بهتر نکرد؛ حتی اعضای خانواده کاهنان نیز با غیر یهودیان ازدواج کردند.
کوتاه سخن آن‌که، در آغاز پراکندگی یهود، اسرائیلی‌ها ثزادی کاملاً چندرگه
شده بودند. البته این مطلب در مورد سایر ملت‌های تاریخی نیز صادق است، و اگر
این افسانه خالص ماندن ثزاد قبایل بنی‌اسرائیل در طول تاریخ وجود نداشت،
احتیاجی به تأکید بر این واقعیت نبود.

منبع دیگر برای اختلاط ثزاد، تعداد زیادی از ثزادهای بسیار مختلف
بودند که به‌دین یهود درآمدند. از فالاشاهای ۱۴ سیاه پوست حبشه، و یهودیان
چینی کائی‌فنگ، و یهودیان سبزه‌روی یمنی، و بربرهای یهودی صحرای آفریقا
که به‌قوم طوارق شباهت دارند گرفته تا نمونه اصلی مورد بحث ما یعنی خزرهای
یهودی، همه شواهدی هستند که شور و شوق یهودیان قدیم را به‌دعوت اقوام دیگر
به‌دین یهود نشان می‌دهند.

شاهد نزدیک‌تر این‌که تبلیغ و دعوت یهود در امپراتوری روم، بین سقوط
یهود و ظهور مسیحیت به‌اوج خود رسید. بسیاری از خانواده‌های پاتریسین‌ها^{۱۵}

14: Falasha.

۱۵: پاتریسین‌ها اعضای خاندان‌های اولیه شارمند رم قدیم بودند که «خلق‌رم» ایام باستانی
را تشکیل می‌دادند و سایر مردم در حکم موالی این طبقه بودند و از هرگونه حقی محروم
بودند. مترجم

در ایتالیا، حتی خانواده پادشاهی که بر آدیابن^{۱۶} حکومت می‌کرد یهودی شدند. فیلولو^{۱۷} از یونانی‌های زیادی که یهودی شدند صحبت می‌کند؛ فلاویوس ژوزفوس از یهودی شدن قسمت بزرگی از جمعیت انتاکیه حکایت می‌کند؛ پولس رسول در مسیر خود از آتن تا آسیای صغیر تازه یهودیان زیادی را ملاقات کرده است. ت. رایناخ^{۱۸} مورخ یهودی، می‌نویسد:

«شورتبلیغ ودعوت، یکی از خواص بارز یهودیت در دوران «یونان و روم» بود، خاصیتی که قبل از آن دوران و پس از آن دیگر وجود نداشت... بدون شك یهودیت به این طریق در مدت دوسه قرن عده زیادی پیرو جدید پیدا کرد... رشد بزرگ ملت یهودی در مصر، قبرس و سیرن^{۱۹} بدون ورود خون غیر یهودی بسیار قابل توجه نیست. تبلیغ ودعوت در طبقات بالا نیز مثل طبقات پایین اجتماع نافذ بود.» (۱۶)

ظهور مسیحیت سرعت این اختلاط را کاهش، و ایجاد «جهودمحل» موقتاً به آن پایان داد؛ ولی قبل از این که در قرن شانزدهم مقررات «جهودمحل» کاملاً اجرا شود، جریان تبلیغ ودعوت هنوز ادامه داشت. این مطلب از تکرار تحریم‌های کلیسا درباره ازدواج مختلط معلوم می‌شود. مثلاً حکم تحریم شورای تولدو در ۵۸۹ میلادی؛ شورای روم در ۷۴۳م؛ شورای اول ودوم لاتران^{۲۰} در ۱۱۲۳ و ۱۱۳۹م؛ یا فرمان پادشاه لادیسلاودوم مجارستان در ۱۵۹۲م. ولی تمام این تحریم‌ها کاملاً مؤثر نبودند، و این مطلب از گزارش روبرت فن گرن اسقف مجارستان به پاپ در ۱۲۳۹م پیداست، که از ازدواج بسیاری از زنان مسیحی با یهودیان شکایت می‌کند و می‌گوید به این ترتیب در چندسال اخیر «چندین هزار مسیحی» از نظر کلیسا از دست رفته‌اند (۱۷)

تنها سد مؤثر، دیوارهای «جهودمحل» بود. وقتی این دیوارها شکست، ازدواج‌های مختلط دوباره شروع شد. ونسبت آن‌ها آن‌چنان زیاد شد که در آلمان بین ۱۹۲۱م و ۱۹۲۵م، ۴۲ درصد ازدواج‌های یهودیان مختلط بود. (۱۸) اقامت بیش از هزار ساله یهودیان سفاردی یا یهودیان «حقیقی» در اسپانیا برخود آن‌ها و بر میزبانانشان اثری پاک نشدنی بر جا گذارد. آرنولد توین‌بی می‌نویسد:

«به دلایل زیادی باید قبول کنیم در رگ‌های مردم اسپانیا و پرتغال

16: Adiabene.

17: Philo.

18: Th. Reinach.

19: Cyrene.

20: Lateran.

امروز، مخصوصاً در طبقات بالا و متوسط، مقدار زیادی از خون یهودی جریان دارد. با وجود این حتی زیرک‌ترین روانکاوان، مشکل بتواند بگوید چه کسی در میان این طبقات اجداد یهودی دارد.» (۱۹).

این جریان دوطرفه بود. پس از قتل عام سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۴۱۱ میلادی که شبه جزیره ایبری را فراگرفت، بیش از یکصد هزار یهودی (به حداقل تخمین) قبول مسیحیت کردند. ولی عده زیادی از آن‌ها در خفا به فریضه‌های یهودی عمل می‌کردند. این یهودیان متعصب که مارانوس^{۲۱} نامیده می‌شدند، ثروت اندوختند و به منصب‌های بلند در دربار و سازمان کلیسا دست یافتند و با اشراف ازدواج کردند. پس از اخراج یهودیانی که اظهار ندامت نمی‌کردند (در سال ۱۴۹۲ م از اسپانیا و در ۱۴۹۷ م از پرتغال)، مارانوس‌ها را باشکوه و با افتخار می‌نگریستند؛ بسیاری از آن‌ها را تفتیش عقاید در آتش انداخت و اکثریت آن‌ها در قرن شانزدهم به کشورهای اطراف مدیترانه، هلند، انگلیس و فرانسه مهاجرت کردند و پس از احساس امنیت آشکارا به ایمان خود بازگشتند و با اخراج شده‌های سال ۹۷-۱۴۹۲، جامعه جدید سفاردی را در این کشورها تشکیل دادند. آنچه توین‌بی درباره دورگه بودن اجداد طبقات بالای اجتماع اسپانیا می‌گوید بر همان قیاس در مورد جامعه سفاردی اروپای غربی نیز صادق است. پدر و مادر اسپینوزا از مارانوس‌های پرتغال بودند که به آمستردام مهاجرت کردند. خانواده‌های قدیمی یهودی انگلیس (که خیلی پیش از ورود مهاجران شرق در قرن نوزدهم ویستم به انگلیس آمده‌اند)، مونت‌فیورس^{۲۲} ها، لوساداس^{۲۳} ها، مونت‌گوس^{۲۴} ها، آویگدورس^{۲۵} ها، سوتروس^{۲۶} ها، ساسونس^{۲۷} ها و غیره همه از مخلوط ایبری بیرون آمده‌اند و نمی‌توانند بیش از شکنازی‌ها یا یهودیانی که نام‌های دیویس^{۲۸}، هاریس^{۲۹} و فیلیپس یا هارت^{۳۰} دارند، ادعای خلوص نژادی بکنند. یک علت دیگر اختلاط نژادی که به‌طور غم‌انگیزی تکرار می‌شد آدم‌دزدی بود که خود داستانی است که از فلسطین شروع می‌شود. مثلاً گفته می‌شود شخصی به نام یهودابن ازقیال با ازدواج پسرش با زنی که از «تخمه ابراهیم» نبود، مخالفت می‌کرد و دوستش اولیا^{۳۱} به او تذکر داد: «آیا می‌توانیم مطمئن باشیم که خود ما از اخلاف کافرانی نیستیم که به دختران صهیون در محاصره اورشلیم تجاوز کردند؟» (۲۵). آدم دزدی و غارت (مقدار این یکی معمولاً از قبل تعیین

- | | | |
|----------------|-------------------|---------------|
| 21: Marranos. | 22: Monte Fiores. | 23: Lousadas. |
| 24: Montagues. | 25: Avigdors. | 26: Sutros. |
| 27: Sassoons. | 28: Davis. | 29: Harris. |
| 30: Hart. | | |
| 31: Ulla. | | |

می‌شده است) از جمله حقوق طبیعی لشکر پیروز شناخته شده بود. گرتز^{۳۲} يك سنت قدیمی را درباره منشأ اولین جوامع یهودی در ژرمنستان ثبت کرده است که یادآور دزدیده شدن ساین است. بنابراین سنت يك واحد ژرمنی به نام واگیونی^{۳۳} که همراه ارتش روم در فلسطین می‌جنگید، «... از میان خیل اسیران یهودی، زیباترین زنان را انتخاب کرده بودند و با خودشان به قرارگاهشان در کنار راین و مین آورده بودند و مجبور به ارضاء تمایل‌های خودشان می‌کردند، بچه‌هایی که به این ترتیب ایجاد شده بودند به علت عدم توجه پدران، توسط مادرها در ایمان یهودی پرورش یافتند. و گفته می‌شود همین بچه‌ها بودند که بنیان‌گذاران جوامع یهودی بین ورمزوماینس شدند.» (۲۱)

در اروپای شرقی آدم‌زدی رواج بیش‌تری داشت. بازهم از قول فیشر^{۳۴} بگوییم: «این ورود اجباری خون غیر یهودی در رگ‌های امت اسرائیل مخصوصاً در کشورهای اسلاو رایج بود. یکی از روش‌های مقبول قزاق‌ها برای اخاذی از یهودیان، گرفتن اسیران زیاد بود، چون می‌دانستند که یهودیان فدیة را خواهند پرداخت. در این که این قبایل نیمه وحشی زن‌های اسیر را مورد تجاوز قرار می‌دادند شکی نیست. در حقیقت «شورای چهار سرزمین» در زمستان سال ۱۶۵۰م مجبور شد به وضع این زن‌های بیچاره و بچه‌هایی که از شوهرهای! قزاقشان در دوران اسارت به وجود آورده بودند رسیدگی کند و به این ترتیب زندگی خانوادگی و اجتماعی یهودیان را نظم دهد. تجاوزهای مشابهی نیز... علیه زن‌های یهودی در روسیه و در تالان سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۵ م انجام گرفت.» (۲۲)

اکنون بازگردیم به باور عمومی. بسیاری از مردم که نه نژادپرست و نه صهیونیست‌اند، اطمینان دارند که با نگاه اول یهودیان را در میان مردم تمیز می‌دهند. ولی اگر یهودیان آن‌طوری که تاریخ و علم مردم‌شناسی نشان می‌دهند مخلوط چندین نژاد هستند چنین باوری چه‌گونه امکان دارد؟

من گمان می‌کنم، ارنست رنان^{۳۴} قسمتی از جواب این سؤال را در سال ۱۸۸۳م داده است: «فقط يك سنخ یهودی وجود ندارد بلکه سنخ‌های یهودی وجود دارند.» (۲۳) و سنخی که بایک نگاه تمیز داده می‌شود فقط یکی از این سنخ‌ها است که قسمت کوچکی از چهارده میلیون یهودی دنیا را تشکیل می‌دهد، و اشخاصی هم که از این نوع به نظر می‌رسند همیشه یهودی نیستند. یکی از خطوط بارز که، به حقیقت یا مجاز، به عنوان مشخص این نوع مخصوص تعیین شده شکل بینی است، که به بینی سامی، خمیده، چنگکی یا عقابی معروف است. ولی شگفت آن که فیشرگک در میان ۲۸۳۶ یهودی شهر نیویورک فقط ۱۴ درصد یعنی يك نفر در میان هفت نفر را با این نوع بینی یافته است. در صورتی که ۵۷ درصد یهودیان بینی راست و ۲۵ درصد بینی کوتاه و ۵ درصد هم بینی پهن داشتند. (۲۴)

مردم‌شناسان دیگر هم از مشاهدات خودشان در لهستان و اوکراین نتایج مشابهی در این مورد به دست آورده‌اند. (۲۵) به علاوه در میان سامیان واقعی مثل اعراب صحرائشین از ثژاد خالص، این نوع بینی اصلاً وجود ندارد (۲۶). از طرف دیگر «در میان قبایل مختلف قفقاز و همچنین آسیای صغیر، این نوع بینی بسیار دیده می‌شود. در میان ژادهای محلی این منطقه مثل ارمنی‌ها، گرجی‌ها، اوست‌ها، لزگی‌ها، آیسورها و همچنین سوریه‌ای‌ها بینی خمیده عادی است. و در میان مردم ساحل مدیترانه اروپا مثل یونان، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و پرتغال بینی خمیده بیش‌تر دیده می‌شود تا در میان یهودیان شرق اروپا. ایتالیایی‌های آمریکای شمالی نیز اغلب «بینی یهودی» دارند.» (۲۷)

به این ترتیب بینی تنها برای شناسایی عامل مطمئنی نیست. چون فقط اقلیت کوچک و مشخصی از یهودیان دارای بینی خمیده هستند، وعده زیادی از گروه‌های ژرادی دیگر هم همین نوع بینی را دارند. اما با وجود این احساس این است که آمار مردم‌شناسان باید اشتباه باشد. بدواً ۲۵ و ژاکوبس^{۳۵} که می‌گویند «بینی یهودی لزوماً دارای نیم‌رخ خمیده نیست، بلکه این احساس خمیدگی به علت بالا رفتگی پره‌ها و برگشتگی آن‌ها به طرف داخل ایجاد می‌شود؛ راه‌زیرکانه‌ای را برای گشایش این معما پیشنهاد کرده‌اند.



شکل ۱



شکل ۲



شکل ۳

34: Ernest Renan.

35: Bedoe.

36: Jakobs.

برای اثبات این که پره‌های بینی هستند که احساس خمیدگی را به وجود می‌آورند، ژاکوبس می‌گوید، اگر يك عدد شش با دنباله بلند رسم کنیم (شکل ۱)؛ سپس قسمت پیچیده زیر آن را حذف کنیم (شکل ۲) مقدار زیادی از یهودیت از بین می‌رود، و اگر دنباله زیرین آن را به‌طور افقی ادامه بدهیم (شکل ۳) یهودیت به کلی ناپدید می‌شود. ریپلای از قول ژاکوبس می‌گوید: چه تغییری! یهودی تبدیل به رومی شده است. پس چه چیزی را ثابت کرده‌ایم؟ ثابت کرده‌ایم که درحقیقت پدیده‌ای به نام بینی یهودی وجود دارد، اگرچه شکل آن با مشخصات اولیه ما [شرط خمیدگی] فرق داشته باشد. (۲۸)

ولی آیا چنین است؟ شکل ۱ می‌تواند، حتی با پره‌هایش، بینی يك ایتالیایی، یونانی، اسپانیایی، ارمنی یا يك سرخ‌پوست باشد. خطوط و عوامل دیگر از جمله حالت صورت و رفتار و لباس است که ما را بایک نگاه به این نتیجه می‌رساند که این بینی یهودی است و نه ارمنی یا چیز دیگر. این يك تجزیه و تحلیل منطقی نیست بلکه بیش‌تر در محدوده روان‌شناسی گشتالت^{۲۷} است که عوامل را به‌طور يك مجموع در نظر می‌گیرد.

ملاحظات مشابهی در مورد هر يك از خطوط صورت که به عنوان مشخص یهودیان شناخته شده بود؛ مثل، «لب‌های شهوانی»؛ موهای تیره و مجعد و یا درهم؛ چشمان خمار یا حيله‌گر، یا برجسته و یا بادامی و غیره، صدق می‌کند. هر کدام از این مشخصه‌ها را می‌توان به تنهایی نزد ملت‌های بسیار مختلف یافت؛ ولی مجموع آن‌ها شکل نمونه‌ای را می‌سازند که، باید باز هم تکرار کنیم، معرف فقط نوع بخصوصی از یهودیان است که منشأ آن‌ها شرق اروپا است و ما با آن آشنا هستیم. ولی این شکل نمونه، با انواع دیگر یهودیان، مثل سفاردی (از جمله اخلاف انگلیسی شده آن‌ها در بریتانیا)؛ یا نوع اسلاوی اروپای مرکزی، یا بورهای توتونیک^{۲۸}، یا چشم بادامی‌های مغول‌گونه، و یا مو مجعدهای نوع آفریقایی مطابقت ندارد.

ما حتی نمی‌توانیم این نوع بخصوص را هم به‌طور مطمئن تمیز دهیم. از مجموعه عکس‌هایی که فیشر برگ یا ریپلای منتشر کرده‌اند، با پوشاندن نوشته‌ای که یهودی یا غیر یهودی بودن صاحب عکس را نشان می‌دهد، می‌توان برای بازی حدس و گمان استفاده کرد. همین بازی را می‌توان در ایوان هر کافه‌ای در کنار مدیرانه انجام داد. البته بدون نتیجه‌گیری، چون نمی‌توان از هر فرد مورد تجربه مذهبش را سؤال کرد؛ لیکن اگر بازی را دسته‌جمعی انجام دهید

از تفرقه نظربین بازی کننده‌ها تعجب خواهید کرد. تلقین نیز سهم خودش را دارد. «آیا می‌دانستید فلانی یهودی است؟ نه، ولی حالا که شما گفتید متوجه شدم. آیا این را می‌دانستید که فلان یا بهمان خانواده سلطنتی خون یهودی دارند؟ نه، ولی حالا که شما می‌گویید...». کتاب «ژادها و انسان»^{۳۹} اثر هاجینسون^{۴۰} تصویری از سه‌گشا با این توضیح دارد: ژاپونی‌ها با صورت یهودی^{۴۱}. وقتی توضیح را می‌خوانید باخود می‌گویید: «البته. چه‌طور خودم متوجه نشدم؟». و وقتی این بازی را مدتی ادامه دادید، دیگر در همه‌جا خطوط یهودی یا خزری خواهید دید.

۵

یکی دیگر از علل پیچیدگی مطلب مشکل بزرگی است که درجدا کردن خواص ارثی ازخواصی که بر اثر نوع زندگی وعوامل محیط زیست شکل گرفته‌اند وجود دارد. موقمی که اندازه قد را به‌عنوان مشخص ثرادی بررسی می‌کردیم به‌این مسئله برخوردیم؛ ولی اثر عوامل برچهره، رفتار، طرز صحبت، حالت ولباس به‌طور ظریف‌تر وپیچیده‌ای در ساختن مجموع تصویر نمونه‌یهودی دخالت می‌کند. لباس (به‌علاوه آرایش مو) مشهورترین عامل‌ها است. شما هرکس را که موهای بلند مجعد داشته باشد، عرق چین یا کلاه سیاه لبه‌دار به‌سربگذازد و خفتان سیاه بلند بپوشد به‌عنوان یهودی متشرع خواهید شناخت، اعم از این‌که بینی اوخمیده و با پره‌های مخصوص باشد یا نباشد. نشانه‌های غیر مشخص‌تری درمورد سلیقه بعضی طبقات یهودی برای نوع لباس و ترکیب آن با لهجه و طرز صحبت وحالت و رفتار اجتماعی وجود دارد.

شاید تنفس مناسبی باشد اگر لحظه‌ای از یهودیان جدا شویم، و به‌توضیح نویسنده فرانسوی گوش فرا دهیم که چه‌گونه هم‌میهنانش با «پک‌نگاه» انگلیسی‌ها را تمیز می‌دهند. میشل لیریس^{۴۲} علاوه برنویسندگی، مدیر پژوهش‌های «مرکز پژوهش‌های علمی» وعضو موزه مردم‌شناسی نیز هست:

«صحبت درباره «ژاد» انگلیسی، یا حتی صحبت از انگلیسی‌ها به عنوان ژاد شمالی^{۴۳} ابلهانه است. در حقیقت تاریخ به ما می‌گوید

39: Races and Mankind.

40: Hutchinson.

41: Japanese With Jewish Physionomy.

42: Michel Leiris.

43: Nordic.

که مردم انگلیس امروزی مثل سایر مردم اروپا، حاصل اختلاط‌های پی‌درپی با مردم مختلف هستند. انگلیس يك کشور سلتی است که قسمتی از مردم آن را امواج پی‌درپی ساکسون، دانماری، نورمان‌های فرانسه تشکیل داده‌اند و سپس از زمان ژول‌سزار به بعد رومی‌ها هم به آن‌ها اضافه شدند. به علاوه در حالی که يك انگلیسی را می‌توان از طرز لباس پوشیدن، یا حتی از طرز رفتارش تمیز داد، تمیز دادن او به سادگی از ظواهر جسمانی‌اش غیر ممکن است. در میان انگلیسی‌ها، مانند سایر اروپایی‌ها، مردم تیره و روشن، بلند و کوتاه، دراز و پهن سر، وجود دارد. ممکن است گفته شود که انگلیسی‌ها را از بعضی مشخصات خارجی که به آن‌ها حالت مخصوص به خودشان را می‌دهد، می‌توان تمیز داد: یعنی خودداری از حرکات زائد (برعکس حرکات‌های زیاد مردم جنوب) طرز راه رفتن و حالت صورت، تمام آن چیزهایی که حالت عمومی را نشان می‌دهد و به نام «خون سردی» انگلیسی معروف است. با وجود این کسانی که این ادعا را دارند، در بسیاری از موارد در اشتباه خواهند بود، چون مسلماً همه انگلیسی‌ها این حالت‌ها را ندارند، و حتی اگر این حالت‌ها مشخص مردم انگلیس بود، واقعیت این است که این حالت‌های خارجی، «جسمانی» نیستند: حالت بدن و حرکات و حالت چهره، همه جزء طرز رفتار است؛ وعادت‌هایی هستند که از سابقه اجتماعی و فرهنگی ناشی می‌شوند و طبیعی نیستند. به علاوه این حالت‌ها را اگر چه می‌توان به طور نامشخصی «نشانه‌ها» نامید، ولی فقط گروه مخصوصی را در میان يك ملت مشخص می‌کنند و نه تمام آن ملت را، و به این ترتیب نمی‌توانند به عنوان مشخص يك نژاد شناخته شوند. (۲۹)

با وجود این، وقتی لیریس می‌گوید که حالت‌های چهره «جسمانی» نیستند بلکه جزیی از «طرز رفتار هستند»، ظاهراً این واقعیت را در نظر نمی‌گیرد که طرز رفتار ممکن است خطوط چهره افراد را تغییر دهد و به این ترتیب اثری بر «جسم» آن‌ها بگذارد. کافی است بعضی خطوط مشخص را در قیافه هنرپیشه‌های پیر، کشیش‌های مجرد، سربازان حرفه‌ای، محکومین به زندان‌های درازمدت، ناویان و کشاورزان و غیره در نظر بگیریم. نحوه زندگی آن‌ها نه تنها حالت‌های چهره‌شان، بلکه خطوط جسمانی آن را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، و به این ترتیب این احساس غلط را ایجاد می‌کند که این خطوط اثری و از منشاء

اگر اجازه بدهید مشاهدات خودم را اضافه می‌کنم. طی مسافرت‌هایم به آمریکا، بارها دوستان دوران جوانی‌ام را ملاقات می‌کردم که بعد از جنگ دوم جهانی از اروپای مرکزی به آمریکا مهاجرت کرده بودند و حدود سی یا چهل سال بود که آن‌ها را ندیده بودم. هربار با شگفتی می‌دیدم که آن‌ها نه تنها مثل آمریکایی‌ها لباس می‌پوشیدند و صحبت کردن و رفتارشان مثل آمریکایی‌ها شده بود، بلکه حتی قیافه آمریکایی به‌خودشان گرفته بودند. برای من غیرممکن است این تغییرات را توضیح بدهم، جزاین که بگویم که این تغییرات با بزرگ شدن فك و حالتی در اطراف چشم‌ها ارتباط داشتند. (یکی از دوستان مردم‌شناس علت اولی را در تقویت عضلات فك برای تلفظ آمریکایی و دومی را در رقابت شدید و در نتیجه آمادگی برای گرفتن زخم اثناعشر می‌داند) من با کمال خوش‌وقتی متوجه شدم که این مطلب از تصورات من ناشی نشده است، چون فیشر برگ نیز در ۱۹۰۰ مشاهدات مشابهی را ثبت کرده است:

«... حالت عمومی اشخاص به‌آسانی بر اثر تغییر شرایط اجتماعی محیط تغییر می‌کند. من این‌نوع تغییرات را در مهاجران آمریکا مشاهده کرده‌ام... قیافه جدید آن‌ها در مراجعت به‌کشور خودشان بهتر مشهود است... این واقعیت دلیل خوبی است برای اثبات این که عوامل اجتماعی که شخص در آن غوطه‌ور است اثر عمیقی بر شکل ظاهری او دارند». (۳۵)

ظاهراً از دیگ جوش آمریکا يك قیافه نمونه آمریکایی بیرون می‌آید که معجون کم و بیش يك‌دستی است از انواع و اقسام قیافه‌های مختلف. حتی آمریکایی‌هایی که از تژاد خالص چینی یا ژاپونی هستند ظاهراً از این جریان برکنار نمی‌مانند. به‌هر صورت، آمریکایی‌ها را بدون در نظر گرفتن لباس و طرز صحبت و اجداد ایتالیایی، لهستانی یا آلمانی‌شان اغلب می‌توان با يك نگاه تمیز داد.

۴۴: امرسون Emerson در مقاله خود به‌نام «نشانه‌های انگلیسی» English Traits می‌نویسد: هر فرقه مذهبی قیافه خودش را دارد. متودیوسی‌ها، کواکرها و راهبان‌ها، هر کدام قیافه خودشان را ساخته‌اند انگلیسی‌ها هم با طرز رفتارشان مشخص می‌شوند. مشاغل و حرف اثر خودشان را بر چهره‌ها حاك می‌کنند و به‌آن شکل می‌دهند.

هرگونه بحثی درباره میراث زیست‌شناسی و اجتماعی یهودیان باید بادر نظر گرفتن سابقه سنگین زندگی در «جهودمحل» ها انجام گیرد. یهودیان اروپا و آمریکا و حتی شمال آفریقا فرزندان این «جهودمحل» ها هستند که بیش از چهار یا پنج نسل با آن‌ها فاصله ندارند. در هر نقطه جغرافیایی و در هر کجا، در داخل دیوارهای «جهودمحل» کم و بیش در محیطی مشابه و چندین قرن تحت تأثیر عوامل سازنده یا ویرانگر مشابهی زندگی می‌کردند.

از نظر ژنتیکی می‌توانیم سه عامل بزرگ را مشخص کنیم: اختلاط همگروه، حذف ژنی و انتخاب. اختلاط همگروهی، همانند اختلاط با دیگران، در تاریخ تژادی یهود سهم بزرگی دارد. از ابتدای زمان تورات تا دوران جدایی اجباری یهودیان از سایر مردم، و سپس در دوران جدید جریان در جهت اختلاط با دیگران بوده است. در این میان سه تا پنج قرن (بر حسب کشورها) جدایی و اختلاط همگروه حکم فرما بود؛ که هم ازدواج‌های همخون‌ها را شامل می‌شود و هم به‌طور وسیع‌تر ازدواج‌های داخل گروه کوچک مجزا شده را. اختلاط همگروه‌ها این خطر را به‌وجود می‌آورد که ژن‌های بالقوه مضر را با هم جمع کند و اثر آن را ظاهر سازد. برای مدت درازی بلاغت مادرزاد در میان یهودیان درصد بزرگی را تشکیل می‌داد (۳۱)، ولی این تقیصه برخلاف گفته بعضی از مردم‌شناسان از خواص تژاد سامی نبود، بلکه به‌احتمال بسیار زیاد در نتیجه ازدواج‌های متوالی همگروه‌ها به‌وجود می‌آمد. نقص‌های روانی و جسمانی در دهکده‌های دورافتاده آلب به‌طور بارزی فراوان است، و سنگ‌های قبر در حیاط کلیساها نشان دهنده فقط پنج یا شش نام خانوادگی است که در میان آن‌ها «کهن» و «لوی» دیده نمی‌شود.

اما اختلاط همگروه‌ها می‌تواند، از طریق ترکیب مناسب ژن‌ها، اسب‌های قهرمان دو را هم تولید کند. شاید همین مطلب مولد ابلهان و نوانگ در میان کودکان «جهودمحل» ها بوده است. این نکته ما را به یاد جمله شائیم وایزمن^{۴۵} می‌اندازد که می‌گوید: «یهودیان هم مثل دیگرانند، منتها بیش‌تر.»

عامل دیگری که می‌توانست عمیقاً بر مردم «جهودمحل» ها اثر بگذارد، حذف ژن است که به‌نام اثر سوال‌رایت^{۴۶} نیز معروف است. این اثر باعث از بین رفتن خواص موروثی در گروه‌های کوچک و جدا افتاده می‌شود، یا به این علت

45: Chaim Weizman.

46: Sewall Wright.

که اتفاقاً هیچ کدام از اعضای گروه دارای ژن مورد نظر نبوده‌اند، یا این‌که فقط چند نفری آن ژن را داشته‌اند و نتوانسته‌اند انتقال دهند. به این ترتیب حذف ژن می‌تواند در مشخصات موروثی جوامع کوچک تغییرات بزرگی را پدید آورد.

در داخل دیوارهای «جهودمحله» ها فشار انتخاب طبیعی موجود باید به حد بی‌سابقه‌ای رسیده باشد. چون موقعی که یهودیان از کشاورزی محروم شدند، به شهرها رو آوردند و در شهرها و شتل‌هایی ساکن شدند که به تدریج جمعیت آن‌ها زیاده از حد گردید. در نتیجه به گفته شاپیرو^{۴۷}:

«بیماری‌های مسری کشنده‌ای که شهرهای قرون وسطی را فرا می‌گرفت، در طول زمان اثر انتخابی بیش‌تری بر یهودیان می‌گذاشت تا بر دیگران، و اندک اندک مقاومت آن‌ها را در مقابل بیماری‌ها افزایش می‌داد... و اخلاف جدیدشان بازماندگان جریان يك انتخاب طبیعی سخت هستند» (۳۲).

او معتقد است که نادر بودن مسلول‌ها در میان یهودیان و طولانی بودن نسبی عمر آن‌ها (بر طبق آماری که فیشبرگ جمع‌آوری کرده است) ممکن است نتیجه این انتخاب باشد.

فشار مخالفت‌هایی که «جهودمحله» ها را احاطه می‌کرد، از سردی و بی‌اعتنایی شروع می‌شد و تا عملیات خشونت‌آمیز و قتل عام هدایت شده نیز می‌رسید. چندین قرن زندگی در چنین شرایطی باید به پرورش و بازماندن آن‌هایی که چرب زبان‌تر، نرم‌خوتر، انعطاف‌پذیرتر و به‌طور خلاصه از نوع «جهود محله» ای بوده‌اند کمک کرده باشد. حال جریان انتخاب ژنتیکی این‌خواص روانی برآمدگی موروثی اثر کرده است یا این‌که میراثی است اجتماعی که بر اثر زندگی کودکی در شرایط خاص به وجود آمده، سؤالی است که هنوز بین مردم‌شناسان مورد بحث است. ما هنوز نمی‌دانیم تا چه حد میزان «بهره هوشی» موروثی است و تا چه حد به شرایط محیط بستگی دارد. مثلاً خودداری معروف یهودیان از نوشیدن الکل که زمانی بعضی از مراجع آن را خاصیتی ژرادی می‌دانستند (۳۳)، به تعبیر دیگر ممکن است یکی دیگر از میراث‌های جهود محله و نتیجه چندین قرن زندگی در شرایط ناامن باشد. بیرون آمدن از هوشیاری و حالت دفاعی در چنین شرایطی خطرناک بود؛ مرد یهودی که علامت ستاره زرد را بر کتف داشت می‌بایست در حالی که با تمسخر و بی‌اعتنایی به «اجنبی‌های مست» می‌نگرد، مراقب و بهوش باشد. اترجار از مشروب و سایر شکل‌های لهو

ولعب راوالدین طی نسل‌های پیاپی در گوش کودکان خوانده بودند. پس از این که خاطره «جهودمحل» محو گردید و یهودیان به تدریج وارد جامعه شدند، مصرف الکل، مخصوصاً در کشورهای انگلوساکسون به تدریج افزایش یافت. به این ترتیب معلوم شد که خودداری یهودیان از نوشیدن مشروب نیز مثل سایر مشخصات، میراثی است اجتماعی و منشأ زیست‌شناسی ندارد.

سرانجام جریان تکاملی دیگری نیز وجود دارد به نام انتخاب جنسی که می‌تواند موجب تولید خلوطی باشد که به عنوان مشخص یهودیان در نظر گرفته می‌شد. ریپلای ظاهراً اولین کسی است که به این مسئله پرداخته است (تأکیدها از خود اوست):

«یهودی از نظر نژادی از پایه مخلوط است؛ و از طرف دیگر بر حسب اختیار وارث مشروع تمام یهودیت است... این مسئله که بر تمام زندگی او اثر گذارده است، چرا نباید بر سلیقه او در مورد زیبایی مطلوبش اثر بگذارد و تمایلات جنسی و شرط انتخاب همسر را برای او تعیین کند؟ به این ترتیب نتیجه‌های این جریان از طریق ارث قوام گرفت» (۳۴)

ریپلای در «جهودمحل» ها در باره «کمال مطلوب زیبایی» تحقیق نکرده است. لیکن فیشرگ به این مطلب پرداخته و به این نتیجه رسیده است:

«برای یهودیان متشرع شرق اروپا، هر شخص عضلانی يك عیسو ۴۸ است. کمال مطلوب خلف یعقوب در قرن‌های قبل از نیمه قرن نوزدهم، جوان ابریشمین بود.» (۳۵)

ابریشمین جوانی بود نازک و کم‌خون با حالتی عاشقانه، سراپا فکر و بدون عضله. ولی ادامه می‌دهد:

«در غرب اروپا و آمریکا اکنون تمایل شدیدی در جهت مخالف وجود دارد. بسیاری از یهودیان به این که قیافه یهودی ندارند افتخار می‌کنند. با در نظر گرفتن این مطلب باید قبول کرد که این قیافه به اصطلاح یهودی آینده درخشانی ندارد.» (۳۶) و می‌توانیم

۴۸: عیسو (نام عبری به معنی مودار)، نام پسر اسحق و رفقه و برادر همزاد یعقوب. نامش به مناسبت ظاهر او در هنگام ولادت است که «سرخ‌فام» بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین پشمین بود. وی ملقب به ادوم (سرخ) بود و ناحیه ادوم و ادومیان از لقب او نام گرفته‌اند. عیسو برخلاف یعقوب مردی صحرایی و دلاور و صیادی ماهر بود. هنگام ولادت نخست عیسو و سپس یعقوب بیرون آمدند. اما عیسو نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت.

اضافه کنیم: مخصوصاً در میان جوانان اسرائیل.

خلاصه

در قسمت اول این کتاب کوشش کرده‌ام تاریخ امپراتوری خزران را بر اساس منابع موجود روشن سازم.

در قسمت دوم، فصل پنجم تا هفتم مدارك تاریخی نشان می‌دهند که قسمت اصلی یهودیت شرق و در نتیجه دنیای یهودی بیش‌تر از منشأ ترك خزری هستند تا از منشأ سامی.

در آخرین فصل سعی شده است نشان داده شود که شواهد مردم‌شناسی و تاریخی، هردو این‌باور عام را که یهودیان از نژاد خالص قبایل بنی‌اسرائیل هستند رد می‌کنند.

از نظر مردم‌شناسی دودسته از واقعیات برخلاف این‌باور هستند: یکی انواع مختلف یهودیان از نظر مشخصات جسمانی، و دیگر مشابهت آن‌ها با مردم غیر یهودی کشورهای که محل سکونت آن‌ها است. هردو واقعیت، در آمار اندازه قد، تناسب جمجمه، گروه‌خونی، رنگ مو و چشم و غیره منعکس شده‌اند. هر کدام از این مشخص‌های مردم‌شناسی را شاخص بگیریم، ثابت می‌شود که بین یهودیان و غیر یهودیان يك کشور مشابهت بیش‌تری وجود دارد تا بین یهودیان دو کشور مختلف. برای خلاصه کردن این واقعیت من فرمولی را پیشنهاد کردم:

(غیریهودی) الف - (یهودی) الف > (یهودی) الف - (یهودی) ب ؛

و (یهودی) الف - (یهودی) ب ≈ (غیریهودی) الف -- (غیریهودی) ب

توضیح طبیعی زیست‌شناسی این دوپدیده، اختلاطی است که به صورت‌های مختلف و در وضعیت‌های تاریخی مختلف به وقوع پیوسته است: ازدواج‌های مختلط، گرویدن عده زیادی به دین یهود، آدم دزدی (قانونی یا اغماض‌شده) که همیشه با جنگ و قتل عام همراه بوده است.

این‌باور که علی‌رغم نتایج آماری، نوعی از یهودیان را می‌توان تمیز داد، بیش‌تر، اگرچه نه کاملاً، برچند نوع اشتباه بنا شده است: اولاً فراموش کردن این نکته که، صورت ظاهری یهودیان که در مقایسه با مردم شمال اروپا، به عنوان نمونه یهودی شناخته شده است، در اطراف مدیترانه دیگر خاصیتی ندارد، و ثانیاً

به حساب نیاوردن اثر محیط اجتماعی بر صورت ظاهر و رفتار، و مخلوط کردن مسائل توارث زیست‌شناسی و توارث اجتماعی.

با وجود این، نوعی خلوط موروثی نیز وجود دارند که بعضی از یهودیان امروزی را مشخص می‌کنند. در پرتو علم جدید «زیست‌شناسی جمعیت»^{۴۹} این پدیده را تا میزان زیادی می‌توان به جریان‌هایی نسبت داد که طی چندین قرن در شرایط جدایی اجباری «جهود محله» ها عمل کرده‌اند: اختلاط همگروه‌ها، حذف ژن و فشار انتخاب طبیعی. آخرین آن‌ها از چند طریق عمل کرده است: انتخاب طبیعی (مثلاً از طریق بیماری‌های مسری)، انتخاب جنسی و مشکوک‌ترین آن‌ها، انتخاب مشخصات اخلاقی مناسب برای زندگی در داخل «جهود محله».

علاوه بر این‌ها، وراثت اجتماعی که از طریق مشروط کردن واکنش‌ها از دوران کودکی ایجاد می‌شده نیز به عنوان عامل نیرومند شکل دهنده عمل می‌کرد.

هریک از این جریان‌ها به ظهور سنخ «جهود محله» ای که در دوران بعد از حذف «جهود محله» ها تقریباً از بین رفت کمک کرده‌اند. در مورد ترکیب ژنتیک و ظواهر جسمانی ژراد قبل از «جهود محله» ها تقریباً اطلاعی نداریم. از نظر این کتاب این «جمعیت اولیه» غالباً ترك بودند و به میزان ناشناخته‌ای با فلسطینی‌های باستانی و عناصر دیگر مخلوط شده‌اند. همچنین نمی‌توان گفت که این به اصطلاح مشخص‌ها، مثل «بینی یهودی» نتیجه انتخاب جنسی در «جهود محله» ها است یا این که تظاهر ژن‌های «سمج» قبیله‌ای است. از آنجایی که بینی پره‌نما، در بین مردم آریایی فراوان و در میان صحرائشینان سامی نادر است، این نشانه دیگری است از نقش مهمی که قبیله سیزدهم در تاریخ زیست‌شناسی یهودیان بازی کرده است.

49: Poputation-genetics.

نبودن حروف صدادار در زبان فارسی و عربی و تلفظ مختلف يك حرف از طرف ایرانیان و عرب‌ها مشکلات و سردرگمی‌هایی را برای محققان اروپائی ایجاد می‌کند که نویسنده در این ضمیمه از آنها سخن می‌گوید. از آنجائی که این مشکلات برای خواننده ایرانی چندان وجود ندارد و بعلاوه مطالب این ضمیمه چیزی به مطالب کتاب اضافه نمی‌کند لزومی برای چاپ آن ندیدیم.

ضمیمه دوم

یادداشتی در باره منابع

الف. منابع قدیمی

اکثر اطلاعات ما از تاریخ خزر از منابع اسلامی، بیزنطی (بیزانسی)، روسی و عبری به دست آمده است، که مدارك ایرانی، سریانی، ارمنی، گرجی و ترکی نیز آن‌ها را تأیید می‌کنند. من فقط به بعضی از مدارك مهم خواهم پرداخت.

۱. منابع اسلامی

مورخان قدیمی اسلامی از نظر سبك منحصر به فرد نوشته‌هایشان با کلیه دیگران فرق دارند. شرح هر واقعه‌ای به زبان شاهد عینی یا معاصران واقعه از طریق يك سلسله راوی واسطه که هر کدام روایت اصلی را به نفر بعدی نقل کرده است، به آخرین آن‌ها می‌رسد. اغلب يك واقعه به دو روایت یا بیش‌تر که از راه سلسله راویان مختلف به دست آمده است و مختصری باهم اختلاف دارند ارائه می‌شود. همچنین اغلب يك واقعه یا جزئیات مهم آن براساس شهادت چند معاصر آن زمان به چند روایت و از چند طریق به آخرین راوی رسیده است... اصل براین است که احتیاجی نیست آنچه قبلاً گفته شده دوباره با کلمات دیگری گفته شود. بنابراین نویسنده تا حد امکان نوشته منابع خودش را حفظ می‌کند، به‌ترتیبی که

آخرین نویسنده عین کلمات اولین راوی را تکرار می‌کند...
 ه. ا. ر. گیب^۱ و م. ج. گوئر^۲ در مقاله مشترکشان در چاپ‌های قدیمی
 دائره‌المعارف بریتانیکا (۱) درباره تاریخ‌نویسی اسلامی توضیح می‌دهند که
 پیدا کردن منبع اصلی— که اغلب یافت نمی‌شود— از لابه‌لای روایت‌های پی‌درپی
 مورخان و مؤلفانی که مطالب دیگران را به‌خود نسبت می‌دهند، چه مشکلات
 بزرگی را دربردارد. به‌این ترتیب که اغلب ممکن نیست واقعه‌ای یا شرح‌اوضاع
 کشوری را معلوم کرد؛ و موقعی که نویسندگان واقعه‌ای را به‌زبان حال شرح
 می‌دهد صریحاً نمی‌گوید از چه منبعی در گذشته نقل قول می‌کند، اشتباه در
 تاریخ‌گذاری ممکن است به یک قرن برسد. علاوه بر این مشخص کردن اشخاص،
 قبائل و محل‌ها، به‌علت ضبط‌های مختلف اسامی و اشتباهات نسخه‌برداران مشکل
 بزرگی است، و در نتیجه به ترمیم کوزه خردشده‌ای می‌ماند که نیمی از قطعات
 آن مفقود شده باشد و مقداری از خرده‌های کوزه‌های دیگری را نیز به آن اضافه
 کرده باشند و ما فقط شکل تقریبی آن را بدانیم.

منابع عمده اسلامی درباره خزران که در این کتاب از آن‌ها نقل قول شده
 است، ابن‌فضلان، استخری (اصطخری)، ابن‌حوقل و مسعودی هستند. ولی کم‌تر
 یکی از آن‌ها را می‌توان مثل ابن‌فضلان، که به‌طور دست اول و از تجربه شخصی
 سخن می‌گوید، منبع اصلی نامید. مثلاً گزارش ابن‌حوقل که در حدود ۹۷۷م
 نوشته شده است، تقریباً برپایه نوشته‌های استخری در ۹۳۲م بنا شده، و استخری
 هم گفته می‌شود از نوشته‌های گم شده بلخی جغرافی‌دان، در سال ۹۲۱م اقتباس
 کرده است.

درباره زندگی این دانشمندان و کیفیت دانش‌آن‌ها بسیار کم می‌دانیم.
 ابن‌فضلان دیپلمات و محقق زیرک، از دیگران زنده‌تر و جالب‌تر است. با وجود
 این وقتی این سلسله را از ابتدای قرن دهم میلادی به بعد دنبال می‌کنیم، می‌توانیم
 مراحل تکامل علم جوان تاریخ‌نویسی را ملاحظه کنیم. با بلخی که سرسلسله
 آن‌ها است مکتب کلاسیک تاریخ‌نویسی اسلامی شروع می‌شود، تأکید او بر نقشه
 است. استخری پیش‌تر به نوشتن تکیه می‌کند تا بر نقشه و به‌این ترتیب پیشرفت
 نمایانی را نشان می‌دهد. (درباره زندگی استخری چیزی نمی‌دانیم و آنچه از
 نوشته‌های او باقی مانده است ظاهراً خلاصه کار مفصل‌تری است). با ابن‌حوقل
 (درباره او این قدر می‌دانیم که تاجر و مبلغ سیاری بوده است) پیشرفتی کلی
 انجام گرفت: مطلب دیگر فقط شرح نقشه نیست (مثل بلخی و تا حدی استخری)

1: H. A. R. Gibb.

2: M. J. Goeje.

بلکه تبدیل به گزارش مستقلی گردیده است.

سرانجام با یاقوت (۱۲۲۹-۱۱۷۹م) یعنی دویست سال بعد، به زمان مؤلفان ودائرة المعارف نویسان می‌رسیم. درباره او اقلاً می‌دانیم که در یونان به دنیا آمده است و در کودکی او را در بازار بردگان بغداد به تاجری فروخته‌اند که از او با محبت نگه‌داری کرده و او را به عنوان نماینده سیار تجارتی به کارگماشته‌است. یاقوت پس از آزاد شدن کتاب‌فروشی سیار می‌شود و سپس در موصل مستقر می‌گردد و در آن‌جا دائرة المعارف بزرگ تاریخ و جغرافی خود را می‌نویسد. این کار بزرگ گزارش استخری و ابن‌فضلان را درباره خزرها در برمی‌گیرد. ولی یاقوت متأسفانه اشتباهاً گزارش استخری را نیز به ابن‌فضلان نسبت می‌دهد. و از آن‌جایی که این دو گزارش در نکات مهم باهم اختلاف دارند، نسبت دادن آن‌ها به یک مؤلف تناقضاتی را باعث می‌شود، به ترتیبی که ابن‌فضلان را تقریباً از نظر مورخان جدید بی‌ارزش گردانده بود.

لیکن با کشف نسخه کامل گزارش ابن‌فضلان در یک کتاب خطی در مشهد، وضع صورت دیگری به خود گرفت. این نسخه را، که تولید هیجان زیادی در میان شرق شناسان کرد، دکتر زکی ولیدی توغان (درباره او پیش‌تر خواهیم نوشت) کشف کرد. پیدا شدن این نسخه نه تنها اصیل بودن قسمتی از گزارش ابن‌فضلان را درباره خزرها که یاقوت در نوشته‌هایش آورده بود تأیید می‌کرد، بلکه قسمت‌هایی را که یاقوت از قلم انداخته بود و به این ترتیب ناشناخته بود در برداشت. به علاوه، پس از اغتشاشی که یاقوت به وجود آورد، ابن‌فضلان، استخری و ابن‌حوقل به عنوان منابع مستقلی که یکدیگر را تأیید می‌کنند شناخته شدند. گزارش‌های ابن‌روسته، البکری یا گردیزی به این علت که مؤید نوشته‌های دیگر هستند همین ارزش را دارند و من به این دلیل که این گزارش‌ها مشابه منابع اصلی هستند از آن‌ها نقل قول کرده‌ام.

یکی دیگر از منابع ظاهراً مستقل، مسعودی بود (فوت در حدود ۹۵۶م) که به عنوان «هرودوت اعراب» معروف است. او مسافری بود خستگی‌ناپذیر با کنج‌کاوی بی‌پایان، ولی مورخان جدید عرب نظر خوبی به او ندارند. به این ترتیب که دائرة المعارف اسلام درباره او می‌گوید:

«علت مسافرت‌های او تمایل شدیدش به دانستن بود. ولی این تمایل سطحی بود و عمقی نداشت. او هیچ‌گاه به منابع اصلی مراجعه نمی‌کرد بلکه از پرس و جوهای سطحی راضی می‌شد و قصه‌ها و افسانه‌ها را بدون تحقیق می‌پذیرفت.

اما این مطلب درباره همه مورخان قرون وسطی اعم از مسیحی یا مسلمان

۲. منابع بیزنطی

در میان منابع بیزنطی از همه گران‌بها تر «کشورداری امپراتوری» اثر کنستانتین هفتم، پروفیر ژنیتوس است که در حدود سال ۹۵۰ م نوشته شده. اهمیت این کتاب تنها به علت اطلاعاتی که درباره خزرها و روابط آنها با مجارها به ما می‌دهد نیست، بلکه از نظر اطلاعات مربوط به روس‌ها و مردم استپ‌های شمالی نیز با اهمیت است.

کنستانتین (۵۹-۱۹۰۴ م) امپراتور دانشمند و شخصیت مجذوب‌کننده‌ای بوده است - شگفت‌آور نیست که آرنولد توین‌بی اقرار می‌کند «من عاشق او شده‌ام» (۲). این عشق به گذشته داستانی است که از زمان دانشجویی توین‌بی شروع شده بود. نتیجه این عشق کتاب عظیم «کنستانتین پروفیر ژنیتوس و دنیای او» بود که در سال ۱۹۷۳ م یعنی در هشتاد سالگی مؤلف منتشر گردید. همان‌طور که عنوان کتاب نشان می‌دهد تأکید کتاب همان قدر بر شخصیت خود کنستانتین و کارهای اوست که بر شرایط دنیائی که او - و خزرها - در آن زندگی می‌کردند.

اما تمجید توین‌بی از کنستانتین مانع از این نشد که او محدودیت دانش امپراتور را ندیده بگیرد:

«اطلاعاتی که در کشورداری امپراتوری جمع‌آوری شده است در تاریخ‌های مختلف و از منابع مختلف ناشی گردیده و نتیجه آن کتابی نیست که مؤلف آن این مواد را تحلیل برده و نظم داده باشد؛ بلکه مجموعه‌ای است که بیش‌تر برای نمایش است» (۳).

و کمی بعد:

«کشورداری امپراتوری» و «تشریفات» در وضعی که کنستانتین برای بازماندگان باقی‌گذارده، به نظر اغلب خوانندگان به طور غم‌انگیزی آشفته است. (۴) (خود کنستانتین اعتقاد راسخ داشت که کتاب «تشریفات» علاوه بر این که «شاهکار فنی» است، کتابی است عظیم و دقیق و علمی که با شور و عشق نوشته شده است. (۵))

انتقادات مشابهی را قبلاً باری (۶) و ماکارتنی ارائه کرده و کوشیده‌اند

ضد و نقیض گویی‌های کنستانتین را در مورد مهاجرت مجارها طبقه‌بندی کنند:

«... مناسب است به‌خاطر بیاوریم که «کشورداری امپراتوری» از یادداشت‌های ناشی از منابع مختلف که اغلب تکرار یکدیگر یا ناقض یکدیگراند تشکیل شده که بدون هیچ ظرافتی به‌هم متصل شده‌اند.» (۷)

لیکن باید مراقب بود که مثل بعضی از منقدان دانشمند، درست را با نادرست دور نریزیم. امتیاز کنستانتین نسبت به سایر مورخان این بود که او بایگانی امپراتوری را در اختیار داشت و گزارش فرستاده‌های خودش را در مراجعتشان از مأموریت به خارج از کشور به‌طور دست اول دریافت می‌کرد. بنابراین مطالعه دقیق «کشورداری امپراتوری» با در نظر گرفتن سایر منابع، روشنایی گران‌بهای برای دوران تاریک می‌افکند.

۳. منابع روسی

به‌غیر از فولکلور، مثل افسانه‌ها و تصنیف‌ها (تصنیف لشکرهای ایگور)، که به‌طور شفاهی نقل می‌شده است، قدیمی‌ترین منبع کتبی روسی «داستان روزگاران گذشته»^۴ است، که مؤلفان مختلف آن را به‌نام‌های «اولین تاریخ روسیه»^۴، «تاریخ قدیم روسیه»^۵، «تاریخ روسیه»^۶ و «کتاب منسوب به نسطور»^۷ یا «کتاب سالنامه‌ها»^۸ می‌نامند. این مدرک مجموعه‌ای است که در نیمه اول قرن دوازدهم میلادی نوشته شده است و روایات تجدید نظر شده وقایع قدیمی را از ابتدای قرن یازدهم میلادی و حتی وقایع و سنت‌های قدیمی‌تر را شامل می‌شود. بنابراین ممکن است به‌گفته ورناردسکی (۸) «حتی حاوی اطلاعات پراکنده از دوران بین قرن هفتم تا دهم میلادی باشد» - که از نظر تاریخ خزر دورانی حیاتی است. جمع‌آورنده و ناشر این مدرک، اگرچه درباره آن بین کارشناسان اختلاف است، احتمالاً راهب دانشمندی به‌نام نسطور (متولد ۱۰۵۶م) از صومعه کریپت^۹ در کیف بوده است. (نام منسوب به‌نسطور از همین

3: Pevezt Vermennikh Let.

4: The Russian Primary Chronicle.

5: The Old Russian Chronicle.

6: The Russian Chronicle.

7: Pseudo-Nestor.

8: The book of the Annals.

9: Crypt .

جا پدید آمده است). گذشته از این موضوع، «پووزت»^{۱۰} برای دورانی که به آن پرداخته راهنمای گران‌بهای است (گرچه بی‌اشتباه نیست). متأسفانه این دوران به سال ۱۱۱۲ م ختم می‌شود، یعنی درست در شروع ناپدید شدن اسرارآمیز خزرها. درباره منابع قرون وسطایی عبری مربوط به خزران در ضمیمه سوم بحث خواهد شد.

ب. نوشته‌های جدید

بحث درباره مورخان بنامی مثل توین‌بی — باری — وردناردسکی — بارون — ماکارتنی و غیره، که درباره بعضی مسائل تاریخ خزر مطالبی نوشته‌اند و ما در این کتاب از آن‌ها شاهد آورده‌ایم، در این مختصر جسارت خواهد بود. تذکرات زیر مربوط به مؤلفانی است که نوشته‌های آن‌ها برای موضوع اهمیت اساسی دارند ولی فقط علاقه‌مندان خاص آن‌ها را می‌شناسند.

معروف‌ترین این مؤلفان استاد فقید پلاریک کاهله^{۱۱} و دست پرورده او دوگلاس مورتون دونلوپ^{۱۲} است که در زمان حاضر استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه کولومبیا است.

پلاریک کاهله (۱۹۶۵ — ۱۸۷۵ م) یکی از شرق‌شناسان برجسته ویکی از کارشناسان متن تورات بود. وی در پروس شرقی به دنیا آمد و به مقام کشیش لوتری رسید و مدت شش سال با این مقام در قاهره به سر برد. سپس در دانشگاه‌های مختلف آلمان تدریس کرد و در سال ۱۹۲۳ م مدیر شعبه علوم شرقی معروف دانشگاه بن گردید، که مرکز جهانی مطالعات و مرکز جاذبه برای شرق‌شناسان دنیا بود. کاهله می‌نویسد (۹)

«شکی نیست که جهانی بودن این شعبه اعضا و دانشجویان و بازدید کنندگان آن، بهترین حفاظ در مقابل نفوذ نازی‌ها بود، و به ما اجازه داد کارمان را بدون دغدغه تردید به شش سال در زیر رژیم آلمان نازی ادامه دهیم... من در آلمان تنها استادی بودم که سال‌ها یک ربی یهودی لهستانی دستیارم بود.»

شگفت‌آور نیست که کاهله علی‌رغم اسلاف آریایی بی‌خدشاش، سرانجام

10: Povezt. 11: Paul Eric Kahle.

12: Douglas Morton Dunlop.

در سال ۱۳۹۸ مجبور به مهاجرت گردید، او در آکسفورد مستقر شد و دو عنوان دکترای دریافت کرد (در فلسفه والهیات). و در سال ۱۹۶۳ به شهر محبوبش بن بازگشت و در سال ۱۹۶۵ درگذشت. فهرست کتاب موزه بریتانیا حاوی بیست و هفت عنوان از او است. از جمله «جنیزه قاهره»^{۱۳} و تحقیقات طومارهای بحرالمیت^{۱۴}.

د. م. دونلوپ، شرق‌شناس جوان، یکی از دانشجویان قبل از جنگ کاهله در بن بود. کاهله عمیقاً به تاریخ خزر علاقه داشت. وقتی مورخ بلژیکی استاد هانری گرگوار در سال ۱۹۳۷ در مقاله‌ای اصالت «مکاتبات خزری» را مورد تردید قرار داد، کاهله درباره او چنین گفت: «من به گرگوار اشتباهاتش را نشان دادم، و وقتی او در سال ۱۹۳۷ مرا در بن ملاقات کرد، این فرصت را پیدا کردم که تمام مسائل را با او بحث کنم. ما تصمیم گرفتیم متفقاً کتاب بزرگی منتشر کنیم - ولی وضع سیاسی این نقشه را درهم ریخت. در نتیجه به‌شاکرد قدیمی‌ام د. م. دونلوپ پیشنهاد کردم تا کار را به‌جای گرگوار دنبال کند. او دانشمندی بود که می‌توانست از منابع عبری و عربی استفاده کند و زبان‌های دیگری را نیز می‌دانست و تفکر انتقادی لازم برای انجام چنین کار مشکلی را به‌دست آورده بود» (۱۱). نتیجه این داد و ستد دانشمندانه کتاب دونلوپ به‌نام «تاریخ خزرهای یهودی»^{۱۵} بود که در سال ۱۹۵۴ توسط دانشگاه پریستون منتشر گردید. «تاریخ خزرهای یهودی» گذشته از این‌که کتاب گران‌بهایی در تاریخ خزر است دلایل جدیدی را درمورد اصالت مکاتبات خزری ارائه می‌دهد (به‌ضمیمه سوم مراجعه شود) که کاهله به‌طور کامل تأیید کرده است (۱۲). اضافه کنیم، استاد دونلوپ متولد ۱۹۰۹ و پسر یک کشیش اسکاتلندی است و کتاب *Who's Who*، تفریحات او را «کوه‌پیمایی و تاریخ اسکاتلند» ذکر کرده است. به‌این ترتیب هر دو مدافع اصلی یهودیت خزری در زمان ما از مسیحیان پروتستان باسابقه روحانی و شمالی بودند.

یکی دیگر از شاگردان کاهله باسابقه‌ای کاملاً متفاوت احمد زکی ولیدی توغان است که در مشهد دست نویس سیاحت نامه ابن‌فضلان در اطراف خزران را کشف کرد. برای ادای حق مطلب درباره این شخصیت جالب بهتر است از خاطرات کاهله استفاده کنیم: (۱۳)

«... عده زیادی از شرق شناسان برجسته جزء پرسنل سمینار شعبه

13: The Cairo Geniza.

14: Studies of the Dead Sea Scrolls.

15: The History of the Jewish Khazars.

علوم شرقی [بن] بودند. از آن جمله می‌توان دکتر زکی ولیدی را نام برد که بسیار مورد توجه سرارول شتاین^{۱۶} بود. دکتر زکی ولیدی از مردم باشگیر و فارغ‌التحصیل دانشگاه قازان بود و قبل از جنگ اول جهانی برای کارهای پژوهشی در آکادمی پترزبورگ کار می‌کرد. در زمان جنگ و پس از آن «ارتش باشگیر» [متحد بلشویک‌ها] را که به‌طور عمده خود او ایجاد کرده بود رهبری می‌کرد. او عضو دوماي روس و مدتی هم عضو کمیته شش نفری بود که لنین و استالین و تروتسکی از اعضای آن بودند. سپس با بلشویک‌ها مخالفت و به ایران فرار کرد. در سال ۱۹۳۴ به‌عنوان کارشناس زبان ترکی — زبان باشگیر هم یک نوع ترکی است — مشاور وزیر آموزش مصطفی کمال در آنکارا گردید، سپس استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول شد. پس از هفت سال وقتی از او و سایر استادان استانبول خواستند تا به شاگردان بیاموزند که تمدن دنیا ناشی از ترک‌ها است، استعفا کرد و به‌وین رفت و زیر نظر استاد دویش^{۱۷} به مطالعه تاریخ قرون وسطی پرداخت و پس از دو سال با ارائه تری بسیار عالی درباره مسافرت ابن‌فضلان نزد بلغارهای شمالی و ترک‌ها و خزرها، و نسخه این سفرنامه که در یک کتاب خطی به‌زبان عربی در مشهد یافته بود، به‌اخذ درجه دکترا نائل گردید. من سپس کتاب او را در «رسالاتی در شناخت مشرق زمین»^{۱۸} منتشر کردم. از وین او را برای دادن کنفرانس و سپس به عنوان استاد افتخاری در بن استخدام کردم. او دانشمندی بود واقعی با دانشی وسیع، و همیشه آماده برای آموختن، و همکاری با او ثمر بسیار داشت. در سال ۱۹۳۸ به ترکیه بازگشت و دوباره استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول گردید.

اما از جهتی دیگر یک شخصیت قوی هوگو فرایهر فن کوچرا^{۱۹} (۱۹۱۵ — ۱۸۴۸م) است که یکی از اولین مدافعان نظریه خزری بودن منشأ یهودیت شرق بود. او به‌عنوان پسر یکی از کارمندان عالی رتبه اتریش می‌باید وارد مشاغل سیاسی می‌شد. لذا به‌تحصیل در آکادمی شرق‌شناسی وین مشغول شد و زبان‌دانی قابل و مسلط به زبان‌های ترکی، عربی، فارسی، و سایر زبان‌های شرقی گردید.

16: Sir Avrel Stein.

17: Dopsch.

18: Abhandlugen Fur die Kunde des Morgenlandes.

19: Hugo Freiherr Von Kutschera.

پس از يك سال خدمت در مقام وابسته سفارت اتریش - هنگری در قسطنطنیه، در سال ۱۸۸۲ مدیر اداره امور سارایووو^{۲۰} در استان بوسنیا هرچه گووینا^{۲۱} گردید که جدیداً به اشغال اتریش - هنگری درآمده بود. آشنایی او با روش زندگی شرقی او را محبوب مردم مسلمان بوسنی ساخت و در نتیجه موجب آرامش (نسبی) این استان گردید و عنوان فرایهر (بارون) و افتخارات دیگری را پاداش گرفت.

پس از بازنشستگی در سال ۱۹۰۹ عمرش را صرف مطالعه ارتباط یهودیت اروپا با خزرها کرد که همیشه مورد علاقه اش بود. در جوانی فرق بین یهودیان سفاردی و اشکنازی ترکیه و بالکان نظر او را جلب کرده بود؛ بررسی منابع قدیمی مربوط به تاریخ خزرها این اعتقاد را در او ایجاد کرد که خزرها قسمتی از جواب مسئله هستند. او مورخ حرفه‌ای نبود (اگرچه تقریباً زبان شناسی حرفه‌ای بود)، ولی معلومات قابل توجهی داشت و تقریباً هیچ منبع اسلامی قبل از ۱۹۱۰م نیست که در کتاب او یافت نشود. متأسفانه قبل از این که بتواند فهرست کتاب‌ها و منابع مورد استفاده اش را بنویسد وفات یافت؛ کتاب «بررسی تاریخ خزر»^{۲۲} او پس از مرگش در ۱۹۱۰ انتشار یافت و خیلی زود به انتشار دوم هم رسید، ولی مورخان کم‌تر ذکر آن می‌کنند.

آبراهام ن. پولیاک^{۲۳} در سال ۱۹۱۰ در کیف به دنیا آمد و در سال ۱۹۲۳ با خانوادهاش به فلسطین رفت و کرسی استادی تاریخ قرون وسطای یهود را در دانشگاه تل‌آویو اشغال کرد. پولیاک مؤلف کتاب‌های بسیاری به زبان عبری است، از جمله «تاریخ عرب‌ها»^{۲۴}؛ «فئودالیسم در مصر»^{۲۵} (۱۹۰۰-۱۲۵۰)؛ «ژئوپولیتیک اسرائیل و خاورمیانه»^{۲۶} و غیره. اثر او به نام «گرویدن خزرها به دین یهود»^{۲۷} در سال ۱۹۴۱ به زبان عبری در مجله «صهیون»^{۲۸} منتشر شد و مثل کتاب «خزران» او مورد مخالفت شدید قرار گرفت. این کتاب آخر، در سال ۱۹۴۴ در تل‌آویو (به عبری) منتشر شد و به عنوان کوششی برای از بین بردن سنت مقدسی که یهودیان امروزی را از اخلاف اقوام اسرائیل می‌داند، با خصومت (قابل فهم) رو به رو شد. نظریه او را در دائره المعارف یهود

20: Sarajevo. 21: Bosnia-Hercegovina.

22: Die Chasaren Historisch Studie.

23: Abraham N. Poliak. 24: History of the Arabs.

25: Feudalism in Egypt.

26: Geopolitics of Israel and Midel Est.

27: The Khazar Conversion to Judaisun. 28: Zion.

۱۹۷۲ - ۱۹۷۱ نیاورده‌اند.

ماتیاس میزس^{۲۹} که نظریه‌اش درباره یهودیان شرق و زبان‌ایدیش در این کتاب آورده شده است، دارای ارزش علمی زیادی است. او در سال ۱۸۸۵ م در گالیسیا متولد شد و به مطالعه زبان‌ها پرداخت و یکی از بنیان‌گزاران زبان‌شناسی ایدیش گردید (اگرچه اغلب نوشته‌های او به آلمانی، لهستانی و عبری است). میزس یکی از برجسته‌ترین چهره‌های اولین کنفرانس سال ۱۹۵۸ زبان ایدیش، در چرنوویتز^{۳۰} بود و هردو کتابش به نام‌های بنیان نخستین لهجه‌های یهودی^{۳۱} و زبان ایدیش^{۳۲} در زمینه‌های خود به عنوان کتاب‌های کلاسیک شناخته شده‌اند.

میزس سال‌های آخر عمرش را در کراکو گذراند و در سال ۱۹۴۴ آلمان‌ها او را به بازداشتگاه آشویتز^{۳۳} فرستادند ولی در راه درگذشت.

29: Mathias Mises.

30: Czernovitz.

31: Der Entstehungsursache der Judischen Dialekte (1915).

32: Die Yiddische Sprache (1924).

33: Auschwitz.

ضمیمه سوم

مراسلات خزری

۱

مکاتبه بین حسدای بن شپروط، دولتمرد اسپانیایی و یوسف پادشاه خزران، مورخان را برای مدت درازی مجذوب کرده بود. در حقیقت همان طور که دونلوپ گفته است:

«در اهمیت مراسلات خزری ممکن است زیاده روی شده باشد. در

زمان حاضر می‌توان تقریباً جزئیات تاریخ خزر را بی‌نیاز از

نامه‌های حسدای ویوسف روشن کرد. (۱)

باوجود این ممکن است برای خواننده جالب باشد که خلاصه‌ای از آنچه

درباره تاریخچه این مراسلات می‌دانیم در این‌جا آورده شود.

نامه حسدای ظاهراً بین ۹۵۴ و ۹۶۱م نوشته شده است، چون از هیئت

نماینده‌گی شرق اروپا نام می‌برد که گفته می‌شود در سال ۹۵۴م به قرطبه آمدند

(فصل سوم، بخش ۴۳)، و خلیفه عبدالرحمن را سرور خودش می‌خواند که

تا سال ۹۶۱م خلافت می‌کرد. این مطلب را که نامه نوشته مناحم بن شاروک است

(که نامش در اکروستیک بعد از نام حسدای آمده)، لاندو (۲) بامقایسه این

نامه با سایر کارهای مناحم ثابت کرده است. به این ترتیب اصالت نامه حسدای

دیگر مورد بحث نیست، در صورتی که دلائل اصالت پاسخ یوسف غیرمستقیم‌تر

و پیچیده‌تر است.

1: Landau.

اولین ذکر از این مراسلات به قرن یازدهم و دوازدهم میلادی برمی گردد. در حدود سال ۱۱۰۰ م ربی، یهودا بن برازیلای از بارسلون کتابی به نام «کتاب جشن‌ها»^۲ نوشت که حاوی اشارات زیاد و حتی قسمتی از پاسخ یوسف به حسدای است. قسمت مورد نظر در کتاب برازیلای چنین شروع می‌شود:

«ما در میان دست نویس‌های دیگر نسخه‌ای از نامه‌ای که پادشاه یوسف پسر هارون، کاهن خزر به ربی حسدای باراسحق^۳ دیده‌ایم. از اصالت این نامه و این واقعیت که خزرهای ترك به‌دین یهود گرویده‌اند ما چیزی نمی‌دانیم. معلوم نیست تمام آنچه در این نامه نوشته شده واقعیت و حقیقت است یا نه. ممکن است مطالب خلاف واقعی در آن نوشته شده باشد یا این که کسانی بعداً به آن اضافه کرده باشند و یا کاتب اشتباهی کرده باشد... دلیل این که لازم می‌دانیم مطالبی را که به نظر گرافه می‌رسد در کتاب خودمان بیاوریم این است که از مفاد نامه یوسف به ربی حسدای معلوم می‌شود که حسدای از او پرسیده است، از چه خانواده‌ای است و پادشاهی او چه وضعی دارد و چه‌گونه زیر سایه خداوند آمده است [یعنی به‌دین یهود گرویده] و بزرگی قلمرو پادشاهی او و دست‌نشانگان او چه‌قدر است. یوسف هم به تمام این سئوال‌ها پاسخ داده است و تمام مشخصات را در نامه‌اش نوشته.» (۳)

برازیلای به تکرار و تفسیر قسمت‌های دیگری از پاسخ یوسف ادامه می‌دهد و به این ترتیب شکی باقی نمی‌گذارد که این پاسخ در سال ۱۱۰۰ م وجود داشته است. وشکاکیست دانشمندانه او نیز این موضوع را بیش‌تر قابل قبول می‌سازد. او که در بارسلون زندگی می‌کرده، مسلماً چیز زیادی در باره خزرها نمی‌دانسته است.

در حدود همان زمانی که ربی برازیلای این سطور را می‌نوشت، ابن‌حوقل، مورخ اسلامی نیز از روابط حسدای باخزرها خبری شنیده بود. نوشته‌ای از او در حاشیه يك نقشه دست نویس مورخ ۴۷۹ هجری (۱۰۸۶ میلادی) باقی مانده است:

«حسدای ابن اسحق عقیده دارد که این رشته کوه‌ها [قفقاز] باکوه‌های ارمنستان مربوط است و از کشور یونانی‌ها می‌گذرد و

2: Seterha-Ittim

۳: ربی (خاخام) در این‌جا عنوانی تصادفی و به رسم ادب است.

به‌خزران و کوه‌های ارمنستان می‌رسد. اطلاعات او در این باره درست است چون این منطقه را دیده است و با پادشاه و رهبران آن ملاقات کرده.» (۴)

محتمل نیست که حسدای واقعا خزران را دیده باشد؛ ولی به‌خاطر داریم که پیشنهاد چنین سفری را در نامه‌اش کرده و یوسف نیز در پاسخ باخوش‌حالی از آن استقبال کرده بود؛ شاید این‌حوقل پرکار چیزی درباره این مکاتبات شنیده بود و به نتیجه‌گیری پرداخته است — کاری که نزد مورخان آن روز رایج بوده است.

پنجاه سال بعد (۱۱۴۵ م) یهودا حلوی کتاب فلسفی‌اش را به‌نام «خزرها»^۴ نوشت. همان‌طور که قبلاً گفته شد واقعیات زیادی در آن درج‌نشده است ولی گزارش او درباره گرویدن خزرها به‌دین یهود به‌طور عمده با آنچه در پاسخ یوسف آمده است مطابقت دارد. حلوی صریحاً به‌مراسلات اشاره نمی‌کند، و کتابش اساساً درباره الهیات است و کم‌تر به‌تاریخ و درج واقعیات پرداخته است. احتمالاً او هم، مثل برازیلای که کم دانش‌تر بود، نسخه مراسلات را خوانده است ولی دلیل کافی در این مورد در دست نیست.

به‌عکس این مطلب درباره ابراهیم بن داوود (فصل دوم، بخش ۸) مسلم است و مطالب زیر در اثر او به‌نام سفر ها کباله *sefer ha kabbalah* نوشته ۱۱۶۱ م دیده می‌شود:

«همکیشان اسرائیل در همه جا یافت می‌شوند، از شهر صلاه در انتهای مغرب تا تاهارت^۵ در ابتدای آن، در انتهای افریقا [افریقیه، تونس]، در تمام افریقا، مصر، کشور صبا، عربستان، بابل، ایلام، ایران، ددان، کشور گیرگاشیت که گرگان و تبرستان نامیده می‌شود تا دیلمان و رودخانه ایتیل، آن‌جایی که مردم خزر زندگی می‌کنند و به دین یهود گرویده‌اند. یوسف پادشاهشان نامه‌ای به ربی حسدای شاهزاده باراسحق بن شیروط فرستاده است و به او اطلاع داده که او و مردمش پیرو دین ربانی هستند: در تولد و (طلیطله) ما عده‌ای از اخلاف آن‌ها، پیروان خدا، را دیده‌ایم و آن‌ها به‌ما گفتند که در کشورشان همه پیرو ایمان ربانی هستند.» (۵)

4: Kuzri.

5: Sala.

6: Tahart.

مراسلات خزری برای اولین بار در جزوه‌ای به زبان عبری به نام «کل مباشر» (صدای پیام‌آور خوش خبر)^۷ توسط اسحق ابراهیم آکریش در سال ۱۵۷۷ میلادی حدود آن در قسطنطنیه منتشر شد. در دیباچه آن آکریش توضیح می‌دهد که پانزده سال قبل از آن، هنگام مسافرتش در مصر اخباری درباره دولت پادشاهی یهودی مستقلی شنیده بود (احتمالاً این اخبار مربوط به فلاشاهای حبشه بوده است)؛ و سپس «نامه‌ای که به پادشاه خزرها فرستاده شده بود و پاسخ این شاه را به دست آورد.» و تصمیم گرفت این دو نامه را برای تقویت روحیه دواستان یهودیش انتشار دهد. معلوم نیست آیا وجود خزران را هنوز باور داشته‌بانه. به هر صورت بعد از دیباچه متن هردو نامه را بدون هیچ تفسیری آورده است. ولی این مراسلات در جزوه گمنام آکریش مدفون نماند. شصت سال بعد از انتشارش، نسخه‌ای از آن را دوستی برای دانشمند بزرگ کالوینیست، یوهان بوکستورف جوان^۸ فرستاد. بوکستورف کارشناس زبان عبری بود که مطالعات بسیاری درباره کتاب مقدس و ادبیات خاخامی منتشر کرده بود. پس از مطالعه این جزوه در ابتدا او هم مثل ربی برازیلای در پنج قرن پیش درباره اصالت این مراسلات بدبین بود. ولی سرانجام در ۱۶۶۵ میلادی متن هردو نامه را به عبری و لاتین به عنوان متممی بر کتاب «خزرها»^۹ حلوی منتشر کرد. اگرچه این کار طبیعی می‌نمود ولی فکر خوشی نبود، چون جمع کردن این مراسلات و افسانه‌های حلوی در یک کتاب مورخان را به زحمت راضی به جدی گرفتن این مراسلات می‌کرد. و فقط در قرن نوزدهم و وقتی از طرق مستقل دیگر اطلاعاتی درباره خزرها به مورخان رسید، آن‌ها حاضر به عوض کردن نظرشان شدند.

تنها نمونه دست نویس که حاوی نامه حسدای و پاسخ یوسف است در کتابخانه «کلیسای مسیح» آکسفورد نگهداری می‌شود. به گفته دونلوپ و کوکوتسوف^۹، (۶) کارشناس روس این دست نویس مشابهت قابل توجهی با متن ۷: Kol Mebasser ، دونه از این جزوه مربوط به دو انتشار مختلف در کتابخانه بودلیان Bodleian نگهداری می‌شود.

8: Johannes Buxtorf the Younger.

9: Kokovtsov.

چاپ شده دارد و «مستقیماً یا به‌طور غیرمستقیم به‌عنوان منبع اصلی از آن برای تهیه متن چاپی استفاده شده است» (۷) تاریخ آن احتمالاً به‌قرن شانزدهم برمی‌گردد و گفته می‌شود در اختیار جون‌فل^{۱۰} مدیر کلیسای مسیح بوده است. دست نویس دیگری که فقط حاوی پاسخ یوسف است در کتابخانه عمومی لنین‌گرا د حفظ شده است. این دست نویس به‌مراتب طولانی‌تر از متن چاپی اکریش و کلیسای مسیح است؛ و در نتیجه آن‌را در مقابل متن اکریش و کلیسای مسیح که «روایت کوتاه» نامیده می‌شود و ظاهراً خلاصه‌ای از آن دیگری، به‌نام «روایت طویل» است، می‌شناسند. روایت طویل همچنین بسیار قدیمی‌تر است و زمان آن احتمالاً مربوط به‌قرن سیزدهم است، در حالی که روایت کوتاه از قرن شانزدهم است. مورخ شوروی ریباکوف^{۱۱} (۸) عقیده دارد روایت طویل – شاید متن قدیم‌تری – پس از تجدید نظر و خلاصه شدن توسط نسخه برداران اسپانیایی به‌روایت کوتاه تبدیل شده است.

در این جا به‌نکته منحرف کننده‌ای برمی‌خوریم. روایت طویل سندی است از به‌اصطلاح «مجموعه فیرکویچ» که از دست نویس‌ها و سنگ نوشته‌های عبری تشکیل شده است و در کتابخانه لنین‌گرا د حفظ می‌شود. این سند احتمالاً از جنیزه قاهره به‌دست آمده که منشأ اغلب دست نوشته‌های مجموعه است. ابراهیم فیرکویچ در زمینه تخصص خود دانشمندی عالی قدر و در ضمن «قرائتی» متعصبی بود که می‌خواست به‌دولت تزاری بقبولاند که قرائت‌یان با یهودیان متشرع شابهتی ندارند و مسیحیان نباید نسبت به‌آن‌ها بدرفتاری کنند. باین هدف قابل تمجید بعضی از دست نوشته‌ها و سنگ نوشته‌ها را با اضافه کردن چند کلمه یا با تأویل و تفسیر دست‌کاری می‌کرد تا به‌آن‌ها رنگ‌قرائتی بدهد. به‌ترتیبی که پس از مرگ او، وقتی هارکاوی^{۱۲} مورخ روس روایت طویل را در بسته‌ای با سایر نوشته‌ها پیدا کرد، این سند که از دست‌های فیرکویچ گذشته بود باشك و تردید روبه‌رو شد. هارکاوی اعتمادی به‌فیرکویچ نداشت، چون خودش چند مورد از تأویل‌های جعلی او را افشا کرده بود (۹). اما هارکاوی در مورد قدمت این دست نویس شک‌ی نداشت؛ و آن را به‌عنوان روایت قدیمی نامه یوسف که روایت کوتاه از آن مشتق شده است قبول و در سال ۱۸۷۹م به‌زبان اصلی عبری و همچنین ترجمه آن‌را به زبان‌های روسی و آلمانی منتشر کرد (۱۰)، همکاران (ورقیبان) هارکاوی نیز قبول کردند که تمام سند بایک خط نوشته شده است و هیچ نوع کلمه‌ای به‌آن اضافه نشده. (۱۱)

10: John Fell.

11: Ribakov.

12: Harkavy.

سرانجام، در ۱۹۳۲ آکادمی روس کتاب معتبر کوکوتسف را به نام «مراسلات عبری-خزر در قرن دهم» (۱۲) منتشر کرد که حاوی عکس و روایت طویل پاسخ در کتابخانه لنین گراد، روایت کوتاه کلیسای مسیح و جزوه آکریش بود. او پس از تحلیل انتقادی این متن‌ها، به این نتیجه رسید که روایت طویل و روایت کوتاه هر دو از يك متن اصلی مشتق می‌شوند و در روایت طویل اغلب و نه همیشه متن اصلی حفظ شده است.

۴

بررسی‌های انتقادی کوکوتسف و مخصوصاً انتشار عکس دست نویس عملاً به بحث پایان داد - بحثی که فقط در مورد روایت طویل بود و نامه حسدای و روایت کوتاه را شامل نمی‌شد.

اما صدایی مخالف از نقطه‌ای که انتظارش نمی‌رفت بلند شد. در سال ۱۹۴۱ پولیاک این نظریه را ارائه داد که مراسلات خزری جعل محض نیست، بلکه نوشته‌ای است تخیلی که در قرن دهم نوشته شده تا خبر پادشاهی یهود را پخش کنند یا تبلیغاتی برای آن بکنند. (۱۳) (و دیرتر از ابتدای قرن یازدهم نمی‌توانسته نوشته شود، چون قبلاً دیدیم، ربی برازیلای این مراسلات را در حدود ۱۱۵۵ خوانده بود و ابن داوود نیز در ۱۱۶۱ از آن ذکر می‌کند). ولی این نظریه که در نگاه اول غیر ممکن نمی‌نمود، توسط لاندو و دونلوپ منهدم گردید. لاندو توانست ثابت کند که نامه حسدای را دبیر او مناحم بن شاروک نوشته است. و دونلوپ تذکر داد که نامه حسدای پرسش‌هایی از یوسف کرده است که بدون جواب مانده و این روش نوشتن جزوه اطلاعاتی نیست:

«یوسف به سؤال در مورد روش رفتن به پرستشگاه و همچنین درباره این که آیا جنگ موجب حذف سبت می‌شود جوابی نداده است... عدم تطابق قابل توجهی که بین پرسش‌های نامه و پاسخ‌های یوسف وجود دارد باید احتمالاً نشانه این گرفته شود که سندها واقعی هستند و از بن اختراع نشده‌اند.» (۱۴)

دونلوپ به پرسش‌های به جای خود ادامه می‌دهد:

«اگر هدف نامه حسدای، آن طوری که پولیاک فرض می‌کند این بوده است که گراشی از خزران به مردم بدهد، چرا با وجودی که از پاسخ یوسف به مراتب طولانی‌تر است واقعاً چیزی درباره خزران ندارد؟ واگر این نامه مقدمه‌ای است بر اطلاعاتی که در

پاسخ می‌آید، مقدمه بسیار عجیبی است — مملو از واقعیات درباره اسپانیا و بنی‌امیه که ربطی با خزران ندارند.» (۱۵)

سپس دونلوپ استدلال را بایک بررسی زبان‌شناسی، که ثابت می‌کند نامه و پاسخ آن را اشخاص مختلف نوشته‌اند، به نتیجه می‌رساند. این بررسی به یکی از مشخصه‌های دستور زبان عبری مربوط می‌شود که استعمال حروف واو استمرار برای تعیین زمان است. من کوشش نخواهم کرد این نکته مشکل دستوری را توضیح دهم بلکه فقط تابلویی که در آن دونلوپ روش‌های مختلف تعیین زمان گذشته را در نامه و روایت طویل مقایسه کرده است در این جا خواهیم آورد: (۱۶)

«واو» ساده	«واو» استمرار	نامه حسدای
۱۴	۴۸	پاسخ (روایت طویل) ۱
۹۵		

در روایت کوتاه پاسخ، روش اول (حسدای) سی و هفت بار استعمال شده است و روش دوم پنجاه بار. ولی روایت کوتاه روش اول را اغلب در قسمت‌هایی استعمال می‌کند که متن باروایت طویل فرق دارد. دونلوپ عقیده دارد که این مطلب اثر آخرین نسخه بردار اسپانیایی روایت طویل است. او همچنین تذکر می‌دهد که نامه حسدای که در اسپانیای مغربی نوشته شده است، دارای اصطلاحات عربی زیادی است (مثلاً «الخزر» به جای «خزر») در صورتی که پاسخ کاملاً عاری از این نوع گرایش است. سرانجام در باره مفاد کلی مراسلات می‌نویسد:

«ظاهراً هیچ دلیل قاطعی علیه واقعیت محتوای پاسخ یوسف در اصلی‌ترین شکل آن که روایت طویل باشد ارائه نشده است. اختلافات سبکی دلیل بر اصالت آن است. و این چیزی است که از مدارك صادر شده از قسمت‌های دور از هم دنیای یهودی با تراز فرهنگی کاملاً متفاوت باید انتظار داشت. شاید جایز باشد که این برداشت را، صحیح یا غلط، در این‌جا ثبت کنیم که؛ به‌طور کلی، زبان «پاسخ» از زبان «نامه» کم‌تر مصنوع و بیش‌تر ساده و طبیعی است.» (۱۷)

به‌طور خلاصه باید گفت مشکل بتوان فهمید چرا مورخان گذشته آن‌قدر دیرباور می‌کردند که خاقان خزر قادر به‌تقریر يك نامه باشد، در صورتی که می‌دانستند او با امپراتور بیزنطیه مکاتبه می‌کرده است (مهر زرین سه‌سولیدی را به‌خاطر داریم)، یا این‌که یهودیان عابد اسپانیا و مصر پیام تنها پادشاه یهودی از زمان دولت اسرائیل به‌بعد را با شتاب نسخه‌برداری و حفظ کرده باشند.

ضمیمه چهارم

پاره‌ای تعبیرها - اسرائیل و پراکندگان یهودی

این کتاب به تاریخ گذشته می‌پردازد، ولی بدون شك تعبیرهایی را درباره زمان حاضر و آینده موجب می‌شود.

اول از همه واقف هستم که این کتاب را ممکن است به‌طور موزیانه به عنوان رد حق وجود دولت اسرائیل تعبیر کنند. ولی این حق برپایه منشأ فرضی مردم یهود، یا برافسانه میثاق ابراهیم باخدا بنا نشده است، بلکه برپایه قانون بنا شده است، یعنی تصمیم سال ۱۹۴۷ سازمان ملل برتقسیم فلسطین، که زمانی بخشی از ترکیه بود و سپس تحت‌الحمایه بریتانیا قرار گرفت، به‌دو دولت عرب و دولت اسرائیل. حال منشأ ثرادی اتباع اسرائیل هرچه باشد و یا هر تصویری درباره آن داشته باشند، دولشان قانوناً و عملاً وجود دارد و ممکن نیست از بین برود مگر با امحاء يك ملت. بدون این که وارد بحث وجدل بشویم می‌توانیم به‌عنوان واقعیتی تاریخی اضافه کنیم، تقسیم فلسطین نتیجه يك قرن مهاجرت و پیشگامی صلح‌آمیز یهودیان بوده است که دلائل اخلاقی را برای به وجود آمدن دولت قانونی آماده کرد. حال اگر کروموزوم‌های این مردم دارای ژن‌هایی از منشأ خزری یاسامی، رومی یا اسپانیایی هستند ربطی به‌قضیه ندارد و نمی‌تواند برحق وجود داشتن اسرائیل اثر داشته باشد - و اجبار اخلاقی هر شخص متمدن غیر یهودی یا یهودی را در دفاع از این حق از بین نمی‌برد. حتی منشأ جغرافیایی والدین و اجداد متولد شدگان در اسرائیل، در بوته جوشان ثرادی فراموش می‌شوند. مسئله ورود خزرها به‌یهودیت در هزار سال پیش، هر قدر هم جالب باشد، ربطی به اسرائیل جدید ندارد.

یهودیانی که ساکن اسرائیل هستند، بدون در نظر گرفتن منشأ جابه‌جا شده

آن‌ها، شرایط اصلی برای تشکیل يك ملت را دارا هستند: يك سرزمین، يك زبان مشترك، دولت و ارتش. یهودیان پراکنده هیچ کدام از شرایط تشکیل ملت را ندارند. آنچه یهودیان را از غیر یهودیانی که آن‌ها در میانشان زندگی می‌کنند جدا می‌سازد، دین اعلام شده آن‌ها است، اعم از این که به آن عمل می‌کنند یا نه. این است فرق اساسی بین اسرائیلی‌ها و یهودیان پراکنده. اسرائیلی‌ها هویتی ملی به دست آورده‌اند و دیگران به علت دیشان یهودی شناخته می‌شوند، نه به علت ملیت یا تبارشان.

این مطلب تضادی را موجب می‌شود، چون مذهب یهود به عکس مسیحیت، بودیسم یا اسلام — مستلزم عضویت در ملت تاریخی و تبار برگزیده است. تمام جشن‌های یهودی خاطره وقایع تاریخ ملی را تجلیل می‌کند: مهاجرت دسته‌جمعی از مصر، شورش مکابیان، مرگ همان جابر، انهدام پرستشگاه «عهد عتیق» قبل از همه شرح تاریخ يك ملت است؛ که توحید را هم به دنیا داده است، اما اصول آن بیش‌تر قبیله‌ای است تاجهانی. همه دعاها و تشریفات و مراسم عضویت در تبار قدیمی را اعلام می‌کند و خود به خود یهودیان را از نظر تاریخی و تباری از مردمی که این‌ها در میانشان زندگی می‌کنند جدا می‌سازد. ایمان یهودی، همان طوری که در هزار سال تاریخ دردناک آن‌ها نشان می‌دهد، از نظر ملی و اجتماعی جدائی خواه است. این مذهب یهودیان را از دیگران جدا می‌سازد و به جدا ماندن تشویقشان می‌کند. و خود به خود شرایط «جهودمحله» مادی و فرهنگی را پدید می‌آورد و یهودیان پراکنده را، بدون این که امتیازات يك ملت را داشته باشند، با نظام باورهای سنتی که بر پایه تباری و تاریخی بنا شده است و معلوم می‌شود خیالی نیستند، به تریبی به هم مربوط می‌کند و از آن‌ها يك شبه ملت می‌سازد.

یهودیان متشرع اقلیتی در حال ناپدید شدن هستند. پایگاه مستحکم آن‌ها شرق اروپا بود که خشونت نازی‌ها در آن‌جا به اوج خود رسید و آن‌ها را از روی زمین برداشت. اندك بازماندگان آن‌ها دردنیای غرب دیگر نفوذی ندارند. در صورتی که قسمت اعظم جوامع یهودی متشرع شمال آفریقا، یمن، سوریه و عراق به اسرائیل مهاجرت کردند. به این ترتیب یهودیان متشرع در میان یهودیان پراکنده از بین می‌رود، و این اکثریت روشنگر، آزاد اندیش یهودی است که با چسبیدن به وضعیت شبه ملیشان و باور داشتن این که وظیفه آن‌ها در حفظ سنت یهودی است، این تضاد را دنبال می‌کنند.

با وجود این مشکل بتوان گفت که لفظ «سنت یهودی» از نظر این اکثریت که نظریه متشرع تبار برگزیده را رد می‌کند، چه معنی دارد. گذشته از این

نظریه، پیام جهانی «عهد عتیق» قبول خداوند یکتا و ناپیدا، ده فرمان، مشخصات پیامبران عبرانی، احکام مزامیر مذهبی - وارد جریان اصلی سنت‌های «یهودی-یونانی - مسیحی» و جزء مایملک عمومی یهودیان و غیر یهودیان گردیده‌اند. پس از انهدام اورشلیم یهودیان دیگر زبان و فرهنگی از آن خود نداشتند. از زبان عبری در شروع دوران مسیحیت زبان محلی آرامی تولید گردید؛ دانشمندان و شاعران یهودی اسپانیا به عربی می‌نوشتند و بعد از آن دیگران به آلمانی، لهستانی، روسی، انگلیسی و فرانسه. بعضی از جوامع یهودی لهجه‌خاص خودشان را به وجود آوردند، مثل ایدیش ولادینو، ولی هیچ کدام از این‌ها با شراکت وسیع یهودیان در ادبیات آلمانی، اتریشی، مجارستانی یا آمریکایی قابل مقایسه نیست.

فعالیت اصلی ادبی یهودیان پراکنده در الهیات بود. اما تلموذ، قباله، و مجلدات قطور تحقیقات توراتی را یهودیان امروزی تقریباً نمی‌شناسند؛ با وجود این، باید بازهم گفته شود، آن‌ها تنها نشانه سنت‌های اختصاصی یهودیان در دو هزار سال اخیر هستند - اگر این لفظ معنی خاصی داشته باشد به زبان دیگر هرچه یهودیان پراکنده ایجاد کرده‌اند نه مخصوصاً یهودی است و نه جزئی از سنت‌های زنده است. کارهای فردی یهودیان، در زمینه‌های فلسفی، علمی و هنری، در شرکت آن‌ها در فرهنگ ملت‌های میزبان متبلور می‌شود؛ یهودیان پراکنده نماینده یک میراث فرهنگی مشترک یا مجموعه مستقلاً از سنت‌ها نیستند.

به‌طور خلاصه، یهودیان امروزی فرهنگ سنتی مشترکی ندارند، شاید فقط دارای عادت‌ها و رفتارهای معینی باشند. که آن‌هم از تجربه‌های سخت «جهود محله» و از دینی ناشی می‌شود که اغلب عمل نمی‌کنند یا به آن اعتقادی ندارند، ولی به هر ترتیب شبه ملیتی به آن‌ها می‌دهد. واضح است - همان‌طور که قبلاً گفته‌ام (۱) - راه حل نهایی این تضاد فقط می‌تواند یا مهاجرت به اسرائیل باشد یا جذب تدریجی در ملت میزبان. قبل از فاجعه جنگ این جریان در حال تکوین بود؛ و در ۱۹۷۵ مجله تایم گزارش داد (۲) که «درصد بزرگی از یهودیان آمریکا سعی می‌کنند خارج از دین خودشان ازدواج کنند، و تقریباً یک سوم از ازدواج‌های یهودیان مختلط است.»

با وجود این، هنوز بازمانده پیام ژرادی و تاریخی دین یهود، هرچند برپایه خیال استوار است، با توسل جستن به وفاداری قبیله‌ای همچون عامل عاطفی بازدارنده نیرومندی عمل می‌کند. در رابطه با این معنی است که نقش قبیله سیزدهم در تاریخ اجدادی با یهودیان پراکنده مربوط می‌شود. این نکته شاید

پر معنی باشد که آبراهام پولیاك استاد تاریخ دانشگاه تل‌اوئو، که بدون شك يك میهن‌پرست اسرائیلی است، در شناساندن یهودیت خزر و از بین بردن افسانه تراث برگزیده نقش مؤثری داشته است. و شاید این نکته نیز خالی از اهمیت نباشد که «صابرا» یا اسرائیلیان متولد اسرائیل هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ روحی درست نقطه مقابل سنخ خاص یهودیانی هستند که در «جهود محله» ها به‌بار آمده‌اند.

فهرست مآخذ

بخش نخست

فصل اول از صفحه ۱۷ تا صفحه ۶۰

- (1) - *Les Belles Lettres*, Paris, 1935.
- (2) - J.B. Bury, *A History of the Eastern Roman Empire*, London, 1912, p. 402.
- (3) - *The History of the Jewish Kazars*.
- (4) - Bartha Antal,
- (5) - Khazaria. *Histoire d'un royaume juif en Europe*, Mossad Bialik, Tel Aviv, 1951.
- (6) - Cassel, Paulus, *Der Chasarische Königsbrief aus dem 10. Jahrhundert*, Berlin 1876.
- (7) - Bartha, p. 24.
- (8) - Id., p. 24, notes.
- (9) - Id., p. 24, n. 147 - 149.
- (10) - *Istoria Khazar*, 1962.
- (11) - Dunlop, p. 11.
- (12) - Schultze, 1905, p. 23.
- (13) - Marquart, p. 44, n. 4.
- (14) - Dunlop, p. 96.
- (15) - ابن بلخی - فارسنامه
- (16) - Edward Gibbon, *Histoire du Déclin et de la Chute de l'Empire romain*, Delgrave, 1880.
- (17) - Dunlop, p. 29
- (18) - Op. cit.
- (19) - Obolensky, 1971, p. 172.
- (20) - Gibbon, p. 79.
- (21) - Id., p. 180
- (22) - Id., p. 182
- (23) - Op. cit., p. 172
- (24) - Zeki Validi, *Exkurs* 36a.
- (25) - *Idn Fadlans Reisebericht*.
- (26) - *Ibn Fadlans Reisebericht*.

- (26) - *Ibn Fadlans Reisebericht*. p. 61.
- (27) - استخري
- (28) - مسعودي
- (29) - ابن حوقل و استخري
- (30) - Baron, III, p. 197.
- (31) - Toynbee, *Constantine Prophyrogenitus*, p. 549.
- (32) - Zeki Validi, p. 120.
- (33) - Bartha, p. 184.
- (34) - Bartha, p. 139.
- (35) - Dunlop, p. 231.
- (36) - Bartha, p. 143-145.
- (37) - Lâszlô, p. 66 et sq.
- (37A) - مروج الذهب ص ١٧٦
- (38) - Hudud el-Alam, n. 50.
- (39) - Op. cit., p. 405.
- (40) - Stanislas Julien, *Documents Sur les Tou - Kioue*, Zeki Validi, 269.
- (41) - Cassel, p 52.
- (42) - ابن حوقل
- (43) - Op. Cit., p. 405.

فصل دوم از صفحه ٦١ تا صفحه ٨٤

- (1) - Bury
- (2) - Bury, p. 406.
- (3) - Sharf, p. 61.
- (4) - Sharf, p. 84.
- (5) - Sharf, p. 88.
- (6) - Sharf, p. 201. (*Lavision de Daniel*, chronique deguisee en prophétie).
- (7) - Poliak 4/3; Dunlop. p. 119.
- (8) - Poliak, 4/3. (*Chwolson, Dix-huit inscriptions tombales hébraïques de Crimée*)
- (9) - Poliak, 4/3; Baron III, p. 210 etn. 47.
- (10) - Poliak, Loc. Cit.
- (11) - Marquart, *Streifzüge*, p. 6.
- (12) - البكري
- (13) - Bury p. 408.
- (14) - Sharf, p. 100.
- (15) - Bury, p. 406 n..
- (16) - Dunlop, p. 227.
- (17) - Baron, vol. VIII, p. 201.
- (18) - Dunlop, p. 220.
- (19) - Baron, vol, III, p. 203. et n. 38.

(20) - Baron, vol, III, p. 209.

فصل سوم از صفحه ۸۵ تا صفحه ۱۱۳

- (1) - *Enc. Brit.* ed. 1973. Art. Khazars.
- (2) - *Op. Cit.*, p. 177.
- (3) - Dunlop, p. 181. (Bar Hebraeus - al Manbij).
- (4) - Marquart, (p. 5, 416), Dunlop (P. 42n), Bury (p. 408).
- (5) - Bartha, p. 27, sq.
- (6) - *Op. Cit.*, p. 547.
- (7) - *Op. Cit.*, p. 446n.
- (8) - Toynbee, p. 446; Bury, p. 422n.
- (9) - Macartney p. 213.
- (10) - *The Penguin Atlas of Medieval History*, 1961, p. 58.
- (11) - Toynbee, p. 446.
- (12) - Zeki Validi, p. 85.
- (13) - C.A. Macartney, *The Magyars in the Ninth Century*, p. 214.
- (14) - *Ibid.*
- (15) - Macartney, p. 215.
- (16) - *Ibid.*, p. 214-215.
- (17) - Macartney, (Introduction of *Magyars in the Ninth century*).
- (18) - *Ibid.*, P.V.
- (19) - Toynbee, p. 419; Macartney, p. 176.
- (20) - Toynbee, p. 418.
- (21) - Toynbee, p. 454.
- (22) - Toynbee, p. 454 et sq.
- (23) - *De l'Administration*, chap. XXXIX-XL.
- (24) - *De l'Administration*.
- (25) - P. 426.
- (26) - p. 427.
- (27) - Macartney, p. 127 et sq.
- (28) - Baron, Vol. III, p. 211 et 332. chap. VII, 2.
- (29) - Bartha, p. 99, 113.
- (30) - Dunlop, p. 105.
- (31) - Cf. Bury, p. 424.
- (32) - Macartney, Guillemain.
- (33) - Macartney, p. 71.
- (34) - *Ibid.*
- (35) - Macartney, p. 76. (*Les Annales d'Amont*)
- (36) - *De l'Administration*, I, chap. XL.
- (37) - Macartney, p. 123.
- (38) - *Ibid.*, p. 122.
- (39) - *Ibid.*, p. 123.
- (40) - Dunlop, p. 262.

- (41) - Bury, p. 419.
- (42) - P. 448.
- (43) - p. 447.
- (44) - p. 422.
- (45) - Toynbee, p. 448.
- (46) - *Chronique russe, sub anno 911*.....
- (47) - Toynbee, p. 504.
- (48) - Ibid.
- (49) - *Chronique russe*, p. 82.
- (50) - Ibid., p. 63.
- (51) - Ibid., p. 72.
- (52) - Bury.
- (53) - Bury, p. 418.

فصل چهارم از صفحه ۱۱۴ تا صفحه ۱۳۹

- (1) - P. 418.
- (2) - *Chronique russe*, p. 884.
- (2A) - مروج الذهب
- (3) - Zeki Validi.
- (4) - *Chronique russe*, p. 64.
- (4A) - *Chronique russe*, p. 74.
- (5) - *Chronique russe*, p. 74.
- (6) - Toynbee, Op. Cit. , p. 451.
- (7) - *Chronique russe*, p. 80.
- (8) - *Chronique russe*, p. 85.
- (9) - Ibid.
- (10) - Ibid, p. 80.
- (11) - Ibid, p. 109.
- (12) - Loc. Cit.
- (13) - Vernadsky, p. 29, 23.
- (14) - *De l' Administration*, chap. X-XII.
- (15) - Toynbee, p. 508.
- (16) - Bury, Op. Cit. p. 414.
- (17) - Op. Cit, p. 250.
- (18) - Dunlop, p. 245.
- (19) - Zeki Validi, p. 206.
- (20) - Zeki Validi, p. 205. (Ahmad Tussi, XII siècle).
- (21) - Dunlop, p. 249.
- (22) - Baron, IV, p. 174.
- (23) - Dunlop, p. 251.
- (24) - Baron, vol. IV, p. 192. (Kievo Pechershii Paterik).
- (25) - Dunlop, p. 260.
- (26) - Zeki Validi, p. 143.

- (27) - Ibid, p. XXVII.
- (28) - Dunlop, p. 261.
- (29) - Vernadsky, p. 44.
- (30) - Poliak, chap. VII.
- (31) - Ibid.
- (32) - Baron, vol. III, p. 204.
- (33) - Baron, Loc. Cit.

بخش دوم

فصل پنجم از صفحه ۱۴۳ تا صفحه ۱۵۹

- (1) - Baron, vol. III, p. 206.
- (2) - Baron, vol. III, p. 212.
- (3) - Macartney, p. 188. et sq. (*Anonymi Gesta Hungarorum*)
- (4) - *Universal Jewish Encyclopaedia*, Art. "Teka".
- (5) - Dunlop, p. 262.
- (6) - Poliak, IX.
- (7) - Baron, vol. III, p. 206.
- (8) - Poliak, IX.
- (9) - Poliak, chap. VII; Baron, II, p. 218 et n.
- (10) - Brutzkus, *Enc. Judaica*, article "chasaren".
- (11) - Poliak, (schiper).
- (12) - Poliak, chap. IX.
- (13) - Baron, p. 217 et 388 n.
- (14) - Poliak, chap. IX.
- (15) - Poliak, Ibid.
- (16) - Ibid.
- (17) - Poliak, chap. IX.
- (18) - Dunlop, p. 222. (Zajackowski).
- (19) - Vetulani, Op. Cit. p. 278.
- (20) - Poliak, Op. Cit. *Kutschera, Die Chasaren*, Vienne, 1910.
- (21) - Vetulani, *The Jews in Mediaeval Poland*, p. 274.
- (22) - Vetulani, p. 276; Baron Vol. III, p. 218 et notes; Poliak, Op. Cit.
- (23) - Baron, vol. III p. 219.
- (24) - Poliak, Op. Cit.
- (25) - *Enc. Brit.*, ed. 1973, "Yiddish Literature".
- (26) - Chap. III.
- (27) - Poliak, chap. III.
- (28) - Ibid.
- (29) - Zborowski, M. et Herzog, *Life Is With People - The Jewish Little Town of Eastern Europe*, p. 41.
- (30) - Poliak, Chap. III.
- (31) - Ibid., Chap. VII.

فصل ششم از صفحه ۱۶۰ تا صفحه ۱۶۹

- (1) - Baron, vol. IV, p. 227. (William of *Malmsbury, De gestis regum anglorum*).
- (2) - Baron, vol, IV, p. 76.
- (3) - Baron, vol. IV, p. 77.
- (4) - *Enc. Brit.*, ed. 1973, article "Jews".
- (5) - Roth, Loc. Cit.
- (6) - Baron, vol. IV, p. 271.
- (7) - Ibid., p. 73.
- (8) - Kutschera, p. 233.
- (9) - *Enc. Brit.* 14e éd., VI, p. 772, article "Crusades".
- (10) - Baron, Vol. IV, p. 97.
- (11) - Ibid., p. 104.
- (12) - Baron, vol IV, p. 105, 292 n.
- (13) - Dubnov, p. 427.
- (14) - Ibid, p. 428.
- (15) - Baron, vol. IV, p. 129.
- (16) - Ibid, p. 119.
- (17) - Ibid., p. 116.
- (18) - Mieses, p. 275.
- (19) - Ibid.
- (20) - Ibid., p. 273.
- (21) - Kutschera, p. 235, 241.

فصل هفتم از صفحه ۱۷۰ تا صفحه ۱۸۱

- (1) - به فصل پنجم - ۵ - رجوع شود
- (2) - Mieses, p. 291, 292.
- (3) - *Jewish Enc.*, vol. X, p. 512.
- (4) - Mieses, p. 279. (Fuhrmann, *Alt-und Neuösterreich*).
- (5) - Mieses, Loc. Cit.
- (6) - *Proc. Glasgow University Oriental Society*, V, p. 65, 66.
- (7) - P. 211.
- (8) - p. 269.
- (9) - p. 272.
- (10) - Ibid.
- (11) - Smith, Op. Cit., p. 66.
- (12) - Kutschera, p. 244.
- (13) - Kutschera, p. 243.
- (14) - Poliak, chap. IX.
- (15) - Poliak, Loc. Cit.
- (16) - Op. Cit.
- (17) - *Enc. Brit.*, éd. 1973, art. "Jews".

(18) - Roth, Loc. Cit.

(19) - Ibid.

فصل هشتم از صفحه ۱۸۲ تا صفحه ۲۰۱

(1) - Poliak, App. 3.

(2) - *Enc. Brit.* 1973, vol. XII, p. 1054 (Patai)

(3) - Comas, "Les mythes raciaux", in Op. Cit., UNESCO, 1960, p. 39.

(4) - Ripley, Op. Cit, p. 377.

(5) - Ibid., p. 378 etsq.

(6) - Fischberg, p. 37.

(7) - Rischberg, chap. II.

(8) - Patai, Op. Cit.

(9) - Comas. Op. Cit.

(10) - Fischberg. p. 63.

(11) - Fischberg, p. 63.

(12) - Patai, Op. Cit., p. 1054.

(13) - In *Le Racisme devant la science*, U.N.E.S.C.O. p. 186.

(14) - Rischberg, p. 181.

(15) - Rois, XI, I.

(16) - Fischberg p. 186. (Th. Reinach).

(17) - Fischberg, p. 189, n. 2.

(18) - Comas, Op. Cit.

(19) - Toynbee, 1947, p. 138.

(20) - Graetz, *History of the Jews*, vol. II, p. 213.

(21) - Ibid, vol. III, p. 40.

(22) - Ibid., p. 191.

(23) - *Le Judaism comme race et religion*, p. 24.

(24) - Fischberg, p. 79.

(25) - Ripley, p. 394 et sq.

(26) - Fischberg, p. 83, (Luschan).

(27) - Ibid., p. 83.

(28) - Ribley, p. 395.

(29) - "Race et civilisation", in UNESCO, Op. Cit., p. 202.

(30) - Fischberg, p. 513.

(31) - Fischberg, p. 332.

(32) - "Le peuple de la Terre Promise" in UNESCO, Op. Cit. p. 192.

(33) - Fischberg, p. 274. (Kerr, Reid).

(34) - Ripley, p. 398.

(35) - Fischberg, p. 178.

(36) - Ibid.

ضمیمه دوم از صفحه ۲۰۳ تا صفحه ۲۱۲

- (1) - *Enc. Brit.* vol II, p. 195. ed. 1955.
- (2) - Toynbee, 1973, p. 24.
- (3) - Toynbee, 1973, p. 465.
- (4) - *Ibid*, p. 602.
- (5) - *Loc. Cit.*
- (6) - *Bizantinische Zeitschrift*, XIV, p. 511-570.
- (7) - Macartney, *Op. Cit.*, p. 98.
- (8) - Vernadsky, 1943, p. 178.
- (9) - P. E. Kahle, 1945.
- (10) - H. Grégoire, 1937.
- (11) - Kahle, 1959, p. 33.
- (12) - *Ibid*.
- (13) - Kahle, 1945, p. 28.

ضمیمه سوم از صفحه ۲۱۳ تا صفحه ۲۱۹

- (1) - Dunlop, 1954, p. 125.
- (2) - Landau, 1942.
- (3) - Dunlop, 1954, p. 132.
- (4) - Dunlop, p. 154.
- (5) - Dunlop, p. 127.
- (6) - Kokovtsov, 1932.
- (7) - Dunlop, 1954, p. 230.
- (8) - *Enc. Judaica*, art. "The Khazar Correspondence".
- (9) - A.E. Harkavy, 1877.
- (10) - Harkavy, 1875.
- (11) - D.A. Chowlson (1882).
- (12) - Kokovtsov, *Op. Cit.*
- (13) - Poliak, 1941.
- (14) - Dunlop, 1954, p. 143.
- (15) - *Ibid.*, p. 137.
- (16) - Dunlop, p. 152.
- (17) - *Ibid.*, p. 153.

ضمیمه چهارم از صفحه ۲۲۰ تا صفحه ۲۲۳

- (1) - Dans l'Ombre du Dinsaure.
- (2) - 10 mars 1975.

کتابنامه

- ALFÖLDI, « La Royauté Double des Turcs », 2^e Congrès turc d'Histoire, Istanbul, 1937.
- ALLEN, W.E.D., *A History of the Georgian People*, Londres, 1932.
- Annals of Admont, KLEBEL, E., « Eine neu aufgefundene Salzburger Geschichtsquelle », *Mitteilungen der Gesellschaft für Salzburger Landeskunde*, 1921.
- ARNE, T.A.J., « La Suède et l'Orient », *Archives d'Études orientales*, 8^e, v. 8, Upsal, 1914.
- ARTAMONOV, M. I., *Études d'Histoire Khazare*, en russe, Leningrad, 1936.
- ARTAMONOV, M. I., *Histoire Khazare*, en russe, Leningrad, 1962.
- BADER, O. H., *Études de l'expédition archéologique de la Kama*, en russe, Kharkhov, 1953.
- AL-BAKHRI, *Livre des royaumes et des routes*, trad. franç. DÉPREMÉRY, *J. Asiatique* 1849.
- BALLAS, J. A., *Beiträge zur Kenntnis der Trierischen Volkssprache*, 1903.
- BAR HEBRAEUS, *Chronography*, Oxford, 1932.
- BARKER, F., « Crusades » in *Enc. Britannica*, 1973.
- BARON, S. W., *A Social and Religious History of the Jews*, vol. III et IV, New York, 1957.
- BARTHA, A., *A IX-X Szazadi Magyar Tarsadalom*, La Société hongroise aux IX^e et X^e siècles, Budapest, 1968.
- BARTHOLD, V., voir GARDEZI et *Hudud al Alam*.
- BEDDOE, J., « On the Physical Characters of the Jews », *Trans. Ethn. Soc.*, vol. I, p. 222-237, Londres, 1861.
- BEN BARZILLAI, JEHUDAH, *Sefer ha-Ittim*, Livre des Fêtes, vers 1100.
- BEN-DAUD, IBRAHIM, « Sefer ha-Kabbalah », in *Mediaeval Jewish Chronicles*, éd. Neubauer, I, 79.
- BENJAMIN DE TUDÈLE, *The Itinerary of Rabbi Benjamin of Tudela*, éd. et trad. Asher, A., 2 vols, Londres et Berlin, 1841.
- BLAKE, R. P. et FRYE, R. N., « Notes on the Risala of Ibn Fadlan », in *Byzantina Metabyzantina*, vol. I, partie II, 1949.
- BRUTZKUS, J., « Chasaren » in *Jewish Enc.*, New York, 1901-1906.
- BURY, J. B., *A History of the Eastern Roman Empire*, Londres, 1912.

- BURY, J. B., *Byzantinische Zeitschrift* XIV, p. 511-570.
- BUXTORF, J. fil., *Liber Cosri*, éd. Jehuda Halevi, Bâle, 1660.
- CARPINI, *The Texts and Versions of John de Plano Carpini*, éd. Hakluyt Hakluyt Soc., 1903.
- CASSEL, Paulus (Selig), *Magyarischer Alterthümer*, Berlin, 1847.
- CASSEL, Paulus (Selig), *Der Chasarische Königsbrief aus dem 10. Jahrhundert*, Berlin, 1876.
- CEDRENUŠ, Georgius, éd. Bekker, Bonn, 1839.
- CHWOLSON, D. A., *Dix-huit Inscriptions Funéraires de Crimée*, en allemand : Saint-Petersbourg, 1865; en russe : Moscou, 1869.
- CHWOLSON, D. A., *Corpus des Inscriptions Hébraïques* éd. allem., Saint-Petersbourg, 1882.
- COMAS, J., « Les mythes raciaux », in *Le Racisme devant la Science*, UNESCO, Paris, 1960.
- Constantin PORPHYROGÉNÈTE, « De l'Administration de l'Empire », *De Administrando Imperio*, éd. du texte de Moravcsik et Jenkins, Washington, 1967.
- Constantin PORPHYROGÉNÈTE, *De Cerimoniis*, éd. avec commentaire A. Vogt, Paris, 1935-1940.
- DIMASKI, Muhammad, *Manuel de la Cosmographie du Moyen Age*, Copenhague, 1874.
- DISRAELI, B., *The Wondrous Tale of Alroy*, Londres, 1833.
- DRUTHMAR d'AQUITAINE, Christian, « *Expositio in Evangelium Mattei* », in *Migne*, Patrologie latine, Paris, 1845.
- DUBNOW, S., *Weltgeschichte des jüdischen Volkes, Band IV*, Berlin, 1926.
- DUNLOP, D. M., *The History of the Jewish Khazars*, Princeton, 1954.
- DUNLOP, D. M., « The Khazars », in *The World History of the Jewish People*, voir ROTH.
- DUNLOP, D. M., « Khazars », in *Enc. Judaica*, éd. 1971.
- ELDAD HA-DANI, *Relations d'Eldad le Danite, Voyageur du IX^e siècle*, Paris, 1838.
- FISHBERG, M., *The Jews — A Study of Race and Environment*, Londres, 1911.
- FRAEHN, *Khazars*, Mémoires de l'Académie russe, 1822.
- FRAZER, Sir JAMES, « The Killing of the Khazar Kings » in *Folklore*, XXVIII, 1917.
- FRYE, R. N., voir BLAKE, R. P.
- FUHRMANN, *Alt-und Neuösterreich*, Vienne, 1737.
- GARDEZI, trad. russe, Barthold, Académie impériale des Sciences, série VIII, vol. I, n° 4, Saint-Petersbourg, 1897.
- GIBB, H. A. R., et de GOEJE, M. J., art. « Historiographie Arabe », in *Enc. Britannica*, éd. 1955.
- GIBBON, E., *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire*, trad. fr. Delagrave, Paris, 1880.
- GOEJE, de, éd. *Bibliotheca Geographorum Arabicorum*, Bonn.
- GOEJE, de, voir GIBB.
- GRAETZ, H. H. *History of the Jews*, Philadelphie, 1891-1998.
- GRÉGOIRE, H., Le « Glozel Khazar », *Byzantion*, 1937, p. 225-266.
- HALEVI, Jehuda, *Kitab al Khazari*, trad. Hirschfeld, éd. révisée, Londres, 1931.
- Voir aussi BUXTORF.
- HARKAVY, A. E., « Ein Briefwechsel zwischen Cordova und Astrachan zur Zeit

- Swyatoslaws (um 960), als Beitrag zur Alten Geschichte Süd-Russlands », in *Russische Revue*, vol VI, 1875, p. 69-97.
- HARKAVY, A. E., *Altjüdische Denkmäler aus der Krim*, Mémoires de l'Académie russe, 1876.
- HERZOG, E., voir ZBOROWSKI, M.
- Hudud al Alam Régions du Monde, Barthold, éd., Leningrad, 1930, trad. et explic. Minorski, Londres, 1937.
- HUSSEY, J. M., *Cambridge Mediaeval History*, vol. III, 1966.
- Ibn FADLAN, voir Zeki Validi TOGAN; et aussi BLAKE et FRYE.
- Ibn HAWKAL, *Bibliotheca Geographorum Arabicorum*, 2^e éd. Kramers, 1939, voir OUSELEY.
- Ibn JAKUB, IBRAHIM, Spuler, B., in *Jahrbücher für die Geschichte Osteuropas*, III, 1-10.
- Ibn NADIM, *Kitab al Fihrist*, éd. Flügel.
- Ibn RUSTA, éd. de Goeje, *Bibliotheca Geographorum Arabicorum*, VII.
- Ibn SAID al MAGHRIBI, Manuscrit de la Bodléienne, cit. par Dunlop, 1954, p. 11.
- ISTAKHRI, éd. de Goeje, *Bibliotheca Geographorum Arabicorum*, pars 1.
- JACOBS, J., « On the Racial Characteristics of Modern Jews », *J. Anthropol. Inst.*, vol. XV, p. 23-62, 1886.
- KAHLE, P. E., *Bonn University in pre-Nazi and Nazi Times : 1923-1939. Experiences of a German Professor*, Londres, 1945.
- KAHLE, P. E., *The Cairo Geniza*, Oxford, 1959.
- KARPOVICH, M., voir VERNADSKY.
- KERR, N., *Inebriety*, Londres, 1889.
- KNIPER, A. H., « Caucasus, People of », in *Enc. Brit.*, éd 1973.
- KOESTLER, A., *L'ombre du dynosaure*, éd. Calmann-Lévy, 1956.
- KOKOVSTOV, P., *La Correspondance hébraïque khazare au X^e Siècle*, en russe, Leningrad, 1932.
- KUTSCHERA, Hugo FREIHERR von, *Die Chasaren*, Vienne, 1910.
- LANDAU, « Situation actuelle du problème khazar », en hébreu, *Zion*, Jérusalem, 1942.
- LÁSZLÓ, G., *The Art of the Migration Period*, Londres, 1974.
- LAWRENCE, T. E., *Les Sept Piliers de la Sagesse*.
- LEIRIS, M., « Race et Civilisation », in *Le Racisme devant la science*, UNESCO, Paris, 1960.
- LUSCHAN, F. von, « Die anthropologische Stellung der Juden », *Korrespondenzblatt der deutschen Gesellschaft für Anthropologie*, vol. XXIII, 1891.
- MACARTNEY, C. A., *The Magyars in the Ninth Century*, Cambridge, 1930.
- McEVEDY, C., *The Penguin Atlas of Mediaeval History*, 1961.
- MARQUAT, J., *Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge*, Hildesheim, 1903.
- Al-MASUDI, *Muruj udh-Dhahab wa Maadin ul-Jawahir*, « Les Prairies de Mines d'Or et de Pierres Précieuses », trad. Fr. 9 vol., Paris, 1861-1877.
- MIESES, M., *Die Entstehungsurhache der jüdischen Dialekte*, Berlin-Vienne, 1915.
- MIESES, M., *Die Jiddische Sprache*, Berlin-Vienne, 1924.
- MINORSKY, V. voir Hudud al ALAM.
- MUQUADASSI, *Descriptio Imperii Moslemici*, *Bibl. Geog. Arab.*, III, 3, Bonn.
- NESTOR et PSEUDO-NESTOR, voir Russe, *Chronique*.

- OBOLENSKY, D., *The Byzantine Commonwealth — Eastern Europe 500-1453*, Londres, 1971.
- OUSELEY, D., *The Oriental Geography of Ebn Haukal*, Londres, 1800.
- PATAI, R., art. « Jews », in *Enc. Brit.*, vol. XII, 1054, éd. 1973.
- PHOTIUS, *Homilies*, trad. et éd. par C. Mango, Cambridge, Mass., 1958.
- POLIAK, A. N., « La Conversion des Khazars au Judaïsme », en hébreu, *Zion*, Jérusalem, 1941.
- POLIAK, A. N., *Khazarie : Histoire d'un Royaume juif en Europe*, en hébreu, Mossad Bialik, Tel Aviv, 1951.
- Provezt Vremennik Let*, voir *Russe (Ancienne Chronique)*.
- PRISCUS, *Corpus Scriptorum Historiae Byzantinae*, Bonn.
- REID, G. A., *Alcoholism*, Londres, 1902.
- REINACH, Th., « Judaei », in *Dictionnaire des Antiquités*.
- REINACH, Th., article « Diaspora », in *Jewish Enc.*
- RENAN, ERNEST, *Le Judaïsme comme race et religion*, Paris, 1883.
- RIPLEY, W., *The Races of Europe*, Londres, 1900.
- Russe, Ancienne Chronique*, trad. et éd. par Cross, S. H. et Sherbowitz-Wetzor, C.P. Cambridge, Mass., 1953.
- ROTH, C. éd., *The World History of the Jewish People*, vol. II : *The Dark Ages* Londres, 1966.
- ROTH, C., article « Jews », in *Enc. Brit.*, éd. 1973.
- SAVA, G., *Valley of the Forgotten People*, Londres, 1946.
- SCHRAM, ANSELMUS, *Flores Chronicorum Austriae*, 1702.
- SCHULTZE, « Das Martyrium des heiligen Abo von Tiflis », *Texte und Untersuchungen für Geschichte des altchristlichen Literatur*, XIII, 1905.
- SHAPIRO, H., « Le Peuple de la Terre Promise », in *Le Racisme devant la science*, UNESCO, Paris, 1960.
- SHARF, A., *Byzantine Jewry — From Justinian to the Fourth Crusade*, Londres, 1971.
- SINOR, D., « Khazars », in *Enc. Brit.*, 1973.
- SMITH, H., in *Proc. Glasgow University Oriental Society*, V.
- TOGAN, voir ZEKI VALIDI.
- AL-TABARI, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, Leyde, 1879-1901.
- TOYNBEE, A., *Une Étude de l'Histoire*, abr. des vol. I-VI par D. C. Somervell.
- TOYNBEE, A., *Constantine Porphyrogenitus and his World*, Londres, New York, Toronto, 1973.
- VASILÏV, A. A., *The Goths in the Crimea*, Cambridge, Mass., 1936.
- VERNADSKY, G., « Ancient Russia », in Vernadsky et Karpovitch, *A History of Russia*, vol. I, New Haven, 1943.
- VERNADSKY, G., *Kievan Russa*, même série vol. II, New Heaven, 1948.
- VETULANI, A., « The Jews in Mediaeval Poland », *Jewish J. of Sociology*, décembre 1962.
- VIRCHOW, R., « Gesamtbericht... über die Farbe der Haut, der Haare und der Augen der Schulkinder in Deutschland », *Archiv für Anthropologie*, vol. XVI, 1886.
- WEINGREEN, J., *A Practical Grammar for Classical Hebrew*, 2^e éd. Oxford, 1959.
- WILLIAM of MALMESBURY, *De gestis regum Anglorum*.

YAKUBI, *Buldan*, *Bibl. Georg. Arab.*, VII, Bonn.

YAKUT, *Mujam al-Buldan*, éd. Wüstenfeld, Leipzig. 1866-1870.

ZAJACZKOWSKI, *La Civilisation khazare et ses héritiers*, en polonais, Wrocław, 1946.

ZAJACZKOWSKI, « Le Problème de la Langue des Khazars », *Actes de la Soc. des Sciences de Wrocław*, 1946.

ZBOROWSKI, M., et HERZOG E., *Life Is With People – The Jewish Little-Town of Eastern Europe*, New York, 1952.

ZEKI VALIDI TOGAN A., « Ibn Fadlans Reisebericht », in *Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes, Band 24, Nr. 3*, Leipzig, 1939.

ZEKI VALIDI TOGAN, A., « Völkerschaften des Chasarenreiches im neunten Jahrhundert », *Körösi Csoma-Archivum*, 1940.

